

madsage
IRan Education
Research
NETwork
(IRERNET)

شبکه آموزشی - پژوهشی مادسیج
با هدف بهبود پیشرفت علمی
و دسترسی راحت به اطلاعات
برای جامعه بزرگ علمی ایران
ایجاد شده است



جزوه درس جامعه شناسی آموزش و پرورش

تولید گروهی دانشجویان درس

نیمسال دوم 1390-1389

ویرایش اول

غیر قابل استناد

جامعه‌شناسی آموزش و پرورش

تعریف:

تعریف جامعه‌شناسی آموزش پرورش؛ آموزش پرورش برای افراد مختلف دارای معانی متفاوتی است، هم می‌توان به عنوان یک فرایند تعریف کرد هم به عنوان یک نهاد اجتماعی (مثل مدرسه) در واقع آموزش پرورش یکی از نهادهای جامعه مانند خانواده، اقتصاد و سیاست است. جامعه‌شناسان در تعریف آموزش پرورش به تمامی ابعاد رسمی و غیر رسمی و ساخت، یافته و فاقد ساخت توجه دارند. اغلب آموزش پرورش را با اجتماعی شدن مترادف می‌دانند. و آن را نهادی در نظر می‌گیرند که مانند نهادهای اجتماعی دیگر می‌توانند مورد تحلیل علمی قرار گیرند.

کارکردهای آموزش و پرورش:

آموزش و پرورش از قدیمی‌ترین نهادهای اجتماعی است که با نهاد خانواده، دین، سیاست و اقتصاد رابطه‌ی محکمی دارد. از کارکرد های مهم آموزش و پرورش، اجتماعی کردن افراد، تحکیم ارزش‌ها و گسترش اصول اخلاقی، تعلیم مناسب و وظایف دینی، انتقال فرهنگ از نسلی به نسل دیگر، رشد شخصیت سیاسی جوانان و آماده کردن آنان در شناخت و حس مسئولیت برای انجام وظایف در قبال نظام سیاسی است.

اجتماعی شدن و رشد شخصیت:

اجتماعی شدن فرآیندی است که از طریق آن افراد جامعه، دانش‌ها، مهارت‌ها، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری جامعه را کسب می‌کنند. اجتماعی شدن در همه‌ی دوران زندگی فرد جریان دارد: کودکان از طریق تقلید از بزرگترها، در دبستان از طریق آشنایی با ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی و قواعد بازی، در دبیرستان از طریق آموزش درس‌هایی از قبیل: تعلیمات اجتماعی، دینی، جغرافیا، تاریخ و در سطوح دانشگاهی نیز فرهنگ‌پذیری و اجتماعی شدن به طور رسمی یا ضمنی جریان دارد. انتقال فرهنگ: آموزش و پرورش می‌تواند فرهنگ‌ها، ارزش‌ها، نگرش‌ها و دانش‌ها را از نسلی به نسل دیگر از جامعه‌ای به جامعه‌ی دیگر انتقال دهد.

همبستگی و انسجام اجتماعی: نظام آموزش و پرورش با تدریس زبان رسمی عامل مهمی در وحدت ملی و ایجاد ارزش‌های مشترک و مفاهیم اجتماعی یکسانی بین گروه‌های مختلف جامعه می‌شود و از این طریق عامل مهمی در همبستگی و انسجام جمعی به شمار می‌رود.

پرورش نیروی متخصص: در جوامع سنتی گذشته، به علت وجود نظام اقتصاد معیشتی، تخصص‌ها اندک و مشاغل ساده بوده و هر فرد قادر به برطرف کردن نیازهای خود بوده است. اما در جوامع امروزی، تقسیم کار موجب شده که هر فرد نوعی از کار و تخصص را فرا گیرد.

ایجاد فرصت انتقال: شرط هر نوع انتقال در سازمان های اداری، گذراندن دوره های آموزشی در سطوح مختلف است. امروزه فعالیت در زمینه های مختلف تولیدی بدون آموزش قبلی و اخذ تخصص و مهارت، ممکن نخواهد بود. نوآمدی و تغییر: آموزش از یک سر منشأ تغییرات اجتماعی است و از سوی دیگر خود تحت تاثیر این تغییرات است. بدین معنی که مدارس حرفه ای، دانشکده های تخصصی و حتی آموزشکده های غیر رسمی با اجرای برنامه های غیررسمی در زمینه تکنولوژی، مدیریت و بهبود کارآیی سازمانی از یک طرف مبانی فکری و ذوقی خلاقیت و نوآوری را در جوانان ایجاد می کنند و از طرف دیگر این نوآوری دو دگرگونی اجتماعی - اقتصادی را در پی دارد. اصولاً سه مفهوم نوآوری، تغییر و ترقی مترادف هم به کار می روند زیرا هر نوع تغییر و نوآوری موجب ترقی و هر نوع ترقی متقابلاً عامل نوآوری است.

..... اجتماعی و ایجاد پایگاه: در جوامع صنعتی، مهارت آموزشی یکی از شرایط احراز مشاغل است. سازمان های اداری و خدماتی اعم از دولتی و خصوصی، همیشه سطح آموزش و یا نوع مدرک تحصیلی را در استخدام مد نظر قرار می دهند. در سازمان های اجتماعی همیشه صاحبان مهارت های آموزشی بالا تر از قدرت و پایگاه بالاتری برخوردارند. نقش آموزش در تحرک اجتماعی را می توان حداقل از سه دیدگاه مورد بررسی قرار داد: قدرت سازمانی، قدرت سیاسی، نابرابری ها و طبقات اجتماعی. قدرت سازمانی: ما کس و بر در تعریف بوروکراسی چنین می گوئید: بوروکراسی عبارت است از: کوشش عقلانی برای بهترین روش هماهنگی هر نوع فعالیت اقتصادی - اجتماعی در عصر صنعت. او یکی از ویژگی های بوروکراسی را استخدام براساس لیاقت و شایستگی می داند. نقش آموزش در ایجاد پایگاه و تحرک اجتماعی به روشنی مشخص است زیرا تخصص بدون آموزش امکان ندارد و احراز شرایط شغل، بدون مدرک تحصیلی عملاً ممکن نیست.

قدرت سیاسی: از این نظر آموزش نقش مهمی در جابجایی پایگاه های قدرت در درون نخبگان و برگزیدگان دارد. دارندگان مدرک تحصیلی بالاتر، نقش مهم تری در امور سیاسی بازی می کنند و در عین حال معمولاً یکی از ضوابط کسب شهرت و تصاحب قدرت تحصیلات است.

نابرابری ها و طبقات اجتماعی: آموزش، در نابرابری ها و قشر بندی های اجتماعی نقش مهمی دارد، زیرا بر اساس تقسیم کار سازمانی یا تقسیم کار اجتماعی عده ای فرمان می برند و عده ای فرمان می دهند، همچنین تقسیم کار براساس تخصص است و هر تخصصی در ارتباط با درجه ای از آموزش و یا سطحی از تحصیلات است. آموزش و توسعه ی اقتصادی:

توسعه اقتصادی در جوامع امروزی در گرو آموزش است. در کشورهای صنعتی روند برنامه های توسعه ی اقتصادی - اجتماعی حاکی از آن است که با کمبود متخصص در سطح بالا رو برو نیستند، زیرا در چارچوب این برنامه ها پیش بینی لازم جهت تربیت مهندسين و تکنيسين، پزشکان به چشم می خورد. در کشورهای در حال رشد، بیکاری و کم کاری از علائم درونی نیروی انسانی و کمبود کارکنان نیروی کار است. این مشکل معمولاً ناشی از مرحله گذاری های غیر منطقی است که بازی اندک دارد. به همین دلیل سعی می شود بین سرمایه گذاری های مادی و تربیت کارگر ماهر، تعادل برقرار شود و ارتباط منطقی بوجود آید.

نقش آموزش و پرورش در نظام های مختلف:

۱- نظام اجتماعی:

طبق نظر هانری ژان، نظام اجتماعی همزیستی، در جهان معاصر می تواند به سازمانهایی با سه مشخصه عمده تشبیه شوند. نظام اجتماعی به تدریج توسط مردم اداره می شود. به گفته هانری ژان این جریان که نظامها به تدریج تکامل پیدا کرده از دونظر قابل بحث است ۱- تمامی نظامهای اجتماعی توسط موسسات اداره می شود ۲- نظام های اجتماعی ملزم به تبعیت از رابطه متقابل افراد، در بین اعضای خویش در دو جهت مکمل هستند

این دو نظریه رابطه ای تنگاتنگ دارند در نتیجه می توان گفت که روابط بین اشخاص توسط موسساتی که خود به وجود آورده اند مشخص می شود.

۲- تداوم و دگرگونی نظام اجتماعی:

نظامهای اجتماعی معرف ثبات هستند و دگرگونی‌های اجتماعی کمتر در آن‌ها به چشم می‌خورد. این ثبات از عملکرد دونهاد عدالت اجتماعی و آموزش و پرورش سرچشمه می‌گیرد. مشاهدات ثابت کرده که علم سیاست و هنر سیاست به مسئولین اجازه می‌دهد که با استفاده از عدالت اجتماعی و آموزش و پرورش فعالیتهای خشن گروههای محدود را مهار کنند. اگر تحول تکنولوژیک، پیشرفتهای علمی را اهرمهای تغییرات نظام اجتماعی به شمار آوریم آنگاه دیگر تحرک اجتماعی تنها عامل تغییرات اجتماعی نیست.

۳- فرهنگ آموزشی و فرهنگ پذیری:

آموزش و پرورش مقایسه‌ای، عنصری از آموزش و پرورش (موضوع آن) نیست. نظامهای اجتماعی به وجود آورنده نظامهای مدرسه‌ای هستند، که ناشی از سه ویژگی هستند: ۱- در جوامع در حال توسعه فعالیت آموزشی عبارت است از فرهنگ آموزشی و فرهنگ پذیری ۲- مدرسه قبل از هر چیز تاثیر تربیتی خانواده را دنبال می‌کند. ۳- بنابراین مفهوم فرهنگ پذیری با این عقیده که فرهنگ قوی تر قادر به تغییر فرهنگ ضعیف تر است در ارتباط است.

۴- ساختارها و کارکردها:

در جامعه‌شناسی، ساخت عبارت است از تنظیم و ترکیب مجموعه‌ای از اشیا و عناصر به هم پیوسته که یک کل خاص را تشکیل می‌دهند. آموزش وظیفه حفظ و تحول جامعه را برعهده دارد و ساختارها را تحکیم می‌بخشد.

۵- پدیده بوروکراسی:

سازماندهی نظامهای اجتماعی مدرن به طور گسترده‌ای موجب تحولات سازمانی-اداری شده است و این پدیده نه تنها دولتها بلکه شرکتهای خصوصی را نیز در بر گرفته است. هر چه دولت بیشتر در کارها و وظایف خصوصی دخالت کند بوروکراسی وسیع تر است.

یکی از نتایج بوروکراسی اثر آن بر آموزش و پرورش در دولتهای مدرن است در جوامع در حال توسعه نیز منطقی-سازی مدیریت به تناسب آموزش عمومی بسیار اهمیت دارد.

۶- مشکلات بوروکراسی کنونی:

اصلاح آموزش در یک نظام اجتماعی مشخص به تغییر اساسی در سازمانها و بخشهای اداری آن منجر می‌شود. جهش سریع جامعه امروزی باعث انطباق دستگاههای آموزش عمومی و موسسات آموزش ملی با واقعیتهای کنونی می‌شود.

۷- مدرسه و جامعه:

کودک الگوی خود را از منابع مختلف از جمله اعضای خانواده، معلمان و دوستان می‌گیرد. این تنوع گروههای اجتماعی سبب تنوع در مدلها می‌شود. عمل فرآیند جامعه پذیری کودک توسط مدرسه هیچ‌گاه به طور کامل صورت نمی‌گیرد به همین دلیل کودک در معرض عدم تعادل، اضطراب و عدم تطابق با جامعه قرار می‌گیرد. اما با این وجود آموزش مدرسه مزایایی در زمینه رشد شخصیت افراد دارد و منشا دورنماهای جدید و پیشرفت می‌شود.

۸- تاثیر جامعه بر آموزش:

مکانیسم نفوذ جامعه بر آموزش از زمان عصر فلسفه مورد مطالعه است و توسط جامعه‌شناسان نیز مورد مطالعه قرار گرفته است ۱- مارکارت میر مشاهدات خود را در باب انسان‌شناسی فرهنگی انجام داده است و از نظر منشا اجتماعی ارزشها مورد بررسی قرار داده. در جوامع با ثبات، قوانین از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و تدوین قوانین اغلب اخلاقی و مذهبی است. ۲- وایت در پژوهشی پیرامون عملکرد خانواده در زمینه مراقبت از کودکان به این نتیجه رسید که مادران محیط‌های کاری بیشتر تمایل دارند برای مشاوره به مادران خود مراجعه کنند، در حالی که مادران وابسته به طبقه متوسط و تحصیل کرده اطلاعات و وسایل خود را با کمک از افراد مجرب و کتابها بررسی می‌کنند.

۳- لاورجیس دریک نتیجه گیری و تالیف تاریخی نشان می دهد که چگونه نظامهای آموزشی تحت تاثیر تغییرات تکنولوژیک اقتصادی رشد می کنند. پس از رنسانس واز ابتدای تولید سرمایه داری و تجارب بین المللی که مبتنی بریک سلسله نیاز بود آموزش بر پایه سودجویی رشد کرد. بعد از این دوران عصر تکنولوژی: عصری که دنیا تحت تاثیر تکنولوژی قرار گرفته است. ۹- مدرسه و دولت:

آموزش خصوصی که در گذشته مربوط به قشر ثروتمند بوده اکنون برتری خود را از دست داده. این تغییر تحت نظر بخش عمومی و با استفاده از درخواست اعانه نقدی توسط دولت انجام گرفت. از جمله هزینه بالای آنها، پایین آمدن تعدد جمعیت کلاسها. آموزش و پرورش در کشوری که به وسیله ماشین بوروکراتیک و براساس قوانین چند گانه و فلج کننده ی قوه ابتکار اداره می شود دریک مقیاس متمرکز رشد می یابد.

اهمیت جامعه شناسی آموزش و پرورش:

آموزش و پرورش نهادی است که در ارتباط با سایر نهادهای اجتماعی عمل می کند. هانری ژان جامعه شناسی آموزش و پرورش را چنین تعریف میکند: جامعه شناسی آموزش و پرورش عبارت است از مطالعه ی نهادهای و روابط اجتماعی در ارتباط با آموزش و پرورش. آموزش و پرورش در معنی وسیع خود در برگیرنده ی تعلیمات در تشکیلات است و اختصاصا محدود به مسائلی در زمینه ی مدارس و آموزشگاه ها است. بودجه ی تعلیم و تربیت در سطح هزینه های عمومی جهانی رقم دوم را تشکیل می دهد و درست بعد از بودجه ی نظامی قرار می گیرد. /میل دور کیم از ابتدای سلسله درس هایش در سوربن (۱۹۰۶) دقیقا علم آموزش و پرورش را به جامعه شناسی مربوط کرده است او آموزش و پرورش را اینگونه تعریف کرده است: آموزش و پرورش، فعالیتی است که توسط نسل های بزرگ سال بر روی نسل هایی که هنوز وارد زندگی اجتماعی نشده اند صورت می گیرد و هدفش، ایجاد و رشد پاره ای از ویژگی ها و اوضاع و احوال جسمی، فکری و اخلاقی است که جامعه ی سیاسی بطور کلی و محیط خاص کودک از آنان انتظار دارد. از طرف دیگر اهمیت جامعه شناسی آموزش و پرورش در آن است که مقتضیات اجتماعی در زندگی افراد انسانی نقش عمده دارد.

جامعه آموزش و پرورش :

رشد و توسعه بدون آموزش و تولید نیروی انسانی ماهر و تربیت متخصص ممکن نیست و آموزش سازمان یافته ی امروزی به برنامه ریزی دقیق و حساب شده ای نیازمند است که بدون شناخت نیازهای جامعه و شناخت عوامل مرتبط با آموزش کاری است بیهوده.

علوم اجتماعی و آموزش و پرورش :

بعد از جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴)، بسیاری از دولت های اروپایی آموزش عمومی تا سطح متوسطه را اجباری اعلام کردند. در آن زمان چهار واقعه ی عمده باعث جهت گیری آموزش بطرف علوم اجتماعی به ویژه جامعه شناسی شد.

۱- آموزش عمومی :

تعلیم آموزش عمومی، لزوما تفاوت اساسی بین "آموزش" و "پرورش" را موجب شده است. در حقیقت "آموزش" و "پرورش" دو روی یک سکه اند. اما اجباری شدن آموزش عمومی به معنی قرار گرفتن افراد در نظام رسمی سازمان یافته ی مدرسه ای است، که ظاهرا بین "پرورش" و "آموزش رسمی" تفاوت ایجاد می کند. از اوایل قرن ۲۰ نهاد مدرسه به عنوان یک نهاد، آموزشی با شیوهای سازمان یافته و بسیار منظم در حد وسیع رشد پیدا کرد.

۲- سازمان های آموزشی :

آموزش عمومی که در واقع آن را باید آموزش ملی نامید، نیازمند وزارت خانه خاصی شد که در چارچوب نظام سلسله مراتب سازمانی، سازمان ها و تشکیلات متعددی را دربر داشت.

۳- دگرگونی نقش خانواده :

خانواده تا قرن ۱۹ مسئولیت تربیت اطفال را برعهده داشت. از زمان اجباری شدن تعلیمات عمومی و تشکیل مدارس، بسیاری از وظایف خانواده به بیرون از آن منتقل شد و مدارس و موسسات وابسته، این مسئولیت را در مورد کودکان به عهده گرفتند. به این ترتیب از ابتدای قرن ۲۰ خانواده ی جدید تمرکز تربیتی خود را از دست داد و نهاد آموزش و پرورش نقش عمده را به عهده گرفت.

۴- اوج گیری انقلاب صنعتی :

از اوایل قرن ۲۰ به ویژه بعد از جنگ جهانی اول و در پی انقلاب صنعتی قرن ۱۸ و ۱۹ تحولات صنعتی در زمینه های مختلف به وقوع پیوست که موجب پیدایش و رشد صنایع مختلف شد. این رشد به علمی شدن بیشتر فعالیت های انسانی انجامید تا آنجا که مطالعه سازمان ها و نهادها برای رسیدن به بهترین نتیجه باعث به وجود آمدن علوم انسانی شد. جامعه شناسی آموزش و پرورش به منزله ی یکی از رشته های مهم جامعه شناسی به وجود می آید.

قلمرو جامعه شناسی آموزش و پرورش:

رشته ی جامعه شناسی آموزش و پرورش باید مرز خود را با علومی که قبل از آن وجود داشته و با آن ارتباط دارند، مشخص کند. آنچه که جامعه شناسی آموزش و پرورش را از روانشناسی اجتماعی جدا می کند، این است که یادگیری اجتماعی بر اساس مطالعه ی تجربی رفتارها و نگرش ها و پیشداوری های اساسی در قلمرو روانشناسی اجتماعی است. در حالی که در جامعه شناسی آموزش و پرورش، پیرامون مسائل و مشکلات آموزشی.

تفاوت روانشناسی یادگیری با جامعه شناسی آموزش و پرورش دو عامل بیش از همه دارای اهمیت است، یکی رشد طبیعی و دیگری انگیزش.

در روانشناسی تربیتی موضوع پژوهش ها کارکردهای رفتار انسان هستند. هدف اصلی، سنجش هوش دانش آموزان است و در واقع مطالعه ی هوش و ویژگی های جسمی و روانی معلم و شاگرد در رابطه با یکدیگر مایه ی اصلی روانشناسی تربیتی است. اما در جامعه شناسی آموزش و پرورش علاوه بر آنها جریان یادگیری اجتماعی و رابطه ی معلم و شاگرد نیز مورد بررسی قرار می گیرد. نظام آموزش و پرورش نقش مهمی در شناخت ارزش ها و هنجارهای اجتماعی در شاگردان دارد به علاوه آنها را برای قبول مسئولیت و مشاغل اجتماعی در آینده آماده می سازد و از همه مهمتر عامل موثری در پایگاه اجتماعی آنان و وضعیت شان در نظام قشر بندی اجتماعی است.

پژوهش در جامعه شناسی آموزش و پرورش:

روش های بکارگرفته شده در جامعه شناسی آموزش و پرورش در واقع همان روشهایی هایی هستند که در حیطه ی علوم انسانی و علوم اجتماعی، به ویژه در جامعه شناسی، بکار برده می شوند.

بر اساس ابعاد موضوع مورد مطالعه می توان دو روش متمایز از یکدیگر را به کار گرفت که به ترتیب روش

"جامعه شناسی کلان" و "جامعه شناسی خرد" نامیده

می شوند. در جامعه شناسی کلان مسائلی همچون دگرگونی های آموزشی در سطح یک کشور، با یک بررسی وسیع مورد مطالعه قرار می گیرد.

مطالعه در گروه های کوچک، در حیطه ی جامعه شناسی خرد است، عمومیت دادن نتایج این تحقیقات خیلی درست نیست، مگر آنکه روش های آماری دقیق در توصیف درجه ی احتمالات آماری بکارگرفته شود.

چند تکنیک تحقیق در جامعه شناسی، که در مطالعه ی جامعه شناسی آموزش و پرورش جایگاه ویژه ای دارند از این قرارند:

مشاهده: محقق مستقیماً با واقعیتی که می‌خواهد مورد مطالعه قرار دهد برخورد می‌کند. مشاهده فنی است که بگونه‌ای حساب شده در انتخاب موضوع و جمع‌آوری اطلاعات و نظارت دقیق رفتار انسانی و ویژگی‌های امور و اشیاء بکار می‌رود و معمولاً دو نوع است:

مشاهده مشارکتی: در این نوع مشاهده محقق یا مشاهده‌کننده شخصاً در گروه، سازمان یا امری که می‌خواهد آن را مطالعه کند شرکت می‌کند، یا اساساً عنصر همان گروه است.

مشاهده بدون مشارکت: آن است که محقق یا مشاهده‌کننده صرفاً به مشاهده و نظاره‌ی گروه یا وضعیت مورد مطالعه می‌پردازد و خود نه عضو گروه مورد مطالعه است و نه در وضعیت آن مشارکتی دارد، این‌گونه مشاهده ممکن است بطور آشکار یا پنهان صورت گیرد.

مصاحبه: تکنیکی است که براساس آن پژوهشگر پیرامون موضوعی که انتخاب کرده، سوالاتی را رو در رو اعضای گروه یا افراد مرتبط با موضوع می‌رسد یعنی در جریان مصاحبه، پرسش و پاسخ و یا مبادله‌ی اطلاعات بین تحقیق‌کننده و تحقیق‌شونده برقرار است.

پرسش‌نامه: عبارت است از مجموعه‌ای از سوالات که پژوهشگر به صورت اوراق چاپی یا تایپ شده به منظور جمع‌آوری اطلاعات در اختیار اعضای گروه و یا اشخاص مرتبط با موضوع قرار می‌دهد، سوالات پرسش‌نامه‌ای به صورت باز (پاسخ تشریحی) یا بسته (پاسخ تستی و طیفی) است.

بررسی اسناد: بررسی اسناد یا مشاهده‌ی اسنادی، روشی است که در اغلب تحقیقات اجتماعی از جمله در آموزش و پرورش کاربرد فراوان دارد. اسنادی که پدیده‌های اجتماعی بر روی آن‌ها اثر می‌گذارند بسیار فراوان و گوناگون هستند معمولاً به سه نوع دسته‌بندی می‌شوند.

الف - اسناد کتبی مثل کتاب، روزنامه، مجلات، بایگانی ...

ب - اسناد عددی مثل آمارها، سرشماری‌ها، دفاتر تلفن ...

ج - اسناد دیگر که نه کتبی هستند و نه عددی مثل فیلم‌ها، تصویرها، عکس‌ها، صفحات گرامافون ...

شکل‌گیری نهاد آموزش:

آموزش و پرورش یکی از نهاد‌های اجتماعی است؛ یعنی واقعیتی است که بر اثر نیازهای انسان در رابطه با یکدیگر در سیر تحولات اجتماعی به وجود آمده، شکل گرفته و تحول پیدا کرده است. از نخستین روزهای زندگی گروهی انسان، آموزش و پرورش وجود داشته است، اکنون جامعه‌ای نیست که در تداوم و استمرار خود وابسته به آن نباشد.

برای انجام بسیاری از امور ابتدایی لازم بود که افراد گروه به نحوی با یکدیگر ارتباط برقرار کرده و منظور خود را به یکدیگر تفهیم کنند. اما حرکت دست و پا و سر یا به تعبیر ما زبان حرکتی قادر به تفهیم همه مفاهیم نبود، نیاز به ارتباط بهتر، مستلزم به کارگیری اصواتی چون: آه، او، اه، هو، هی بود. بنابراین اولین مرحله آموزش با بکارگیری زبان حرکتی - صوتی به شکلی کاملاً ناآگاهانه و به منظور رفع نیازهای گروه‌های ابتدایی به وجود آمده است.

از اولین عمل‌مادر برای آموزش راه رفتن تا روش‌های ابتکاری اساتید برای آموزش دانشجویان همیشه نوعی دوام و اتصال وجود داشته است. اما همیشه هدف اصلی تربیت، پرورش به معنای لغوی و جامع آموزش و پرورش نبوده است.

روند شکل گیری نظام آموزش و پرورش:

نظام آموزش و پرورش رسمی کنونی که شکلی جهانی به خود گرفته است، محصول تفکر یک نفر و در زمانی خاص نیست؛ بلکه روندی است که مراحل متعددی را طی کرده و اکنون به صورت یک الگوی جهانی در آمده است. در تاریخخانه قرون وسطی، هدف آموزش و پرورش اصحاب مدرسه (اسکولاستیک) فقط تئولوژی یا حکمت الهی بود. اما امروز علوم متعدد و متنوعی در نظام آموزشی قرار دارند. شکل گیری نظام کنونی را می توان به چند حرکت و نظریه عمده تقسیم کرد.

اهداف آموزش و پرورش:

از دهه سوم قرن نوزدهم آموزش توده های مردم برای تسهیل رهبری و ایجاد یکپارچگی رونق یافت و به دنبال آن انتقال ویژگی های ملی به نسل جوان برای دفاع از منابع ملی پدیدار شد. از نیمه دوم قرن نوزدهم آموزش و پرورش ملی ضمن فرهنگ بخشی، چهار هدف اساسی را دنبال کرده است:

۱- آموزش کارمند پرور (بوروکراتیک)

به قدرت رسیدن سودگرایان موجب شد که به جدایی سیاست از تجارت خاتمه داده شود و در نتیجه مستعمرات وابسته به سایر کشورها، زیر نظر دولتهای ملی آن کشورها قرار گیرند و برای اداره مستعمرات لازم بود کارمندانی برای اعزام به فراسوی دریاها نیز تربیت شوند.

۲- آموزش کارگر پرور

بی مهارتی کارگران صدماتی را به دستگاه ها وارد می کرد لذا لازم بود آنان را برای رعایت نظام کارخانه ای آماده می کردند. بعدها این کار را دولت به عهده گرفت.

۳- القاء عقیده

پیش از اختراع رادیو و تلویزیون آراء و افکار رهبران از طریق برخوردهای چهره به چهره بود. در این دوره مطبوعات نقش اساسی در القاء عقیده ایفا می کردند، بدین جهت رهبران گروه های اجتماعی خواهان انتشار عقاید خویش در مطبوعات بودند.

۴- ارتقاء اجتماعی

مردم دریافتند در عصر جدید راه رستگاری دنیوی، دستیابی به مقامات عالی، از چهار دیواری آموزشگاه ها می گذرد. کسانی که توانایی مادی داشتند در رقابت برای دستیابی به دانشنامه بر کم توانان برتری می یافتند.

افول آموزش یا تحول آن

دسته ای از متخصصین به خاطر روش محافظه کارانه و برخورد انفعالی خود، عقیده دارند که نظام های آموزشی هیچ نقشی در ساختار یک جامعه جدید نخواهند داشت. بسیاری از دانش آموزان، به ویژه آنهایی که فقیر هستند، به طور غریزی می دانند که مدرسه چه بلایی بر سر آنها می آورد. مدرسه روی اجباری جامعه را به چند قطبی شدن سوق می دهد و حتی ملل جهان را نیز با نظام کاست بین المللی درجه بندی می کند. برای این امر توان آموزشی کشورها را بر طبق متوسط سال های مدرسه روی افراد هر کشوری رده بندی می کنند. چنین رده بندی مبتنی بر تولید ملی ناخالص سرانه خیلی نزدیک است. نظام های آموزشی نقش دوگانه دارند: پذیرا و فعال. آنها قابلیت تحول آماده و هموار کردن تغییرات اجتماعی اقتصادی را بطور مطلوب دارند.

نظریه‌ها در جامعه‌شناسی آموزش و پرورش:

نظریه‌های کلاسیک:

نظریه کارکرد گرایی: یک کل مرکب از اجزایی است که آن را به وجود می‌آورند و در بقای آن سهیمند.

امیل دورکیم: آموزش پرورش یک واقعیت اجتماعی است و یکی از عناصر اساسی جامعه‌شناسی محسوب می‌شود. به نظر دورکیم نقش آموزش پرورش وارد کردن و جادادن فرد در نظام اجتماعی است در هر جامعه‌ای آموزش پرورش متناسب با اهداف و ارزشهای آن جامعه است؛ لذا محتوای آموزش پرورش از جامعه‌ای به جامعه‌ی دیگر و از یک عنصر به عنصر دیگر متفاوت است. کارکرد عمومی آموزش پرورش باید دو ویژگی داشته باشد: الف) برخورداری از حالات روحی و جسمانی خاصی که جامعه برای اعضای خود تعیین نموده است. ب) برخورداری از حالات روحی و جسمانی خاصی که گروه خاص فرد برای اعضای خود در نظر گرفته است.

به اعتقاد دورکیم هر تغییری در آموزش پرورش نشان دهنده تغییر در شیوه زندگی جامعه است و برعکس.

تفکرات دورکیم در باب آموزش پرورش مبتنی بر سه هدف اساسی بود:

الف) تثبیت جامعه‌شناسی به عنوان یک رشته علمی.

ب) به کار بستن روشهای علوم طبیعی در مطالعه جامعه.

پ) پی بردن به اینکه چگونه می‌توان نظم را در جامعه برقرار کرد.

تالکوت پارسونز:

دوام و بقای ساختار اجتماعی بستگی به تأمین چهار کارکرد دارد: ۱- انطباق. ۲- دست‌یابی به هدف. ۳- یکپارچگی. ۴- حفظ الگو یا مدیریت تنش.

پارسونز نیز مبحث متغیرهای الگویی را مطرح می‌کند: ۱- عاطفی و غیر عاطفی. ۲- عام‌گرایی یا خاص‌گرایی. ۳- فرد‌گرایی یا جمع‌گرایی. ۴- انتسابی یا اکتسابی بودن.

در خلال دوران پارسونز آثار و تحقیقات مربوط به آموزش و پرورش اساساً از دو نوع بود: اول: نظریه کارکردگرایی که آموزش و پرورش را به اقتصاد، تحرک اجتماعی و نظم سیاسی ارتباط می‌داد. دوم: رهیافت حساب سیاسی بود که این سنت اساساً به مسأله طبقه اجتماعی و تأثیر آن دسترسی به امکانات آموزشی توجه داشت. رهیافت حساب سیاسی؛ کوششی برای توصیف تجربی شرایط اجتماعی جامعه از جمله سنتهای قدیمی در جامعه‌شناسی به حساب می‌آید.

نابرابری و تجربه‌گرایی روش شناختی:

بلاو و لانکن: کتابی تحت عنوان «ساختار شغلی در آمریکا» را تألیف کردند که پیرامون مسئله تحرک شغلی و نقش آموزش پرورش در انتقال نابرابری در میان نسل‌های مختلف است. آنها به این نتیجه می‌رسند که تمایل به سوی عام‌گرایی گسترده از ویژگیهای جامعه صنعتی است. آنها با استفاده از روش تحلیل میسر به این نتیجه رسیدند که «پایگاه‌های برتر دیگر نمی‌توانند مستقیماً به ارث برسند بلکه باید آنها را از طریق موفقیت‌هایی واقعی بدست آورد».

گزارش کلمن: مطالعات وی تحت عنوان «برابری فرصت‌های آموزشی» بیشتر جنبه کاربردی و سیاستگذاری دارد. نتیجه‌ی مطالعات این بود که توزیع منابع مادی در نظام آموزشی نسبتاً مساوی و برابر است. پژوهش کلمن در مورد مسأله نابرابری فرصت‌های آموزشی او را به این سو سوق داد که بین اندیشه منفعل برابری فرصت‌ها و اندیشه فعال برابری نتایج تمایز قطعی برقرار سازد.

مطالعات کریستوفر جنکر: او در کتاب خود به این نتیجه رسید که جامعه آمریکا بیش از تحرک به برابری نیاز دارد. دو انتقاد بر این کتاب گفته شده: که مطالعات او نه تنها حاوی نگرش‌ها و ارزش‌ها است بلکه زندگی داخلی مدارس را نادیده گرفته است. این کتاب افشاگر برخی از محدودیت‌های تجربه‌گرایی روش شناختی است.

نظریه سرمایه انسانی: که طبیعه تولد، اقتصاد آموزش و پرورش» است. بر اساس این نظریه سه عامل: توانایی، مهارت آموزی و تحصیلات سرمایه انسانی فرد را تشکیل می دهند. آموزش و پرورش ابزار اصلی سرمایه گذاری برای افزایش سرمایه انسانی فرد است. جذب مستقیم نظریه سرمایه انسانی برای طرفداران ایدئولوژی سرمایه داری ناشی از این است که بر اساس این نظریه کارگر می تواند بر روی خودش سرمایه گذاری کند. در چارچوب نظریه سرمایه انسانی دستمزد گیرنده ای که هیچ مالکیت و کنترلی بر روی فرایند تولید و محصول کار خود ندارد به یک سرمایه دار تبدیل می شود. مهمترین نقش تحقیقات مربوط به نظریه سرمایه انسانی، بعد سیاسی آن بود زیرا این تحقیقات سعی کردند تا سیاستگذاران و قانونگذاران را قانع کنند تا به سرمایه گذاری در آموزش و پرورش بپردازند و برای نیل به این هدف به مزایا و منافع آشکار آموزش و پرورش اشاره کردند.

نظریه مارکسیستی: توجه اصلی مارکس معطوف به نوع آموزشی بود که کودکان طبقه کارگر دریافت می کردند، بدین خاطر او معتقد بود که آموزش و پرورش در جوامع سرمایه داری ابزاری است که طبقه حاکم در جهت منافع خود بکار می برند.

مارکسیست های ساختارگرا و اختیارگرا: توجه ویژه ساختارگرایی معطوف به تحلیل ساختارهای پنهان ولی مسلط بر زندگی اجتماعی است. مارکسیست های ساختارگرا معتقدند که ساختارهای جامعه بخصوص ساختار اقتصادی تعیین کننده الگوهای رفتار اجتماعی است.

لویی آلتوسر: به اعتقاد وی پایه اقتصادی تعیین کننده ساختار جامعه است. و در جوامع سرمایه داری بیشتر نهادهای اجتماعی نظیر آموزش و پرورش، مذهب و... در جهت منافع دولت عمل می کنند.

مهمترین بعد دیدگاه آلتوسر در مورد نظام آموزشی، حالت جبرگرایانه نگرش اوست. در نظر آلتوسر ساختارها و فرایندهای جامعه رفتار آدمی را تعیین می کنند و بدین ترتیب او مدرسه را ابزار یا ماشین طبقه حاکم می داند که از طریق آن «ابزار تولید» و «روابط تولید» حفظ می شوند.

آنتونیو گرامشی: وی به عنوان نویسنده دوران فاشیسم در ایتالیا معتقد بود که در فهم رفتار بشر نمی توان عوامل ذهنی نظیر باورها، ارزشها، آرزوها و به طور اعم فرهنگ را نادیده گرفت.

دو مسأله در آثار او مهم است: مفهوم تفوق و دیگری تحلیل او از نقش روشنفکران در آموزش و پرورش. نظریه تفوق در کانون اندیشه های گرامشی قرار دارد و به معنای اعمال رهبری فرهنگی از سوی طبقه حاکم است. او نیز معتقد است روشنفکران نقش مهمی در ایجاد شرایط لازم برای تغییر ایفا می کنند. به نظر گرامشی مدرسه صرفاً سلطه طبقه حاکم را منعکس نمی کند، بلکه می تواند ابزاری برای تغییرات اجتماعی و بخصوص ابزاری برای سرنگونی سلطه نظام سرمایه داری نیز باشد.

ماکس وبر: معروفیت وبر بیشتر به جهت نفی ماتریالیسم تاریخی، نبرد طبقاتی و مخالفت با این اندیشه است که سلطه طبقه کارگر، هدف مطلوب تضادهای موجود در جوامع غربی است.

قشربندی اجتماعی و مدرک گرایی: مفهوم گروه پایگاهی از اهمیت زیادی در آثار وبر برخوردار است. وبر معتقد است که فعالیت اصلی مدرسه، آموختن یک فرهنگ پایگاهی خاص است چه در داخل کلاس و چه در بیرون. وبر با رد جبرگرایی اقتصادی مارکس و ایده او مبنی بر اجتناب ناپذیری سلطه پرولتاریا در جوامع سرمایه داری غربی، مفهوم پیچیده تری از تضاد در جامعه ارائه داد که دارای سه بعد است: مالکیت اموال، موقعیت فرهنگی در جامعه و تفاوت از موقعیت فرهنگی و سازمانی در جامعه.

نظریه های معاصر:

پارادایم انتقادی: تفسیر متفاوتی از آموزش و پرورش و رابطه ی آن با جامعه ارائه می دهد. این پارادایم نیز همانند پارادایم کارکردگرایی معتقد است مدرسه رابطه نزدیکی با جامعه دارد اما بر این باور است که مدرسه بیشتر با تقاضای سرآمدان جامعه

رابطه دارد تا با نیازهای کل آن. بعلاوه این پارادایم بیشتر بر ارتباط بین آموزش و پرورش رسمی و آموزش مطیع بودن تاکید دارد تا بر کسب مهارت‌های شناختی.

خاستگاه فکری: پارادایم کارکردگرایی زمانی پدیدار شد که فضای فکری در مورد ویژگی‌های جامعه معاصر و آینده‌ی احتمالی آن بسیار خوش بینانه بود. جامعه جدید به عنوان جامعه عقلانی و شایسته سالاری نگریده می‌شد که در آن تعصب، پیشداوری و جهل بزودی از بین خواهد رفت.

پائولو فریره: آموزش و پرورش و کنش فرهنگی، تغییر دادن واقعیت است که دقیقاً تغییر دادن خود او محسوب می‌شود، زیرا به تصور فریره، آدمی خود، واقعیت را می‌سازد. تغییرات اجتماعی تجلی همان تغییر انسانهاست. بدین ترتیب مفهوم اصلی در نظریه فریره، انسانی شدن بشر است. اصل اساسی فریره این است که در واقع آموزش و پرورش بیطرف نمی‌تواند وجود داشته باشد. هنگامی که در خصوص محتوای برنامه آموزشی کار می‌کنیم، وقتی به بحث در مورد روشها و فرایندها می‌پردازیم، زمانی که سیاست‌های آموزشی را طراحی می‌کنیم تماماً درگیر اعمال سیاسی هستیم. دو شکل آموزشی را مطرح می‌کند: آموزش و پرورش بانک مانند و آموزش و پرورش مبتنی بر گفت و گو.

ایوان ایلچ: ایده اصلی ایلچ این است که موسساتی که ویژگی اصلی ساختار اجتماعی را تشکیل می‌دهند در اصل خود عامل تحریف و حتی نابودی اهداف یا نهادهایی هستند که خود به خاطر آنها بوجود آمده‌اند. وی به رابطه بین آموزش و پرورش و مذهب نیز توجه داشت.

ایلچ بین دو موضوع تفاوت قائل می‌شود: اهداف آموزش و پرورش و تأثیرات آن. او معتقد است مدرسه هرگز به این اهداف دست نمی‌یابد بلکه نوعی دیوان سالارانه و تجاری نسبت به جهان را آموزش می‌دهد. بنظر وی راه حل این است که آموزش و پرورش رسمی اجباری برچیده شود و نهادهای خاصی برای تقویت اهداف واقعی آموزش و پرورش جایگزین آن شوند.

نظریه باز تولید: نظریه پردازان انتقادی از منظر دیگری به قشر بندی و برابری فرصتها می‌نگرند. اینان معتقدند که مشکلات موجود در نظام آموزشی ناشی از تضاد در جامعه است. اعضای متعلق به یک طبقه اجتماعی دارای جامعه پذیری مشابه و یکسانی هستند، به همین دلیل ارزشها و شیوه زندگی و علایق مشترکی می‌یابند. نظریه باز تولید واکنشی در مقابل شکست نظام آموزشی اروپا برای نیل به برابری اجتماعی بود. پیش از این، شکست و ناتوانی کودکان متعلق به طبقه اجتماعی پایین به تفاوت‌های فردی آن‌ها در هوش، زبان یا انگیزش نسبت داده می‌شد. در واقع توجه اصلی بیشتر معطوف به ویژگی شخصی کودکان بود تا به عملکرد مدرسه.

نظریه باز تولید اجتماعی: بولز و جینتیس از جمله متفکرانی هستند که در دوران معاصر برای تحلیل نظام‌های آموزشی، قبل از هر چیز به ویژگی نیروها و روابط اجتماعی تولید توجه کرده‌اند. بخش عمده کار این دو در جهت اثبات این نکته بود که نظام آموزشی، عنصری اساسی در باز تولید تقسیم کار

به شمار می‌رود و این تقسیم کار در نهایت، بیانگر تفوق و برتری طبقه سرمایه دار است. پیوند سه نهاد: خانواده، کار و مدرسه چارچوبی اساسی برای نظریه بولز و جینتیس در خصوص نقش آموزش پرورش در باز تولید تقسیم کار اجتماعی فراهم می‌سازد. بنظر می‌رسد که محیط کار، عنصر اساسی در اتحاد سه پایه ای باشد. آنها با توجه به نقش مدرسه در باز تولید تقسیم کار اجتماعی معتقدند که تفاوت‌های طبقاتی موجود در خانواده، مدرسه و محیط کار، نابرابری طبقاتی را همیشگی و دائمی می‌سازد. بدین سان نظریه باز تولید سبب افزایش اهمیت اقتصاد سیاسی در نظریه آموزش و پرورش گردید. بعنوان مثال بولز و جینتیس سعی کرده‌اند نشان دهند که چگونه مشابهت و تطابق بین روابط اجتماعی تولید و آموزش و پرورش به باز تولید روابط اجتماعی منجر شده است.

نظریه تطابق: نظریه تطابق معتقد است که دانش آموزان طبقه کارگر برای مشاغل سطح پایین که به مهارت‌های بسیار اندکی نیاز دارند، تربیت می‌شوند ولی دانش آموزان طبقه متوسط و بالا دارای مهارت‌های روانشناختی بیشتری هستند. این همان تشابه و تطابق بین مدرسه و بازار کار است. پس نظریه تطابق، تصویر دقیق تری از رابطه بین سرمایه داری و مدرسه ارائه می‌دهد. بدین

ترتیب در کار بولز و جینتیس شاهد نمونه ای از رهیافت مارکسیستی هستیم که در آن آموزش و پرورش ابزاری برای بازتولید روابط اجتماعی محیط کار معرفی می شود.

نقاط ضعف نظریه بازتولید اجتماعی: برخورداری از دیدگاه منفعل نسبت به انسانها، بدبینی سیاسی و عدم توجه به تناقضها و بحرانهای موجود در مدرسه و محیط کار. در واقع نظریه تطابق دیدگاهی یک بعدی از سلطه ارائه می دهد و به انسان بعنوان موجودی منفعل نگاه می کند. در این دیدگاه مدرسه جایی شبیه به زندان تصور می شود که دانش آموزان، زندانیان و معلمان زندانبان آنها هستند. یکی دیگر از نقاط ضعف نظریه آنها بی توجهی به دانشی است که از طریق برنامه تحصیلی شکل می گیرد. منتقدان نظریه تطابق بر این بارند که این نظریه با ارائه تحلیل طبقاتی از فرایند حضور در مدرسه، نقش مهمی در رشد و توسعه جامعه شناسی آموزش و پرورش داشته است. ولی آپل استدلال کرده با تأکید به مدرسه بعنوان نهاد بازتولیدی صرف، رابطه متقابل و پویای بین آموزش و پرورش و اقتصاد مورد غفلت قرار گرفته است.

نظریه بازتولید فرهنگی؛ باسیل برنشتاین: منادی ترکیب جدید: او ساختار اجتماعی را در وهله اول بصورت نظامی از نابرابریهای طبقاتی می داند و معتقد است سازوکار اصلی که از طریق آن تأثیرات این ساختار انتقال می یابد، همانا خانواده است. موقعیت طبقاتی خانواده عامل اصلی تعیین کننده قواعد زبان شناختی است. باسیل برنشتاین معتقد است که قواعد زبان شناختی کودکان در خلال جامعه پذیری اولیه آنها، بین کودکان طبقه کارگر و طبقه متوسط متفاوت است. مطالعات برنشتاین معطوف به اشکال گفتار کودکان است (منظور او تفاوت در استفاده از لغات و ساختار دستوری است). این تفاوتها ناشی از ساختار اجتماعی و نوع جامعه پذیری کودکان است. او معتقد بود که این تفاوتها موجود در الگوی زبانی، ناشی از تفاوت در ضریب هوشی نیست بلکه ناشی از تفاوت در روابط اجتماعی است.

به زعم برنشتاین از آنجا که مدرسه بر حالت ابزاری، عقلانی، سازنده و تحقیقی تفکر و دانش تأکید دارد، لذا زبان نوعی نقطه ضعف و عامل عقب ماندگی در کودکان طبقه کارگر و نوعی امتیاز مثبت برای کودکان طبقه متوسط به حساب می آید.

نقد نظریه برنشتاین: در مورد طبقه و قاعده زبانی، از اندیشه او برای تحلیل و تبیین نقش تفاوتهای طبقاتی در موفقیت تحصیلی دانش آموزان استفاده زیادی شده است. مسأله اصلی برنشتاین بیشتر نحوه انتقال دانش است نه نحوه اکتساب آن. برنشتاین با استفاده از مفاهیم همبستگی مکانیکی ارگانیکی دورکیم به ساخت نمونه های آرمانی خود پرداخته است. قدرت هیچ پایه مادی ندارد زیرا او ساختار مدرسه را با کنترل اجتماعی یکسان پنداشته است.

پیر بوردیو: بوردیو از مفهوم کلیدی، خشونت نمادین استفاده می کند. یعنی طبقات مختلف در دوره های مختلف تاریخی از طریق تسهیل معانی و مفاهیم خاص در افکار و ارتباطات، به اعمال قدرت می پردازند. با کنترل آموزش و پرورش، طبقات مسلط بازتولید فرهنگ خاص خویش را تضمین می کنند. بنابراین فرهنگی که مدرسه منتقل می کند، میراث فرهنگ جمعی نیست بلکه فرهنگ طبقه مسلط است. پس مدرسه نیز نوعی خشونت نمادین محسوب می شود. بوردیو معتقد است که بازتولید فرهنگی ناشی از آموزش و پرورش یکی از مهمترین راههایی است که از طریق آن، ساختار طبقاتی بازتولید می شود و به عبارت دیگر بازتولید اجتماعی از طریق نهادهای آموزشی صورت می گیرد، به همین جهت او معتقد است که نظام آموزشی بهترین راه حلی است که تاریخ برای مسأله انتقال قدرت پیدا کرده است.

سرمایه فرهنگی: بر اساس نظریه سرمایه فرهنگی، بخشی از تأثیر خاستگاه خانوادگی بر موفقیت تحصیلی، ناشی از برخورداری برخی از دانش آموزان از منابع فرهنگی بیشتر است. منظور از منابع فرهنگی آشنایی دانش آموز با قواعد حاکم بر فرهنگ و تجلیات هنری آن است. بر اساس نظریه سرمایه فرهنگی، فرهنگ متعالی نقش بسیار مهمی در بازتولید و مشروعیت نابرابری اجتماعی-اقتصادی ایفا می کند. منظور از فرهنگ متعالی یعنی تمایز اجتماعی از طریق انجام دادن فعالیتهایی که با درجه بالایی از تفکر همراه است. توزیع سرمایه فرهنگی نیز در جامعه یکسان و برابر بین گروههای اجتماعی مختلف صورت نگرفته است. میزان سرمایه فرهنگی که دانش آموز از خانواده خود بدست می آورد به پایگاه اجتماعی-اقتصادی خانواده او بستگی دارد.

منظور از سرمایه فرهنگی یعنی آشنایی فرد با قواعد و فعالیتهای فرهنگی مسلط در جامعه، نظیر سبک زبانی، ترجیحات زیبایی شناختی و شیوه تعامل آن.

سازوکار عمل سرمایه فرهنگی: بورديو معتقد است که افراد تحت تأثیر خاستگاه اجتماعی خود، با دانش فرهنگی مختلف و با برخورداری از سرمایه فرهنگی مختلف وارد نظام آموزشی می شوند. نظریه سرمایه فرهنگی بر اهمیت جامعه پذیری فرد با فعالیت هایی نظیر علاقه به هنر و ادبیات، تأکید دارد. بورديو معتقد است که سرمایه فرهنگی سازوکار اصلی باز تولید سلسله مراتب اجتماعی است. به عبارت دیگر سرمایه فرهنگی ابزاری است که از طریق آن فرد نابرابری های خاستگاه خود را به عرصه تحصیلات منتقل کرده است و در نهایت بر موفقیت اقتصادی او اثر می گذارد.

سایر مفاهیم دستگاه نظری بورديو: ۱- عمل: بورديو در نظریه عمل خود می کوشد تا بر اساس مفهوم منش و تعامل آن با میدان، اصول حاکم بر رفتار انسانی را مشخص سازد. از نظر او عمل نتیجه رابطه بین منش و میدان است. ۲- میدان: منظور بورديو از میدان شرایطی است که کنش در چارچوب آن صورت می گیرد. ۳- منش: از نظر بورديو منش سازوکاری است که سرمایه فرهنگی از طریق آن اثر خود را آشکار می سازد. منش مجموعه ای از آمادگی های روانی مشترک یا خلق و خوی مشترک است که به وجود آورنده ادراکات و کنش هاست.

نقد نظریات بورديو: اولاً معلوم نیست که چگونه مدرسه، سرمایه فرهنگی طبقات پایین را ارزش زدایی می کند. ثانیاً بورديو برای کنشگر اجتماعی نقش زیادی قائل نیست. از نظر او دانش آموزان صرفاً حاملان سرمایه فرهنگی هستند یعنی مجموعه ای از توانایی ها و نگرش هایی که والدین در آنها بوجود آورده اند.

ژیر و نظریه مقاومت: مفهوم مقاومت تا حدودی در نظریات مربوط به آموزش و پرورش، جدید است. از یکسو، طرفداران دیدگاه لیبرال به مقاومت و اعتراض به عنوان نوعی رفتار انحرافی، اختلال آفرین و منفی می نگرند. از سوی دیگر، طرفداران دیدگاه انتقادی عوامل داخلی مدرسه را نادیده می گیرند. رشد و توسعه نظریه مقاومت را باید در چارچوب زمینه تاریخی آن بررسی کرد. از دیدگاه نظریه مقاومت، مدرسه نهاد نسبتاً مستقلاً است که نه تنها امکان بروز رفتار مخالفت آمیز را فراهم می سازد، بلکه نوعی منبع تناقض نیز است. به همین جهت برخی اوقات، بر خلاف علایق و منافع گروه حاکم عمل می نماید. مدرسه نهادی صرفاً اقتصادی نیست بلکه عرصه ای سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک است، که تا حدودی مستقل از اقتصاد بازار سرمایه داری است. در واقع نظریه مقاومت بر این موضوع تأکید می کند که معلم باید به جای رابطه مصلحت گرایانه، با دانش آموز خود رابطه انتقادی داشته باشد.

نقد نظریه مقاومت: برخی دریافته اند که مقاومت دانش آموزان در برابر تقاضاهای معلمان و مدرسه مبتنی بر طبقه آنها نیست. اکثریت دانش آموزان طبقه پایین، نه مدرسه را قبول دارند و نه آن را رد می کنند بلکه صرفاً قواعد مدرسه را رعایت نمی کنند. موفقیت یا شکست در مدرسه و نوع نگرش نسبت به آن، بیشتر ناشی از ادراک معلم و برجسب زنی اوست تا ویژگی دانش آموزان. دانش آموزان بین آموزش و پرورش و مدرسه فرق قائل می شوند و اگر چه نسبت به آموزش و پرورش احساس تعهد می کنند ولی چنین احساسی نسبت به مدرسه ندارند. رفتار مخالفت آمیز ممکن است صرفاً واکنشی به احساس عدم قدرت نباشد؛ نه تمامی رفتارهای مخالفتی، دارای اهمیتی رایکالی هستند و نه تمام آنها واکنشی صریح به سلطه محسوب می شوند. نظریه پردازان نظریه مقاومت صرفاً بر رفتارهای آشکار دانش آموزان متمرکز تأکید نموده اند و در نتیجه اشکال پنهان مقاومت در میان دانش آموزان را نادیده می گیرند.

رانداکال کالینز و نظریه تضاد وبری جدید: او یک پدیده چند بعدی را صریح ترین رهیافت وبری ارائه داده است. به اعتقاد او مدارس بیشتر ابزاری برای حفظ و بقای تفاوت های فرهنگی میان افراد هستند تا ابزار طبقه سرمایه دار. او با حمله صریح به نظریه کارکردگرایی در مورد قشر بندی آموزشی، معتقد است که توسعه نظام آموزشی امریکا بیشتر بیانگر رقابت گروه های پایگاهی برای کسب قدرت، ثروت و منزلت است تا رشد نیازهای فنی اقتصادی. به اعتقاد کالینز، وجود تضاد و تناقض در درون آموزش و پرورش اجتناب ناپذیر است لیکن مرکز تضاد مربوط به نقش آموزش و پرورش، در بازار کار است؛ جایی که در آن سازمانها با استفاده از

مدارک تحصیلی، افراد را وارد مشاغل مختلف می‌کنند. نظریه کالینز در مورد قشر بندی آموزشی، نهایتاً او را به طرف بررسی محتوای درونی مدارس سوق می‌دهد.

جامعه‌شناسی آموزش پرورش جدید؛ مایکل یانگ و نظریه تفسیری: مایکل یانگ طلوعه دار برجسته پارادایم جدید است که به سرعت توجه بسیاری را به خود جلب نمود. به اعتقاد بسیاری ظهور جامعه‌شناسی آموزش پرورش جدید با انتشار کتاب یانگ تحت عنوان شناخت و کنترل در سال ۱۹۷۱ بوده است. یانگ توجه محققان را به عوامل ساختاری که در چارچوب مدرسه مورد غفلت واقع شده بودند، جلب کرد. بدین ترتیب این ایده مطرح شد که از آنجا که شناخت دارای ساخت اجتماعی است لذا می‌تواند بر اساس نیت آدمی تغییر کند. مایکل یانگ به طرح این انتقاد پرداخت که جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، مقولات مورد استفاده در مباحث آموزشی را بدیهی و مسلم فرض کرده است.

ریشه‌های فکری پارادایم تفسیری: طرفداران پارادایم جدید معتقدند که حوادث اجتماعی نتیجه فرایندهای دیالکتیک اند که بیشتر مبتنی بر ارزشهای در حال تضادند تا مبتنی بر وفاق. برای مثال ایده مارکس در مورد تضادهای ساختاری در حوزه آموزش پرورش، بر تضاد بین معلم و دانش آموز، مسئولان اداری-اجرایی و معلمان، نظام سیاسی و نظام تربیتی و نظایر آن تأکید دارد. بدین ترتیب آموزش و پرورش همانند سیاست، اقتصاد و سایر نهادهای اجتماعی محل نبرد قدرت است، یعنی نبرد برای کنترل تعریف، تولید و توزیع شناخت.

موضوعات اصلی مورد توجه در رهیافت تفسیری: مطالعه محیط‌های یادگیری، تعامل در کلاس، زبان مورد استفاده در کلاس. برنامه درسی: یانگ اخیراً به بررسی این موضوع پرداخته که چگونه آموزش و پرورش در جریان ساخت دنیای اجتماعی فرد، به مثابه عامل تغییر، عمل می‌کند. نتیجه اینکه، دغدغه نویسندگان متعلق به پارادایم جدید، ساخت اجتماعی و توزیع و پردازش شناخت در مدرسه است. جامعه‌شناسان معتقد به رهیافت تفسیری بر این باورند که واقعیت اجتماعی همیشه در حال «شدن» است نه «بودن». به همین دلیل روشهای کمی مرسوم در علوم اجتماعی در درک آن عاجزند. روشی که جامعه‌شناسی آموزش و پرورش جدید توصیه می‌کند، روش مشاهده توأم با مشارکت است و یا حداقل مشاهده مستقیم بدون مشارکت. این دو روش مستلزم وجود شرایط اجتماعی صمیمی و دوستانه اند، لذا با شرایط کلاس هستند.

نقد نظریه تفسیری: ۱- از لحاظ نظری: توصیف سنتی یا تبیین جدید؟ پرینگ از منتقدان معروف پارادایم جدید، معتقد است که ابهامات جدی در نوشته‌های جامعه‌شناسی جدید وجود دارد، نظیر: الف) چه نوع شناختی به طور اجتماعی ساخت می‌یابد؟ آیا مثلاً علوم تجربی و ریاضیات نیز اینگونه هستند؟ ب) منظور از تبیین در پارادایم جدید چیست؟ برای مثال یکی از انتقادات وارد بر پدیدارشناسی این است که این مکتب قادر نیست تا چرایی پدیده‌های اجتماعی را تبیین کند. در واقع اکثر این نوع مکاتب قادر نیستند تا از سطح توصیف عبور کرده و به تبیین برسند. منتقدان بر این باورند که صرف نظر از نیاز به اطلاعات توصیفی، برای پیش بینی فرایندهای تربیتی نیاز به ارتقای سطح تحلیل خود داریم. بعلاوه یکی دیگر از انتقادات وارده بر یانگ و پیروان او این است که این دیدگاه‌ها در نهایت به نسبی‌گرایی و ذهنی‌گرایی افراطی ختم می‌شوند. ۲- از لحاظ روش‌شناسی: فرهنگ اثبات‌گرایی، پیروان کنش متقابل نمادین و پدیدارشناسی از روش‌های کیفی و مشاهده‌ای استفاده می‌کنند. منتقدان بر این باورند که هم پارادایم سنتی و هم پارادایم جدید، درگیر فرهنگ اثبات‌گرایی اند زیرا داده‌های بدست آمده از هر دو پارادایم، واقعیت‌های عینی هستند. بدین سان علیرغم اینکه پارادایم جدید، تفسیری است اما روش تحقیق مورد استفاده آن به همان اندازه پارادایم سنتی، تجربی و اثباتی است. ۳- از لحاظ کاربرد یا سیاست‌گذاری: راهنمایی‌های عینی یا تعهد ارزشی. باید توجه داشت که یکی از انتقادات اساسی که بر جامعه‌شناسی آموزش و پرورش سنتی وارد می‌شد این بود که این نوع جامعه‌شناسی نمی‌تواند نابرابری‌های اجتماعی موجود در نظام آموزشی را برطرف سازد. برخی از منتقدین بر این باورند که پارادایم جدید نیز قادر نیست کمکی عملی برای توسعه سیاست آموزشی کارآمد ارائه دهد. به اعتقاد این افراد، پارادایم جدید در نهایت قادر نیست تا مبنایی برای تغییر ساختار نظام‌های آموزشی فراهم سازد. به عبارت ساده‌تر، تقصیر عملکرد ضعیف تحصیلی را بر گردن معلم انداختن، معرف نوعی بینش محافظه‌کارانه است.

رویکردهای آموزشی

رفتارنگر:

ایوان پاولف فیزیولوژیست بزرگ روسی در اوایل قرن ۲۰ در آزمایشگاه خود، به دست آوردهای ویژه‌ای در زمینه پاسخ‌های شرطی شده دست یافت. یکی از آزمایشات او صدای زنگ بود. که محرکی مانند غذا را به همراه یک محرک دیگر مثل صدای زنگ همراه می‌کند و در اختیار سگی گرسنه قرار می‌دهد، پس از مدتی همان سگ نسبت به صدای زنگ حساس می‌شود و پس از نواختن زنگ بزاق سگ ترشح می‌شود.

جان بی. واتسون یکی از روان‌شناسانی بود که بیش از هر روانشناس دیگری نظریه پاولف را در آمریکا ترویج کرد. او سرسختانه با مفاهیم ذهنی و انتزاعی در روانشناسی مخالفت کرد و تمرکز خود را بر رفتارهایی معطوف کرد که بتوان آنها را دید، اندازه گرفت و مورد بررسی و ارزیابی قرار داد. منظور او از رفتار هر کنش و واکنش عینی مشخص و مشهودی است که از انسان سر می‌زند. دیدگاه واتسون سرآغاز شکلگیری روانشناسی رفتارنگر شد. روان‌شناسان رفتارنگر در این تلاش بودند که بتوانند براساس روابط علت و معلول به قانونمند کردن نظام رفتاری بپردازند. در این دیدگاه هر رفتار معلول یک علت است. آن علت متغییرهایی دارد که می‌توان آنها را کم و زیاد کرد و سپس آن رفتار را سازماندهی نمود.

رفتار نگرها به دو اصل مهم اعتقاد دارند:

قانون اول: محرک

این قانون اشاره می‌کند که رفتار انسان براساس محرک‌های مختلف است. این محرک می‌تواند درونی و یا بیرونی باشد. هیچ رفتاری بدون به وجود آمدن یک محرک شکل نمی‌گیرد.

قانون دوم: نتیجه مطلوب

این قانون به این نکته اشاره دارد که می‌توان رفتار را کنترل کرد یعنی رفتار به وسیله‌ی دست آوردها و نتیجه کنترل می‌شود. به این ترتیب می‌توان از طریق پاداش، تنبیه و یا خاموشی، رفتاری را تقویت کرد و یا از بین برد. در رویکرد رفتارنگر انسان یک موجود زیستی است که پیکره‌ای شامل عصب، حرکت و دستگاه فرمان‌دهنده‌ای به نام مغز دارد. رفتارنگرها مخالفین جدی نظریه وراثت هستند و محیط را عامل مهمی در شکل‌گیری رفتار می‌دانند. وراثت و عادت تنها عناصری هستند که می‌توانند کمک کنند تا انسان خود را با محیط سازگار کند.

ادوارد ثو راندیک یکی دیگر از روان‌شناسان رفتارنگرا معتقد بود که از تباطی بین محرک و پاسخ وجود دارد که می‌تواند به سطحی از یادگیری منجر شود. اثری که پاسخ می‌گذارد می‌تواند به یادگیری منجر شود به همین دلیل او به این قانون، قانون اثر می‌گوید. این قانون به این نکته می‌پردازد که وقتی پیش از دستیابی به پاسخ وضعیت خوبی شکل بگیرد و احساس خوشایندی را برای فرد آزمودنی به وجود بیاورد، معمولاً آن پاسخ ثبت می‌شود.

ادوارد ثو راندیک به قانون دیگری در فرآیند یادگیری دست یافت که به قانون آمادگی معروف شد. آمادگی آزمودنی برای تجربه خوشایند پاسخ نیز مهم است. این قانون با توجه به قانون اثر تنظیم می‌شود تا آزمودنی احساس خوشایند را از پاسخی که به آن می‌دهد به دست آورد.

بوروس فردریک اسکینر یکی دیگر از روان‌شناسانی است که سهم زیادی در توسعه نظریه‌های رفتارنگرها داشت و توانست بیش از هر روان‌شناسی دیگر دیدگاه‌های خود را در حوزه تعلیم و تربیت وارد کند. او تئوری پیوند محرک و پاسخ را توسعه داد و مهمتر از هر چیز یادگیری برنامه‌ای را سازماندهی کرد. او معتقد بود که رشد، نتیجه تعامل کودک با محیط پیرامون است و هر چه این تعامل بیشتر، قانونمندتر و سازماندهی شده‌تر باشد، رشد نیز روان‌تر و بهتر صورت می‌گیرد.

متغیرهایی در نظریه اسکینر وجود دارد؛ رشد (که در تعامل کودک با محیط شکل می‌گیرد)، رفتارهای عامل (که فرد نسبت به آنها آگاهتر است)، تقویت‌کننده‌ها (مثبت: محرک‌هایی که احتمال شکل‌گیری پاسخ می‌شوند)، شکل‌دهی (تقویت کردن پاسخ‌هایی مطلوب که از آزمودنی سر می‌زند).

اسکینر برای فرآیند یادگیری مسیرهایی را پیشنهاد می‌کند: ۱- مشخص کردن موضوع آموزش ۲- فراهم کردن مجموعه‌ای از محرک‌ها و فعالیت‌ها ۳- تقسیم بندی مطالب یادگرفتنی به فعالیت‌های کوچکتر ۴- تشویق و تقویت کودک در زمان مناسب. برنامه ریزی مثبت: فرآیندی است که به تغییر رفتار با روش‌های کارآمدتری منجر می‌شود و باعث تقویت رفتارهای مطلوب و مناسب کودک می‌شود. در فرآیند آموزش و یاددهی شش اصل بنیادی وجود دارد. ۱- شکل‌دهی ۲- ترتیب در رفتار ۳- مدل سازی ۴- هدایت و رهبری ۵- تکرار ۶- تمایز گذاشتن و درک تفاوت.

ترتیب در رفتار: رفتار مطلوب می‌تواند مقدمه‌ای برای رفتار مطلوب دیگری باشد. مدل سازی؛ کودکان از طریق تقلید بسیاری از اصول اولیه آموزشی را یاد می‌گیرند. هدایت؛ کودکان در بسیاری از شرایط نمی‌دانند چکار کنند در این لحظه احساس ضعف و ناتوانی می‌کنند که اگر ادامه یابد باعث از بین رفتن انگیزه می‌شود که خطرناک است. تکرار: با تکرار یک کار مشکلات مواردی مانند هدایت و رهبری و مدل سازی کم رنگتر می‌شود هیچ وقت نباید در تکرار کردن کم گذاشت و یا نسبت به آن بی توجه بود.

ماشین آموزشی نقش معلم را ایفا می‌کند در مواردی از این دست مانند معلم عمل می‌کند: به دانش آموز کمک می‌کند تا جواب درست را بدهد، یک تبادل مداوم بین برنامه و دانش آموز وجود دارد، باعث می‌شود تا دانش آموز هر مطلب را به طور کامل بفهمد تا به پیشرفت خود ادامه دهد، دانش آموز را برای هر پاسخ درست تقویت می‌کند - تنها آن مقدار از مطلب را ارائه می‌دهد که دانش آموز برای یادگیری آن آمادگی دارد.

روش جایگزینی: یعنی جایگزین کردن رفتارهای مطلوب به جای رفتارهای نامطلوب که در انجام این کار لازم است کودک را یاری کرد و به یک مداخله‌گر نیاز است تا رفتار مطلوب را جایگزین رفتار نامطلوب کند.

پاداش‌های از پیش تعیین شده: به کودک گفته می‌شود که اگر فلان کار را انجام بدهی به تو پاداش داده می‌شود که این امر باعث می‌شود که کودک رفتار مطلوب را از خود نشان دهد. از قبل باید به کودک گفته شود چه کاری انجام بدهد و چه پاداشی می‌گیرد. وقتی کودک بداند که در قبال کارش به او چه پاداشی داده می‌شود باعث این می‌شود که کار خود را به اتمام برساند و باعث تداوم در کار می‌شود. هدف بلندمدت این راهکار حرکت کودک از پاداش‌های ملموس به پاداش‌های درونی تر است.

محدودیت تنبیه: اگرچه در نظام‌های رفتارگرایی از پاداش و تقویت‌های مختلف استفاده می‌شود ولی تنبیه هم کارساز است کارشناسان به جای اصطلاح تنبیه از محدودیت‌های فیزیکی استفاده می‌کنند. محدودیت‌های فیزیکی در دو مرحله صورت می‌گیرد: ۱- قبل از آسیب رساندن، ۲- پس از آسیب رساندن

مرحله قبل از آسیب رساندن: مربی باید قبل از اینکه کودک به خود یا دیگران آسیب برساند باید او را هوشیار سازد. مثلاً اول بخواهد رفتار نامطلوب خود را کنار بگذارد. اگر کودک رفتار خشن خود را ادامه داد. دوباره حرف خود را تکرار کند اگر دوباره انجام داد باید صدای خود را بلند کند و باز اگر کودک رفتار خود را تکرار کرد. مربی کودک را از منطقه دور سازد و وقتی کودک آرام شد دوباره به همان منطقه باز گرداند.

مرحله بعد از آسیب رساندن: وقتی که مربی نیست و زمانی که کودک دست به رفتار پرخاشگری می‌زند باید کودک را متوجه رفتار خود کرد و نباید راحت از کنار آن گذشت و به گونه ای رفتار کرد که اتفاقی نیفتاده است و این کار باید توسط مربی انجام شود که همیشه با کودک سر و کار دارد و کودک هر دو رفتار مهربانانه و جدی مربی را دیده باشد و یک ارتباط بین آن رفتارها برقرار کند و مربی می‌تواند در روزهای بعد به خاطر رفتار تندش از کودک دلجویی کند و کودک را هدایت کند و رفتار مطلوب را به او یاد دهد.

چند ویژگی نظام آموزشی مبتنی بر رفتارنگر:

۱- برنامه‌های درسی از پیش تعیین شده است. ۲- خواسته‌ها و علایق دانش آموزان و کودکان تعیین کننده جریان و روند آموزش نیست. ۳- کودکان براساس نمره‌هایی که می‌گیرند امتیاز بندی می‌شوند. ۴- شاگرد اول شدن امتیاز ویژه‌ای در سیستم دارد. نگاهی کلی بر رفتارنگرها: رفتارنگری یک مکتب روانشناسی است که سعی می‌کند رفتار را کنترل و سازماندهی کند. دو نکته کلیدی در رفتارگرایی وجود دارد: ۱- اصالت رفتار، ۲- تحلیل رفتار اصالت رفتار: درباره ویژگی‌های رفتار صحبت می‌کند. تحلیل رفتار: به پیشینه هر رفتار می‌پردازد و ادامه‌ی آن را در آینده بیان می‌کند. اعتقاد به این دو اصل کلیدی یعنی اینکه رفتار فرآیندی است که می‌توانیم آن را برای ساختن، تغییر دادن و کنترل کردن برنامه‌ریزی کنیم. به این ترتیب ما می‌توانیم رفتاری را به وجود بیاوریم و یا از بین ببریم.

تداوم رفتارگرایی: سیدنی بیژو (روان شناس)، کار برجسته‌ی بیژو توجه به عمل کرده‌های فرد از طریق سنت‌های هوش است. هوش نتیجه تعامل فرد با محیط است که می‌توان میزان این هوش را به راحتی اندازه گرفت. بیژو اشاره می‌کند که مناسب بودن تقویت کننده‌ها، کنترل کننده‌های تصادفی و غیره باعث می‌شود که فرد رفتار مطلوبی از خود نشان دهد. بیژو رفتارهای هوشمندانه را بر حسب درجه مشخص کرد. یعنی تفاوت میان تیزهوش، طبیعی و عقب مانده را برحسب درجه‌هایی مشخص کرد. رفتارگرایی در ایران: نظام آموزشی ایران، نظام رفتارنگری را دنبال می‌کند.

دانشجویانی که در آمریکا درس خوانده بودند این نظام را به ایران وارد کردند و باعث تداوم این نظام شد. در سال ۱۳۴۴ صمد بهرنگی از این نظام انتقاد کرده و گفته بود که کودک هر منطقه نیازمند کتاب و برنامه‌های آموزشی مبتنی بر نیاز، فرهنگ و اقلیم خود است. زبان و نگاه بهرنگی از جانب یک معلم دلسوز و دردمند بود که ضعف این الگو را می‌دید. اما این الگو چون به نوعی فاقد بررسی، تحقیق، آزمایش و اندازه‌گیری بود مورد توجه قرار نگرفت.

بعد از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ کتاب‌های درسی تغییر پیدا کردند فقط در حوزه‌ی محتوا، اما ساختار نظام آموزشی ایرانی نه تنها خود را از نظام رفتارنگرها جدا نکرد، بلکه بیشتر در آن ثبت شد.

رویکرد شناختی:

حرکت علمی، دقیق و نظرات قاطع رفتار نگری در آمریکا در دوره ای تمام جریان های روان شناسی را تحت تاثیر خود قرار داده بود.

شیوه‌ی درمان‌گری و آموزش بر اساس رویکرد رفتارنگری خیلی سریع نتیجه می‌داد. رفتارنگرها نتیجه را از قبل مشخص و عوامل مزاحم را حذف می‌کردند. سپس تمام محرک‌ها و تقویت کننده‌ها را جهت می‌دادند و به همین دلیل در دستیابی به هدف‌های تعیین شده موفق بودند. نظام‌های آموزشی دیگر چون به هدف‌های از پیش تعیین شده نمی‌رسیدند، از سوی رفتارنگرها محکوم به فلسفه بافی، غیر علمی بودن و ذهن‌گرایی می‌شدند و از طرفی رفتارنگرها به ابزارهایی مانند ماشین‌های آموزشی اسکینر مجهز بودند که گروه‌های مقابل فاقد این امکانات بودند.

روانشناسان در اروپا و آمریکا سعی می‌کردند با آزمایش مواردی مثل شرطی شدن و شرطی شدن عامل را تثبیت کنند. از سال ۱۹۲۰ میلادی یک روانشناس آلمانی به نام کهلر سعی کرد با مشاهده‌ی رفتار حیوان‌ها به شناخت بخشی از رفتارهای انسان‌ها پی ببرد. کهلر میمونی را در یک قفس بزرگ قرار داد. در بیرون از قفس دو تکه چوب و یک عدد موز قرار داد میمون در ابتدا سعی کرد با چوب اول موز را به طرف بکشانند. پس از مدتی تلاش، چوب بلندتری را به سوی خود کشید و با چوب دوم موز را به سمت خود آورد.

کهلر این نظریه را مطرح کرد که رفتار انسان و یا یادگیری فقط ناشی از طی شدن و یا فقط در محدوده‌ی محرک و پاسخ نیست بلکه یادگیری از طریق تنظیم مجدد اطلاعات و پردازش دوباره و متفاوت آن‌ها شکل می‌گیرد.

که‌لر از یادگیری به عنوان "یک بینش ناگهانی و یکباره که نیاز به یاداش ندارد" یاد کرد. آزمایش‌های که‌لر که در سال ۱۹۲۵ منتشر شد نشان داد طی فرآیند یادگیری، آزمودنی از عناصر موجود به یک موقعیت کلی دست می‌یابد. او معتقد است که یادگیری از طریق بینش فراموش نمی‌شود و فقط مبتنی بر حافظه نیست. که‌لر با منطق و اصول رفتارنگرها تئوری آنان را زیر سوال برد. روانشناسانی مانند اسپنک و کوفر سعی کردند تا با آزمایش بر بینش در رفتار و یادگیری تاکید کنند.

لوین این مسأله را طرح کرد که ما اجازه نداریم فقط به رفتار مشهود بپردازیم و یا محدود به نتیجه‌ی نهایی باشیم بلکه باید به فرآیندی که انسان در آموختن طی می‌کند نیز بپردازیم.

که‌لر کتابی با عنوان روانشناسی گشتالت نوشت و از آن به عنوان یک دیدگاه کل‌نگر یاد کرد. یکی از وظایف اصلی روان‌شناسی گشتالت این است که به ارتباط حقیقی بین کل و جزء توجه کند. ماکس و ورتهایمر را موسس روانشناسی گشتالت می‌دانند. از دید ورتهایمر هر تجربه‌ی انسانی کلیتی است که از اجزا و عناصری که پس از ایجاد یک کل شکل می‌گیرد ادراک می‌شود. در این دیدگاه هر رفتار جدید با توجه به شرایط، تجربه‌های قبلی، موقعیتی که فرد در آن قرار دارد تغییر می‌کند. آن گروه از متخصصین که نمی‌توانستند خود را با نظریه‌ی رفتارنگر هماهنگ کنند و یا به کودک به عنوان ماشین نگاه کنند از نظریه‌ی گشتالت استقبال کردند و این نظریه زمینه‌ساز روانشناسی شناخت‌گرا و فراشناختی شد که در تقابل با رفتارگرا است. برونر که ریاست مرکز مطالعات شناختی را به عهده داشت، معتقد بود: یادگیری از طریق قطعات مجزای پازل به دست نمی‌آید بلکه زمانی می‌توان از یادگیری صحبت کرد که این قطعه‌ها بتوانند با چیدمانی مناسب به یک کل برسند. او به الگوی آموزشی رفتارنگرها، که انسان را مانند یک ماشین که با زدن یک دکمه پاسخ مشخص دریافت می‌کند، انتقاد می‌کرد.

شناخت‌گرایان معتقدند که نمی‌توان یک محرک را در خلا دید زیرا یک محرک با توجه به تجربه‌های قبلی کودک نمی‌تواند پاسخ یکسانی به کودکان بدهد حتی یک محرک نمی‌تواند در فرصت‌های مختلف در یک کودک نیز پاسخ یکسانی را به وجود بیاورد. بدین ترتیب شناخت‌گراها دو باور مهم را به دیدگاه خود افزودند:

۱- روانشناس باید به پدیده‌های درونی و ذهنی توجه کند.

۲- انسان محرک‌ها را پردازش و بازسازی می‌کند و حتی تغییر هویت می‌دهد.

نظریه‌ی شناختی آموزش و پرورش:

اصول این نظریه از دید برونر:

۱) تجربه‌های گذشته در زندگی مهم است: در طول زمان غرایز فرد تبدیل به مهارت و آگاهی و شناخت می‌شود. کودک در طی روز هزاران محرک را تجربه می‌کند و هر محرک تاثیر خاص خود را دارد و همین محرک در روز دیگر بار معنایی متفاوتی به خود می‌گیرد چون ممکن است در طی همان روز گذشته محرک‌های دیگری را دریافت کرده باشد که به درک تازه‌ای از همان محرک در روزهای دیگر یاری برساند. هر برخورد و رویدادی که در زندگی کودک رخ می‌دهد پایه‌ای را برای رفتارهای بعدی او هست.

نکته‌ای که برای آموزش وجود دارد این است که یادگیری زمانی رخ می‌دهد که کودک فرصت کافی برای تجربه داشته باشد و هر کودک با توجه به پیشینه‌ی فردی، امکان تجربه یا زمان مورد نیاز خود (برای تجربه کردن و یاد گرفتن) را داشته باشد.

۲) انسان‌ها با هم در روند آموزش با هم فرق دارند: اصل اول زمینه ساز اصل دوم است.

رفتارنگرها معتقدند این اصل تعلیم و تربیت را از جریان علمی دور می‌کند. در حالی که شناختی‌ها معتقدند که تفاوت در روند آموزش یک قانون است. این اصل خود را در روش آموزش و اجرا نشان می‌دهد.

۳) اصل انتخاب. انتخاب یک اصل طبیعی در انسان است. براساس این اصل انسان می‌تواند به بعضی از محرک‌ها پاسخ ندهد و یا پاسخ از پیش تعیین شده ندهد. انتخاب زیر بنای تفکر آزاد است. آزادی و انتخاب ارتباطی دو سویه دارند. آزادی امکان

انتخاب‌های درست‌تر را در زندگی می‌دهد، در حالی که انتخاب‌ها گستره‌ی آزادی را وسیع‌تر می‌سازد.

توسعه بینش:

متخصصین شناختی آموزش، توسعه‌ی بینش و بصیرت را عاملی برای یادگیری بهتر می‌دانند. پرسش و ترغیب روحیه‌ی پرسشگری یکی از راه‌کارهای مهم در توسعه‌ی بینش است. این که کودکان بتوانند یک موضوع را از جنبه‌های مختلف بررسی کنند و از زوایای گوناگون به یک موضوع بپردازند، محور روش شناختی را سازمان می‌دهد. کارشناسان تعلیم و تربیت معتقدند که نباید خود را درگیر محتوا کرد بلکه ضروری است تکنیک‌ها را آموزش داد. مهارتهایی مانند شیوه‌های حل مسئله، دستیابی به اطلاعات و شیوه‌های فکر کردن، در بنیان یادگیری هستند. معتقد است که ذهن کودک مانند لوح سفید نیست بلکه او از درون انگیزه‌هایی برای رشد و تغییر و یادگیری دارد. انسان سرچشمه اعمال است و فعالیت نتیجه‌ی تحریک از بیرون نیست. انسان عامل است.

الگوی آموزشی مونته‌سوری: نظام آموزش مونته‌سوری یکی از شاخص‌ترین و در حال حاضر پر طرفدارترین نظام آموزشی منطبق بر روانشناسی گشتالت است. مونته‌سوری از معدود کسانی بود که سر سخنانه و با پایداری غیرقابل توصیفی در برابر مدارس رفتارنگر ایستاد. ماریا مونته‌سوری در ۲۱ آگوست ۱۸۷۰ میلادی در کشور ایتالیا به دنیا آمد. با تمام روشنفکری مادر، پدر وی فردی بسیار سنتی بود. وقتی ماریا با حمایت مادر در دانشکده پزشکی ثبت نام کرد پدرش برآشفته شد؛ در آن سالها حضور دختران در رشته‌ی پزشکی کاری غیر ممکن بود. او اولین دختری بود که در کشور ایتالیا از دانشگاه پزشکی فارغ التحصیل شد. به دلایل سختی بازار کار، او سر پرستی یکی از مراکز کودکان بیمار و معلول را پذیرفت و در همین سالها سعی کرد که فرصت‌های فراوانی را برای بهداشت و درمان آنها فراهم کند. او تصمیم گرفت که در حوزه‌ی تعلیم و تربیت و فلسفه و مردم‌شناسی نیز مطالعه کند. به دانشگاه بازگشت و در این رشته به تحصیل مشغول شد. او در این مسیر آموخت که نمی‌تواند به شیوه‌ی کارشناسان رفتارنگر کودکان را مجبور به فراگیری یکسری از اصول و یا اطلاعات کند. او معتقد بود که کودکان باید حق انتخاب داشته باشند و در انجام کارهای خود آزادی را تجربه کنند. ماریا معتقد بود، برخلاف رفتارگراها، با پاداش و تنبیه انگیزه‌های بیرونی کودکان را کنترل نکنیم، انگیزه‌های درونی کودکان برای یادگیری به مراتب قوی‌تر است. او نظریه‌ی انگیزه‌های درونی را در برابر رفتارگراها مطرح کرد و به دفاع از آن پرداخت. او در سال ۱۹۰۹ میلادی روش خود را در آموزش کودکان به طور رسمی اعلام کرد. ماریا بیش از هر چیز تلاش کرد. تا با فراهم کردن وسیله‌های مختلف مهارتهای کودکان را ارتقا دهد و آموزش‌های پایه‌ای را برای کودکان محروم به‌وجود بیاورد. ماریا در سمینارها و نشست‌های مختلفی در سراسر کشور شرکت کرد تا دیدگاه خود را به دنیا معرفی کند دیدگاه‌های او در آموزش کودکان همراه با اصلاحات اجتماعی بود که از دید بسیاری از دولتهای فوق‌خوشایند نبود. او در سال ۱۹۴۶ به انگلستان رفت و به تکمیل تحقیقات پرداخت او در طی سالهای فراوان سعی کرد که از مدارسی که مدافع الگوی ماریا در مقابل رفتارگراها بودند، حمایت کند. مدافعین و طرفداران مونته‌سوری سعی کردند تا با تغییرات، روزآمد کردن و بهسازی این الگو از روش‌ها و دیدگاه‌های مونته‌سوری در مراکز آموزشی خود استفاده کنند. کشورهای آمریکا و انگلستان از مراکز مهم برای ترویج و گسترش این الگو آموزشی هستند. مخالفان این روش معتقدند که با دست‌آوردهای جدید روانشناسی تحولی‌نگر و حتی روانشناسی انسان‌گرا الگوی مونته‌سوری نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای آموزشی کودکان در جامعه‌ی جهانی امروز باشد فقط انگیزه‌های بیرونی نبود که موجب حرکت و یا پاسخ می‌شد میل به دانش و آگاهی بیشتر و تسلط بهتر و روانتر بر دنیا انگیزه‌ای برای یادگیری تحت اولین نکته‌ای که مونته‌سوری به آن رسید و آن را در تمام مراحل بعدی کار تعمیم داد انگیزه درونی بود. مرزی که مونته‌سوری را از رفتارنگرها جدا کرد همین انگیزه درونی بود. رفتارنگرها به پاداش و تقویت بیرونی اعتقاد داشتند، در حالی که مونته‌سوری انگیزه درونی را مطرح کرد. مونته‌سوری در روند کار تحقیق و فعالیت‌های خود متوجه شد کودکان با این که انگیزه‌های فراوانی برای آموختن دارند اما با توجه به سن و تجربه‌ی زندگی بسیاری از مهارتهای لازم را برای انجام موضوع مورد نیاز خود ندارند. از دید مونته‌سوری خواندن و نوشتن یک مهارت است؛ از دیدگاه او آموختن و مهارت بدون ابزار و وسایل،

فرآیندی طولانی و غیرممکن است. او فرصت‌هایی را به وجود آورد تا کودکان بتوانند با آرامی تجربه کنند، تمرین کنند و شیوه‌های مختلف را بشناسند؛ تا بتوانند راه خود را کشف کنند. مونته‌سوری معتقد است که چون کودک انگیزه درونی دارد به امکاناتی که پیرامون او وجود دارد به عنوان یک جریان آموزشی نگاه می‌کند و در زمان مناسب به سراغ آنها می‌رود. تقویت حواس پنج‌گانه سرآغاز بسیاری از یادگیری‌هاست. ابزار کمک آموزشی که مونته‌سوری طراحی کرد و آنها را ساخت ابزاری هدفمند، سازمان یافته و مرحله‌بندی شده است کودک باید بتواند به مهارت پایه دست یابد. به این معنی هر وسیله پیش‌نیازی دارد و همان وسیله پیش‌نیازی برای وسیله بعدی است. او در تنظیم برنامه‌های آموزشی خود از اصل انگیزه درونی آغاز کرد که در جایگاه خود یک انقلاب بزرگ بود، جریان یادگیری و آموزش چیزی نیست به غیر از حل مساله. اولین بار مونته‌سوری تئوری حل مساله را به عنوان یکی از مهم‌ترین اصول آموزشی مطرح کرد. مونته‌سوری به آزادی در کار و آموزش بسیار توجه داشت اما این آزادی یک انگیزه و یک گستره بی‌انتهای نبود، نظم به کودکان امنیت می‌دهد و موجب می‌شود تا آنان بهتر بتوانند مسیر کشف و جستجوی خود را پیگیری کنند. نظریه‌ی ماریا مونته‌سوری در حیطه‌ی کمک به توسعه‌ی زندگی کودک است. مونته‌سوری به توسعه‌ی انسانی اعتقاد داشت. او با اعتقاد به اصل اکتشاف از سوی کودک سعی کرد مهارت‌های مختلف را در کودک تقویت کند تا بتواند مسایل خود را حل کند و خود را برای یک زندگی خوب و آزاد آماده کند. در حال حاضر قویترین مراکز تربیت معلم بر اساس نظام مونته‌سوری در انگلستان قرار دارند. نظم به تجهیزات و روشمندی کار موجب شده است که مدارس مونته‌سوری با استقبال بیشتری روبه‌رو شود.

مونته‌سوری در ایران: وضعیت نامطلوبی دارد به طوری که کتابهای ترجمه شده در این زمینه بیش از ۵ مورد نیست و مقالات مربوط آن کم است؛ اما تنها مرکزی که به شکل جدی از الگوی مونته‌سوری بهره برده مجتمع مهدوی است که دوره آمادگی‌اش را با وسایل مونته‌سوری مجهز کرده بود و این مجتمع موفق شد ۲۲ جلد کتاب در این زمینه به چاپ برساند. ابزار مونته‌سوری در ایران: از دهه ۶۰ خورشیدی به شکل گسترده‌ای به تولید وسایل مونته‌سوری اقدام کرد و نکته مهم در تولید این وسایل بی‌برنامگی در ارایه این وسایل است، مسئولین صنایع آموزشی هر نمونه‌ای که بدست آوردند در صورتی که فکر می‌کردند که ساخت آن بازار دارد به تولید آن می‌پردازند و در بعضی از مهدها از نمونه‌های موجود فقط موردی که فکر می‌کنند خوب است انتخاب می‌کنند در حالی که وسایل آموزشی مونته‌سوری یک مجموعه هدفمند است و نمی‌توان به دلخواه قسمتی از آن را حذف کرد و یا آن را با کودکان کار نکرد. در آغاز کار مونته‌سوری از مراکز حاشیه نشین شهرها آغاز می‌شد اما در حال حاضر مدارس مونته‌سوری از گران‌ترین مراکز آموزشی‌اند و فقط گروه‌های خاصی از شهروندان می‌توانند از این مراکز استفاده کنند.

الگوی آموزشی والدورف: والدورف در سال ۱۹۱۹ اولین مدرسه را راه اندازی کرد این مدرسه از دختر و پسر تشکیل شده بود و با این هدف که باید زندگی طبیعی و روحانی کودکان را حفظ و توسعه داد، کارش را شروع کرد. نظام آموزشی او بسیار نزدیک با اصل مبنای روان‌شناسی گشتالت است وی به هماهنگی جسم و روان کودکان پرداخت؛ وی معتقد بود هر آموزش باید متناسب با توانایی رشدی کودک باشد اگر این هماهنگی به وجود بیاید جریان آموزش مثل علم روحانی نشاط انگیز و مقدس است. کودک در نظام فکری دارای بخش‌های عاطفی، جسمانی، عقلایی است و ویژگی‌های این بخش‌ها موجب سرزدن اعمال از انسان می‌شود و این اعمال فردیت فرد را تشکیل می‌دهد و نمی‌توان گفت انسان‌ها بدون تفاوت مانند یکدیگر باشند. کودک به واسطه‌ی تمرین‌هایی که در بخش‌های مختلف انجام می‌دهد با اولین ارزش‌های زندگی و انسانی آشنا می‌شود. در بین کودکان خردسال این ارزشها ابتدا جسمانی است و یکی از برنامه‌های مهم مراکز آموزشی والدورف در مراکز پیش‌دبستانی پرهیز از برنامه‌های ذهنی انتزاعی یا آموزش به مفهوم موجود در زمینه شناخت و یادگیری است. کودک هرچه در دوران خردسالی بخش جسمانی خود را تقویت کند آمادگی بیشتری دارد تا حوزه‌های عقلانی و یا روحانی خود را تقویت کند لازمه رشد معنوی کودک پرداختن به بخش جسمانی و زیستی است و بهتر است معلمان به جنبه‌های جسمانی و بدنی کودکان در دوره پیش‌دبستانی توجه کنند. تغذیه خوب، ورزش مناسب، بازی‌های متنوع و هر آنچه که بتواند جسم و جان کودک را توانمند سازد ارزشمندتر است. در مراکز پیش‌دبستانی

والدورف به جای اینکه برای کودکانی که آنجا درس می‌خوانند محیط بسته باشد، باز است و کودکان بیشتر مشغول بازی، کار و فعالیت آزاد هستند و این مراکز آموزشی به انگیزه‌های درونی بسیار اهمیت می‌دهد و این انگیزه‌های درونی مبتنی بر بخش‌های طبیعی هر کودک است. یکی از وظایف مهم تعلیم و تربیت در نظام آموزشی والدورف تشکیل و سازمان‌دهی بهتر وجود معنوی کودک است. قرار نیست که کودکان فقط برای پرکردن خلاءهای جامعه تربیت شوند تربیت باید به گونه‌ای باشد که بتواند کودکان را برای ساختن جامعه بهتر رشد دهد و کار تعلیم و تربیت فقط برعهده‌ی معلم، مربی و والدین است بلکه مخاطب در فرایند آموزش سهم است و کودک به شیوه‌های مختلف ترغیب می‌شود تا خود را بیان کند و خواسته معقولانه خود را بیان کند و این نظام آموزشی فضایی را فراهم می‌کند تا کودک بتواند بر اساس ارزشهای معنوی جامعه‌ی خود زندگی کند و توجه به علایق، توانایی‌ها از مسایلی که بر اساس ارزشهای معنوی شکل می‌گیرد. در برنامه‌های آموزشی کودکان والدورف آگاهانه تلاش می‌کنند از برنامه‌های به ظاهر آموزشی خودداری کنند، آنها می‌کوشند که فضای طبیعی و عمومی زندگی را برای کودکان فراهم کنند و کودکان را با تمامی حوزه‌ها آشنا کنند مثل غذا درست کردن، بخاری کردن و...

تداوم روانشناسی شناختی: رابرت گانیه (۱۹۷۴) سعی کرد که با دیدگاه روانشناسی شناختی به تعلیم و تربیت کودکان توجه کند و از آموزش به فرایندی می‌رسد که در آن رویدادهای خارج از کودک به فرآیندهای درونی برای یادگیری تبدیل می‌شود. یعنی تجربه‌های کودک در محیط آموزشی آگاهانه به یادگیری منجر می‌شود صرف دیدن و روبه رو شدن با محیط پیرامون به آموزش منجر نمی‌شود بلکه تجربه عمیق و آگاهانه کودک است که به یادگیری می‌رسد.

پگانه توانایی اکتسابی کودک را به پنج دسته تقسیم می‌کند: (۱) مهارت‌های حرکتی: مجموعه حرکت و توانایی‌های کودک در تعادل، هماهنگی، حرکت و جسم کودک است. (۲) مهارت‌های عقلی - مجموعه فرآیندهایی است که در کودک به یادگیری منجر می‌شود. تشخیص، قوانین و دانش در این بخش قرار دارد (۳) مهارت‌های کلامی - نوعی دانش است که کودک در زندگی دارد یا بدست می‌آورد. بخش بزرگی از اطلاعاتی که کودک به آن می‌رسد و آن را بازگو می‌کند می‌تواند مجموعه‌ای از دانش‌های به دست آمده کودک باشد در این نظام آنچه مهم است اطلاعاتی است که کودک در اثر تجربه بدست می‌آورد. و این اطلاعات به دانش تبدیل می‌شود اطلاعاتی که فقط از سوی معلم به عنوان درس ارائه می‌شود ممکن است هیچ وقت به دانش تبدیل نشود (۴) نگرش - گانیه معتقد است نگرش یکی از سخت‌ترین بخش آموزش است نگرش واکنش شخصی و عاطفی کودک است؛ به همین دلیل نگرش را مجموعه‌ای از گرایش‌ها می‌دانند که مبتنی بر انگیزه‌های فردی است. نگاهی که کودک به زندگی و مدرسه دارد نگرش او را شکل می‌دهد. نگرش می‌تواند در جهت مثبت و منفی حرکت کند (۵) راهکارهای شناختن - مجموعه روشهایی که کودک در فرایند یادگیری از آن استفاده می‌کند. تمرین حل مسئله، برنامه‌ریزی و یادآوری، جزء راهکارهای شناختن قرار می‌گیرد. این نظریه باعث شد تقسیم‌بندی متفاوتی در برنامه‌های آموزشی کودکان به وجود آید. برنامه‌های آموزشی با الگوی شناختن به سه حوزه دانش، نگرش و مهارت‌ها توجه می‌کنند.

دیوید آزوبل (۱۹۷۷) وی به اصل قوانین یادگیری معنادار پرداخت. از دید وی وقتی چیزی معنادار است که بتوان آن را با آموخته‌های قبلی کودک که در هوشیاری او قرار دارد هماهنگ کرد یعنی در ساختار شناختی کودک چیزی باشد که بتوان مفهوم جدیدی به آن مربوط کرد و برای یک موضوع جدید باید پیش‌فرض‌هایی را برای کودکان به وجود آورد و نظام آموزشی باید زمینه‌های یادگیری موضوع اصلی را برای کودکان فراهم کند. او مانند تمام شناخت‌گرایان دیگر به یک مفهوم کلی اعتقاد داشت. او معتقد بود: پس از ارائه مفهوم کلی می‌توان زیر گروه‌های آن را به وجود آورد، و با تلفیق این دو گرایش برنامه‌های آموزشی آزوبل به سوی آموزش توضیحی گرایش دارد. وی به این نکته اشاره دارد آموزش‌های شناختی وقت‌گیرند و درست نیست زمان کودک فقط صرف کشف و شهود شود و توضیح دادن هر مبحث آموزش به معنا دار کردن آن در ذهن کودکان کمک می‌کند و سریع می‌توانند به کشف و شناخت برسند.

نظریه هفت هوش: گاردنر در طی پژوهش‌های خود به این اصل رسید که هوش ضروری منفرد نیست، به ژنتیک ارتباطی ندارد، با انسان بدنیا می‌آید و بدون تغییر رشد می‌کند. هر هوش نمایانگر شکل خاصی از بازیهای ذهنی است. مهارت‌های پایه‌ای انسان

مبتنی بر هوشهای مختلف است. هر انسان حداقل دارای ۷ هوش یا ادراک هوشی است (۱) هوش زبانی - کلامی (۲) هوش منطقی - ریاضی (۳) هوش بصری - فضایی (۴) هوش موسیقایی - موزون‌ها (۵) هوش بدنی - جنبشی (۶) هوش برون فردی (۷) هوش درون فردی و در مجموع این هوش به یاددهی - یادگیری کمک می‌کند. وی معتقد بود آموزش یک بعدی، نمی‌تواند به یادگیری پایدار منجر شود و توسعه و تقویت هفت هوش تلاشی در جهت تسهیل فرایندهای آموزشی است. نکته مهم تری که در این نظریه وجود دارد توجه دادن معلمان به این اصل است که کودکان به روشهای مختلف یاد می‌گیرند و هر کدام در جنبه‌های خاصی از هوش توانمند هستند و استفاده از یک روش برای همه درست و کاربردی نیست. برای ارائه یک درس حداقل باید هر ۷ هوش را دید و براساس آنها آموزش را پیش برد. برخی کودکان در جنبه‌ی خاصی از هوش توانایی بیشتری دارند و لازم است در جریان آموزش از تکنیک‌های متنوعی استفاده شود؛ این تنوع معلم را یاری می‌کند تا برای گروه‌های مختلف کودکانی که بر هوشهای مختلفی متمرکز هستند، آموزش کارآمد داشته باشد وی به یک جدول برنامه ریزی می‌رسد در یک سو هوش قرار دارد و در طرف دیگر جدول فعالیت‌ها مشخص می‌شود و مفاهیم هفت گانه سه بخش مغز یعنی بخش سمت راست، سمت چپ و هماهنگی بین آن دو را فعال کند. مراحل تنظیم شده باید به شکلی سازمان‌دهی شوند که موضوع مورد نظر برای کسب دانش و مهارت‌های ضروری استفاده شود. مرحله‌ای کردن آموزش و متناسب کردن هر مرحله بر اساس هوش کودکان در سطوح مختلف را برای اولین بار گاردنر انجام داد. تهیه جدول بر اساس هوش‌های مختلف کودکان معلم را یاری می‌دهد تا برنامه‌های خود را منظم و هماهنگ پیش ببرد و باعث می‌شود اصل یادگیری در بین کودکان ارتقا یابد. گاردنر چند اصل را پیرامون فرایند آموزش به معلمان پیشنهاد می‌دهد که عبارت است از (۱) واقع‌گرایی - واقع‌گرایی و قابل اجرا بودن موضوع و مفاهیم آموزشی بسیار مهم است. باید از مباحثی آغاز کرد که در زندگی روزانه کودکان بسیار مشهود است و امکان بررسی آنها از نزدیک هست. در غیر این صورت باید موضوع را آنقدر عینی جلوه داد که کودک آن را درک کند. (۲) توجه به ابزار - که برای تدریس خیلی مهم است. معلم باید برای آموزش از ابزارهای مختلف استفاده کند مثل نقشه، کتاب، نمونه واقعی و... استفاده از ابزار به این دلیل است که کودکان در سطوح مختلف هوش‌اند. (۳) بیان رخ داد - رشد کلامی یکی از سرفصل‌های مهم در هوش کلامی است کودکان باید هوش کلامی خود را ارتقا دهند حرف زدن، دلیل آوردن و بیان ماجرا به شکل‌گیری ساختار هوش کلامی یاری می‌رساند. (۴) نظم - اگر نظم جاری نباشد هیچ یک از هوشهای چند گانه نمی‌توانند ساختار مناسب خود را به دست آورند. نظم فضایی برای هماهنگی هوش‌ها است؛ به همین دلیل اجرای منظم کار در کل به وجود آمدن نظم در برنامه‌های آموزشی و کلاس بسیار مهم و ضروری است. گاردنر اگر چه کامل‌ترین دیدگاه شناختی را تاکنون ارائه داده است و مدارسی نیز با این الگو سازمان‌دهی کرده است، ولی هنوز مدارس مונته‌سوری مطرح‌ترین و در عین حال فراگیرترین مدارس مبتنی بر الگوی شناختی در دنیاست. هزاران مدرسه با الگوی مונته‌سوری در دنیا فعالیت می‌کنند. درحالی که مدارس گاردنر، والدورف، گانیه و آزویل نتوانسته‌اند چنین گسترده فعالیت کنند. روان‌شناسی شناختی مبتنی بر شناخت، کشف و شهود فرد است. رفتار فرد ناشی و حاصل بینش جدید از محرک‌های قبلی است. نقش معلم در مدارس و مراکز شناخت‌گرا موثر می‌باشد. از جمله معلم برنامه را طوری تنظیم می‌کند که کودک روابط را بشناسد. - فرصت‌هایی را برای کشف و جستجو فراهم می‌کند. - کودک را توانمند می‌کند تا بتواند مهارت‌های مختلف را کسب کند. - به کودک فرصت می‌دهد تا با آهنگ رشد خود از امکانات استفاده کند.

امتیازهایی که این نظام برای خود قائل است:

- توجه به رشد کودک - درونی کردن آموزش و پایدار بودن آن - توانمند کردن کودک

هفت هوش در نظام آموزشی ایران

یکی از متخصصین در ترویج الگوهای یاددهی یا یادگیری شناخت‌گراها، آقای دکتر علی رئوف است. از سال ۱۳۸۴ مدرسه‌ای در تهران اعلام کرد که مدرسه شناختی است و با همکاری موسسه علوم شناختی ایران بر اساس الگوی گاردنر کار می‌کند. البته این مدرسه فقط برنامه‌های دوره ی آمادگی خود را بر اساس این الگو سازمان‌دهی می‌کرد. این مرکز مانند مراکزی که خود را وابسته به مونتسوری می‌دانند، نمی‌توانند در دوره دبستان از این الگوها به شکل رسمی استفاده کنند. (تا زمانی که آموزش و پرورش

ایران کتاب‌های درسی را تنها ملاک آموزش بدانند و فقط بر اساس این کتاب‌ها به ارزیابی بپردازد و مدرک رسمی بدهد، بعید به نظر می‌رسد که مدارس بتوانند در قالب رسمی از الگوهای دیگر از جمله الگوی شناختی استفاده کنند. به همین دلیل عنوان مدرسه شناختی تحت پوشش مدارس وزارت آموزش و پرورش عنوان غلط و غیرممکنی است. البته همین حرکت متأسفانه در آغاز سال تحصیلی ۸۸-۱۳۸۷ به پایان رسید.

شناخت‌گراها در ایران

آموزش و پرورش ایران از قدیم از الگوی رفتارنگرها استفاده کرده است، پرورش و تربیت دانش‌آموزان چه پیش از انقلاب چه بعد از انقلاب فقط مبنی بر نظام رفتارگرایی بوده است. دانشکده‌های تعلیم و تربیت و علوم تربیتی و تربیت معلم نیز به ترویج این الگو می‌پردازند. اگر چه در دانشگاه‌ها الگوی شناختی معرفی می‌شود، اما هیچ کرسی‌ای که بتواند برنامه‌های آموزشی این الگو را معرفی کنند وجود ندارد.

یعنی وقتی به تدریس برنامه‌های آموزشی می‌رسیم، الگوی رایج، الگوی رفتارنگرهاست.

آموزش و پرورش ایران از دهه‌ی هفتاد با موجی از انتقادات رو به رو شد اما نکته مهم این است که وزارت آموزش و پرورش حداقل از نظریه شناختی به عنوان یک روش گاه-گذاری استفاده کرده است. از سال ۱۳۷۸ آموزش و پرورش ایران همکاری‌هایی را با بخش آموزش صندوق کودکان سازمان ملل (یونیسف) در ایران آغاز کرد.

سال ۱۳۷۹ با همکاری یونیسف الگوی شناختی گاردنر در ایران معرفی شد و برای اولین بار تئوری هفت هوش نیز.

رویکرد انسان‌گرا:

رویکرد انسان‌گرا در انتقاد به رویکرد شناختی و رفتارنگر بوجود آمد که رویکرد رفتارگرایی به هر حال یک روشی بسته، غیر اخلاق، مخالف آزادی‌های انسان است و نظام شناختی نیز انسان را فقط در حیطه‌ی مهارت‌ها می‌بیند موفق نشد آموزش متناسب با نیازهای کودکان را ارائه دهد روشی highscope یکی از حرفه‌ای‌ترین روش‌های آموزشی است که به نظام فردی استوار است که هدفمند، متمرکز و سازمان‌یافته است و نظام ارزشیابی، زمان‌بندی مدیریت برنامه در آن قابل مقایسه با هیچ الگوی مشابهی نیست و موفقیت این الگوی آموزشی بر اساس مراحل رشدی است پیاژه معتقد است رشد کودک از پیش تعیین شده است یعنی کودک از یک مرحله شروع کند و مراحل را طی می‌کند تا به دوره انتزاعی برسد اما نوع رسیدن کودکان به این مراحل فرق می‌کند اما پیاژه معتقد است که الگوی رشد یکسان، یکدست و کاملاً ثابت و مشخص است او به اصل تفاوت‌های فردی اعتقاد ندارد و معتقد است این تفاوت‌ها در نوع رسیدن به مراحل رشد روانی معنی دارد برای او رشد فراتر از هوشمندی کودک نیست که روند رشد عقلی جایگاه کودک را تعیین می‌کند انسانی که او را به جامعه جهانی معرفی کرده و ایده‌آل است یک انسان تجربی است او در مراحل رشدی فرصت‌های آموزشی، فرهنگی، اجتماعی را نادیده می‌گیرد که در جوامع محروم دختران دیرتر از پسران به تفکر انتزاعی می‌رسند.

Highscope

ذهنیت سرمایه‌داری، بهره‌وری در آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم در صد این بود از هر جریانی به عنوان بهره‌وری اقتصادی استفاده کنند که الگوی highscope بعد از ۲۷ سال تحقیق بر اساس الگوی اقتصادی بوده است و می‌گفتند شش سال سرمایه‌گذاری کن و شصت سال بهره‌بر که تعلیم آن فقط از توان متخصصین تعلیم و تربیت آمریکا بر می‌آید با توجه به دیدگاه پیاژه که معتقد است به آموزش ناپذیری مراحل رشد بود یعنی از طریق آموزشی نمی‌توانید شکلی از یادگیری را ایجاد کنیم بلکه تابعی از رشد است که با سیر منطقی و با ابزارهای شناخت به آن می‌رسیم الگوی highscope بر این اساس کار خود را آغاز کرد

که با توجه به الگوی رشد روانی پیاژه زمینه های رشد او را در کودکان تسهیل کنیم و به آنها فرصت بدهیم تا با سرعت بیشتری از این مراحل گذر کنند این الگو خاص ترین شکل آموزش های کودک محوری است که بنیاد آن منطبق بر الگوی آمریکایی است که کاملاً فردی و تک محوری و مبتنی بر موفقیت فردی است و ممکن است این افراد به خاطر موفقیت فردی آسیب های غیر قابل جبرانی به سایر انسان ها و جوامع بزنند که رشد فرد گرایی از معضلات این جوامع شده است که بسیار تک بعدی هستند و فقط مسائل و نیازهای خود را می بینند.

روان شناسی انسان گرا:

روان شناسی انسان گرا بعد از نیمه دوم قرن ۲۰ مورد استقبال بسیاری از روان شناسان متخصصین تعلیم و تربیت قرار گرفت این انسان گرایی برای اولین بار به مجموعه استعدادهای نهفته ی انسان ، به خلاقیت بی حد و مرز ، و به نیروی تغییر انسان در هر شرایطی اشاره کرد و در مقابل دیگر مکاتب روان شناسی این نظریه را مطرح کرد که انسان توان تغییر را دارد و اسیر گذشته نیست این روان شناسی مسئولیت اصل را به انسان داد و او را مرکز تغییر و تحول دانست و آنها را به اولین اصلی که توجه کردند یگانگی انسان فردیت و تفاوت های فردی بود که هر انسانی منحصر به فرد است و قابل مقایسه با هیچ انسان دیگری نیست و به نوعی اعتماد به نفس از دست رفته را به انسان بر می گردانند و در مجموع نگاهی خوش بینانه و امید بخشی به انسان دارند که به سوی خیر حرکت می کند روان شناسی انسان گرا متمرکز به « به هنجاری » شد و به الگوی رفتاری انسان سالم که در آنها باید حد مطلوب مشخص کرد تا بتوان انسانها را بهتر هدایت کرد و در هر جامعه ای افرادی هستند که نظر جامعه نسبت به آنها سرشار از احترام است که معتقدند با نگاه به انسان های سالم در هر جامعه می توانیم شاخص هایی برای خود تنظیم کنیم که حد مطلوب چیست؟

فریره و نظریه ی انسان گرایی:

فرلو معتقد بود روان شناسی که فرزند داشته باشد نمی تواند رفتار نگر باشد او با مطالعه عمیق فرزند خود متوجه شد که کودکان موجودی مکانیکی نیستند بلکه موجوداتی غیر قابل پیش بینی اند فرلو معتقد است انسان مجموعه ای از استعدادها و توانایی ها را دارد که لازم است فرصت شکوفایی آنها فراهم شود و این شکوفایی بسته به عوامل درونی و بیرونی است که انتخاب در آنها مسئله مهمی است او به انتخاب آزاد در کودک احترام می گذارد و معتقد است کودک چه در محیط آموزشی و چه در خانه لازم است انتخاب را تجربه کند او مراحل خود شکوفایی را این گونه معرفی می کند :

۱- نیاز بدنی ۲- نیاز به امنیت ۳- محبت و عشق ۴- نیاز به احترام ۵- نیاز به خود شکوفایی

او معتقد است نیاز های بدنی مثل غذا ، آب ، هوای سالم و ... بسیار قوی هستند و نمی توان به راحتی از کنار آنها گذشت و با رفع این نیازها به امنیت نیاز پیدا می کند که تغییر باورهای غلط ، ارتقا اعتماد به نفس و عزت نفس موجب می شود که انسان امنیت بیشتری را در خود به وجود آورد و با داشتن امنیت نیاز به عشق و محبت شکل می گیرد بعد نیاز به احترام که دو سوویه است الگوهای آموزشی روان شناسی انسان گرا عبارتند از :

۱- الگوی مبتنی بر روش های یادگیری

۲- یاد گیری مشارکتی

۳- الگوی اجیوامیلیا

۴- الگوی خانواده فعال

الگویی مبتنی بر روشهای یادگیری:

گوردن آلپورت به عنوان اولین روان شناسی که زیر ساخت‌های روان شناسی را تدوین کرد تئوری شناخت مبتنی بر فرد را مطرح نمود و به نظر او انسان به راستی موجودی منحصر به فردی است که نمی‌توانیم نمونه دوم آن را ارائه دهیم. بدلیل این همه تنوع طلبی است که جریان آموزش آنها نیز یک دست نیست.

با توجه به این تنوع در ویژگی، پرداختن به یک روش واحد در آموزش، کار عبث و در کل اشتباهی است. در مدارس مبتنی بر روشهای یادگیری با کمک گروه بزرگی از معلمان، مشاوران و روان شناسان برای هر کودک پرونده ای تشکیل می‌شود و سپس با شناسایی ویژگی های هر کودک روش یاد گیری او به معلم پیشنهاد می‌شود.

۲- یاد گیری مشارکتی:

یادگیری مشارکتی یکی دیگر از الگوهای آموزشی مبتنی بر روان شناسی انسان گراست نکته ای که متخصصین این دیدگاه آموزشی به طور اسمی مطرح می‌کند این است که هیچ کس به تنهایی اجازه ندارد که برای کودکان تصمیم بگیرد که چه چیزهایی را باید بخوانند یا نخوانند.

مشارکت عبارت است از فرایند سهیم شدن برای فعالیت های اثر گذار برای زندگی شخصی و جامعه ای که در آن زندگی کنیم. شکل گیری محتوای آموزش در این تصمیم یکی از مترقی ترین نمونه هایی است که می‌توان در کل نظام های آموزشی پیدا کرد این ترکیب علاوه بر اینکه به نیازهای کودک توجه جدی دارد از یک سو می‌کوشد تا کودک را در بستر زندگی اجتماعی قرار دهد و از سوی دیگر کودک را با فضای خانواده هماهنگ می‌کند.

الگوی اجیو امیلیا:

مالاکازی براین اعتقاد بود که آموزش کودکان فقط مبتنی بر مسائل فردی، روانی و یا هوشی کودکان نیست و نباید آموزش را محدود به کودک دید بلکه آموزش و اصولاً رشد کودک ناشی از بستری است که کودک در آن زندگی می‌کند یعنی خانواده، جامعه، و محیط دوستان بسیار موثرند.

سومین نکته که مالاکازی در مطالعاتش به آن رسید این نکته بود که بسیاری از برنامه های آموزشی، کودکان را یک بعدی می‌بیند و بیشتر رشد هوشی کودکان را در مرکز توجه قرار می‌دهد.

سیستم اجیو امیلیا موفق شد که با مطرح کردن چهار اصل زیر آموزش را به عنوان یک جریان اجتماعی مطرح کند این چهار اصل عبارتند از:

۱- کودکان استعداد فراوانی دارند اگر فرصت های مناسب برای کودکان فراهم نکنیم استعدادهای آنها متجلی نمی‌شود.

۲- کودکان به تداوم ارزشهای فرهنگی جامعه کمک می‌کند.

۳- کودکان شهروند امروز و فردای جامعه ما هستند.

۴- کودکان حق دارند که بهترین‌ها را داشته باشند.

مبانی آموزش در اجیو امیلیا:

چهار اصلی که به عنوان زیر بنای نگرشی مطرح شد و موجب شد که مبانی و اصول کار در این سیستم شکل بگیرند عبارتند از

۱- رشد یکپارچه: در نظام آموزشی اجیو امیلیا این اعتقاد وجود دارد که کودکان را ملزم به استفاده از صدها زبان برای ارتباط گیری نکنید. مالاکازی بر خلاف پیازه معتقد است و یا تاکید بر این دارد که باید تمام جنبه های رشد کودک توجه کرد و آنها را با هم پیش برد.

۲- محیط به عنوان مرکز آموزشی: در این سیستم آموزشی محیط زندگی نقشی مهمی در فرایند آموزش کودک دارد با آنچه در محیط خانه رخ می‌دهد در آموزش کودک موثر است نکته ای که در اصل فعال کردن محیط وجود دارد روندی است که از ارایه شروع می‌شود سپس از طریق جست و جو به تعامل فردی و گروهی یاد گیری رخ می‌دهد.

۳- هنر و رشد عاطفی: توجه به رشد عاطفی کودکان در این سیستم موجب شد که هنر به عنوان یکی از روش های مهم برای بیان احساس نقش خود را ایفا کند.

۴- پروژه هایی که کودک دنبال کنید : نکته ی مهم این است که پروژه در این تقسیم یک فرایند است فرایندی که با یک موضوع یا یک مسئله مورد توجه کودک یا کودکان شروع می شود و سپس ادامه می یابد در این تقسیم عمیقاً این اعتقاد وجود دارد که پی گیری پروژه بزرگترین آموزشی است که می توان برای کودکان فراهم کرد.

۵- روابط خانه و مدرسه : خانواده به عنوان یک رکن مهم تاثیر بسزایی در تعیین محتوایی آموزش دارند. در عین حال در انجام بسیاری از امور برنامه سعی می شود که از همکاری و مشارکت موثر و جدی خانواده استفاده شود.

۶- مستند سازی : در برنامه های آموزشی اجیو امیلیا مستند سازی نقش مهمی دارد به تنوع مستند سازی این مرکز آموزشی آنقدر گسترده است که گاه بخشی بزرگی از معلمان و یا گروهی از معلمان به کار اختصاص می یابد.

الگوی خانواده فعال:

الگوی خانواده فعال یکی دیگر از الگوهای آموزشی مبتنی بر دیدگاه روان شناسی انسان گرا است این الگو در کشور امریکا و به طور خاص در کشور ایتالیا موفق شده است که خانواده های متعددی را در مراکز مختلفی جذب کند . در روان شناسی انسان گرا این اعتقاد هست که بررسی وضعیت کودکان و توانایی فوق العاده آنان در یادگیری ، ان چه را از کودکان انتظار می رود آشکار می کند . به عبارت دیگر قرار نیست ما چیزی را برای آموزش آنان تعیین کنیم ، بلکه دیدن دقیق آنان می تواند راهنمای خوبی برای برنامه های ما باشد . بر اساس این دیدگاه گروهی از نظریه پردازان آموزشی در کشور ایتالیا این موضوع را مطرح کردند که بسیاری از رفتارهای کودکان تابع ارزشهای پایدار زندگی در هر جامعه است بدین ترتیب مشارکت والدین و جامعه محلی رکن مهمی در فرایند آموزش پیدا می کند . تنوع این مراکز آموزشی و شیوه های اجرای آن بسیار زیاد است . نکته ای که موجب شکل گیری این الگوی آموزشی شده توجه به خرد جمعی هر فرهنگ است به اعتقاد بسیاری از کارشناسان و متخصصان تعلیم و تربیت در این سیستم فکری خرد جمعی به مراتب معتبرتر از الگوهایی است که بعضی از متخصصین به اصطلاح اختراع می کنند. این نظام فکری به الگوهای سنتی در هر جامعه بسیار ایمان دارد.

۱- در نظام های سنتی در اقوام سراسر دنیا می توان چند اصل بسیار مشخص را مشاهده کرد:

۱- برای مثال کودکان در اکثر مراسم جامعه خود حضور دارند . ممکن است بزرگترها خیلی هم به آن توجه نکنند اما هیچ کودکی از مطلع بودن و یا از جریان بودن منع نمی شود.

۲- کودکان در کار خانوادگی مشارکت دارند و تقریباً بچه ها در جریان کار والدین خود هستند به عبارت دیگر کودکان با بخش مهمی از فرهنگ کار جامعه خود آشنا می شوند.

۳- کودکان در جامعه سنتی در خانواده گسترده زندگی می کنند و ارتباط وسیع و گسترده ای با انسان های پیرامون خود دارند این سه ویژگی که تقریباً در تمام جوامع سنتی در سراسر دنیا وجود دارد سه امتیاز بسیار ارزشمند برای آموزش هر کودک است.

۲- در پاسخ به این پرسش که کودکان چه چیزهایی را باید بیاموزند ، نظریه پردازان این دیدگاه معتقدند که آموزش کلاً مبتنی بر خواسته والدین است این خواسته ها با توجه به منطقه ، طبقه و بافت فرهنگی جامعه نیز متفاوت است.

۳- در تعیین برنامه های آموزشی این الگو به مسائل زیر توجه می شود:

۱- توجه به تفاوت های فرهنگی به جای تفاوت های فردی.

۲- رشد کودک از رشد بزرگسال جدا نیست.

۳- خانواده چه می خواهد.

۴- اهمیت با هم بودن : مردم هر جامعه از طریق برگزاری مراسم ، جشن ها ، برنامه ها و فعالیت های گوناگون خانوادگی ، محلی و یا منطقه ای این ارزشها را زندگی می کنند و با هم تجربه می کنند . به همین دلیل کودکان در کنار سایر اعضای خانواده خود در چنین برنامه هایی شرکت می کنند . نتیجه این فرایند حضور با لذت و بدون هراس کودکان در برنامه های بزرگ سالان است.

- ۵- روابط بزرگسالان به عنوان الگو و وسیله : در این دیدگاه مراقبت از کودکان یک مسئولیت اجتماعی است حتی در پیام حقوق کودک نیز این حق به عنوان یکی از حقوق اساسی کودک شناخته شده است . در این الگو مراکز آموزشی کمک می کنند تا روابط بزرگسالان در برنامه های مراقبین از کودکان خردسال بهبود پیدا کند.
- بسیاری از این مراکز از والدین دعوت می کنند که در روزهای اول در کنار فرزندان خود باشند این حضور از یک سو کمک می کند تا کودک احساس خوبی نسبت به مرکز آموزشی داشته باشد و از سوی دیگر موجب می شود تا مربیان از چگونگی رابطه کودک با والدین خود آگاهی پیدا کنند.
- ۶- در این روش چند اصل به عنوان سیاست کاری رعایت می شود:
- ۱- پیشینه و تاریخچه خانوادگی.
 - ۲- فعال کردن کل اعضای خانواده.
 - ۳- توجه به امکانات والدین.
 - ۷- مربیان در این الگوی آموزشی:
- مربانی که این ویژگی را داشته باشند که بتوانند ارتباط عمومی خوبی با خانواده ها برقرار کنند، حد و حدود را بشناسند . مربیان این الگو به تنوع و احترام به تنوع بسیار پای بند هستند و به آن توجه می کنند خانواده ها از یک جایگاه نیستند و نمی توان انتظار یکسانی از همه آن ها داشت مربیان دوره فراوانی را طی می کنند تا بتوانند کودک را بشناسند. دوره های باز آموزشی ، کار آموزی و پژوهش در این حوزه بسیار ضروری و مهم است . مربیان این الگوی آموزشی با این دیدگاه و بینش ویژه ای نسبت به آموزش دارند اما از الگوهای دیگر به عنوان روش و تکنیک استفاده می کنند مربیان می دانند که تفاوت های فرهنگی الزاماً از پیش تعریف شده نیست . مربیان باید انتخاب هایی را که کودکان و بزرگسالان می کنند کشف کنند چون این انتخاب ها به نوعی حال و آینده جامعه را تحت تاثیر قرار می دهد.
- ۸- مربیان این کشور در طی سال های کاری خود به دو اصل رسیده اند که به آن ها همواره توجه دارند: اول اینکه کلاس را به مکانی خوشایند برای همه تبدیل کنند ، دیگر اینکه همه باید کارهای مشکل را انجام بدهند.
- ۹- گروه های ترکیبی: رویکرد انسان گرایی فرصت داد تا الگوهای جدیدی رودروی نظام های رفتارنگر شکل بگیرند و فعالیت خود را آغاز کنند وقتی که از قرن ۱۹ روان شناسی به ظاهر علمی ، تجربه و آزمایشگاهی پا به عرصه گذاشت و به دنبال آن وقتی نظام های آموزشی مبتنی بر این دیدگاه شدند هر الگویی سعی می کرد که رفتار انسان را تعریف و تحلیل کند جدا از تحلیل نقش جدی این مکاتب روان شناسی و الگوهای تربیتی دست کاری در انسان و زندگی انسان بوده است . نتیجه بسیاری از الگوهایی تربیتی این بود که فرهنگ توده ها را متزلزل کردند و اعتماد به نفس را از مردم و فرهنگ آن ها گرفتند . یکی از افتخارات آموزش و پرورش به ظاهر نوین در قرن ۲۰ این است تا آن جایی که می توانست گروه های کودکان را از هم جدا می کرد و سعی کرد برای هر گروه برنامه های جداگانه ای تدارک ببیند.
- ۱۰- دکتر کتس که یکی از استادان دپارتمان تعلیم و تربیت دانشگاه ایلی نویز است با کمک دکتر هارتمن از سال ۱۹۹۰ با نمونه های پژوهشی خود سعی کرد که از گروه های ترکیبی کودکان در برنامه های آموزشی خود استفاده کنند .
- ۱۱- با توجه به این دو واقعیت گروه های ترکیبی کارشان را شروع کردند امتیازهای که این الگوی آموزشی دارد آن قدر وسیع است که خیلی زود بسیاری از مراکز آموزشی حتی در مدارس از این الگو استفاده کردند:
- امتیاز اول : تحقیقات فراوانی انجام شده است که ثابت می کند در کنار هم آموزش می بیند ارتباط های اجتماعی قوی تری دارند و میزان یادگیری اجتماعی آنان بیشتر است بچه هایی که در این سیستم هستند بهتر می توانند با افراد کوچکتر و یا بزرگتر خود ارتباط برقرار کنند و با همسالان خود رابطه سالم تری دارند (یادگیری اجتماعی)

امتیاز دوم: شناخت، ویگوتسکی معتقد بود وقتی کودکان در گروه های ترکیبی حداقل از جنبه های مختلف سنی قرار می گیرند حضورشان در کنار هم منطقه صفر را به وجود می آورد. منطقه صفر بدین معنی است که کودک در فضایی قرار می گیرد که سن جنبه سیال پیدا می کند.

امتیاز سوم: درمانگری: گروه های ترکیبی فرصت خوبی برای درمان در خود مانده است. کودکان بزرگتر این امکان را دارند تا بسیاری از ضعف های خود را بشناسند و یا حتی ضعف های خود را کامل کنند و با اعتماد به نفس بیشتری با کودکان کوچکتر بازی و کار کنند.

۱۳- آموزش برای آزادی: یکی دیگر از متخصصین که در حوزه روان شناسی انسان گرا قرار می گیرد پائولو فریره است. فریره متخصص برزبلی است که بابت نگاه آزاد پرور و آزاد کننده نسبت به آموزش و پرورش جایگاه بسیار ویژه ای در سطح نگرش های بین المللی نسبت به تعلیم و تربیت دارد. روایتی که فریره از آموزش دارد نوعی آزاد شدن توده ای مردم از ستم، رنج و نابرابری است.

برداشت او از انسان گرایی در قالب مشارکت همه جانبه مردم و کل مخاطبین آموزش است یکی از اصل های مهم آموزش و پرورش از دیدگاه فریره مردم سازی است که نوعی مشارکت عمیق، مداوم، پایدار مردم در تمام ارکان آموزش است. یکی از راه هایی که فریره برای قرار گرفتن در مسیر آزادی انجام می دهد دوری و پرهیز از آموزش نقلی یا بانکی است آموزش نقلی یا نقل همان سیستم معلم محور است در این سیستم دانش آموزان یادداشت می کنند، حفظ می کنند و تکرار می کند به خاطر نمره و امتیاز گرفتن. در سیستم بانکی برنامه ریزان معتقدند که شناخت و معرفی دارند که باید این شناخت را به انسان هایی که فاقد شناخت هستند منتقل کنند آموزش بانکی به تضادی حاکم است که آگاهانه قصد ندارد این تضاد را حل کند، بلکه به شکل های مختلف آن را تشدید می کند. فریره معتقد است که نظام های رفتار گرا تمام انسان هایی را که از چهار چوب از پیش تعیین شده آنها خارج شده اند به عنوان بخشی از آسیب دیدگان اجتماعی معرفی کند. فریره به این نکته اشاره می کند که در نظام رفتار گرایی بین انسان ها و جهان تضاد و تمایز قائل است. او می گوید هر فرد معتقد و راستین باید مفهوم بانکی را به کلی رد کند و به جای آن مفهومی از بشریت را به عنوان موجودی آگاه بپذیرد. مطالعه دیدگاه های فریره نسبت به نظام های غیر انسان گرایی یکی از برنامه های مهمی است که لازم است هر مربی و هر معلمی آن را در برنامه کار خود قرار دهد.

روش های پیشنهادی فریره برای مترقی شدن آموزش و پرورش انسان گرا:

۱- گفت و شنود

فریره یکی از راه های قرار گرفتن در راه آزادی انسان را کمک به توسعه و ترویج گفت و شنود می داند. از دید فریره گفت و شنود فرصتی است که انسان ها می توانند بر جهان نام جدید بگذارند گفت و شنود انسان را به مرز خلاقیت هدایت می کند. عشق و فروتنی و ایمان سه ویژگی مهم گفت و شنود هستند. محصول این سه ویژگی به وجود آمدن اعتماد بین دو طرف خواهد بود.

۱- عشق: سلطه پذیری است نه آزار دهی بلکه عشق ناشی از تعهد دلیری و مسئولیتی است که هر انسان نسبت به انسانی دیگر دارد عشق در بطن خود نمی تواند معامله کند.

۲- فروتنی: اگر طرفین معامله خود را تافته جدا بافته ببینند اگر خود را جزء نخبگان جامعه حساب کنند نمی توانند در یک گفت و گوی خلاق شرکت کنند.

۳- ایمان: گفت و شنود نیاز عمیق به یک ایمان قوی در انسان دارد این که کودکان به طور کل انسان ها، می توانند بسازند بیافرینند و تغییر دهند این که انسان می تواند دنیا را بهتر و مطلوب تر کند اگر به چنین توان انسان ایمان داشته باشم پس می توانیم در بستر گفت و شنود قرار بگیریم. وقتی فضای گفت و شنود در روند آموزش شکل می گیرد دانش آموزان می توانند از وضعیت موجود درک عمیق تری بدست بیاورند.

۲- رهایی از برنامه های از پیش تعیین شده:

یکی دیگر از راه های دستیابی به آموزش، آزادی منطبق کردن برنامه های آموزشی با نیازها، دل مشغولی ها و امیدهای کودکان و گروه مخاطب است. هیچ کس اجازه ندارد برای دانش آموزان برنامه هایی تدارک ببیند که با زندگی روزانه ی آنان در تضاد باشد. به همین دلیل برای یافتن محتوای برنامه ی آموزشی باید به بطن مردم رفت زندگی آنان را دید با آنان گفت و شنود کرد و سپس از دل مردم موضوع های آموزش را بیرون کشید. اما قصدمان نگاه داشتن کودکان در همان وضعیت موجود نیست بلکه دیدن، شناخت، و سپس آشنایی با شیوه های تغییر این دنیا رکن بعدی این سیستم آموزشی است.

۳- کنش فعال:

سومین اصل، کمک به فعال شدن کودک در تمام مراحل زندگی است. به نظر فریره مرزهایی وجود دارد که انسانیت را از سایر موجودات زنده مانند حیوانات و گیاهان جدا می کند. انسان کار می کند و نسبت به کار خود آگاه است و می تواند انجام آن کار را انتخاب کند یا نکند و آخر اینکه انسان می تواند کار انجام داده ی خود را مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد و سپس درسهای لازم را از کار خود بگیرد و کاری که انسان انجام می دهد مبتنی بر تعهدی است که باید به بهتر شدن زندگی خود و اطرافیانش منجر شود. این تعهد از یک سو ریشه در تاریخ و فرهنگ هر انسان دارد و از سوی دیگر میل به آینده دارد. بر خلاف حیوان ها خود را از جهان جدا کند و تجسم و تخیل متفاوت دیگری نسبت جهان امروز داشته باشد. کاری که یک جریان آموزشی باید انجام بدهد فراهم کردن فرصت های فراوان برای کار کردن و فعالیت مداوم کودک بر اشیاء است.

چون کودک در چنین فضایی می تواند استعدادهای خود را بشناسد نیازهای جامعه خود را درک کند و برای دگرگون کردن جامعه وارد میدان زندگی شود. از دیدگاه فریره هر چه دانش آموز رفتار فعالانه تری در کاوش موضوع های مربوط به خود نشان دهد آگاهی نقادانه خود را از واقعیت عمیق تر درک می کند و ضمن بیان تدریجی آن موضوع ها، واقعیت را بدست آورد.

کنش فعال ترکیبی از کار و اندیشه است کار بدون اندیشه و اندیشه ی بودن فعالیت، نمی تواند به آزادی انسان کمک کند اندیشه ی بدون کار وظیفه ی آموزش و پرورش است که قصد تربیت نخبگانی را دارد که بر توده ی مردم مسلط شوند و پزشکان و معلمان و ... بدون اندیشه فقط کارهای از پیش تعیین شده را انجام می دهند و فقط منتظر دستور العمل ها و بخش نامه ها هستند محصول چنین نگرشی به آموزش اند که کار و اندیشه را مجزا می کند.

۴- پرهیز از رقابت:

رقابت بر خلاف تصویر وسوسه بر انگیزش که از سوی نظام های رفتار گرایی ترغیب می شود یکی از نمودهای نیاز به سلطه است. رقابت مستلزم حضور یک غالب و یک مغلوب است. رقابت محصول تفکر نخبه گرایی است که قصد دارد گروه اندکی از جامعه را بر توده ی مردم مسلط کند. دانش آموزانی که در دام رقابت می افتند، نمی توانند از موفقیت های دیگران خردسند شوند و هر موقعیتی را که خارج از آنان باشد دال بر ناتوانی و بی کفایتی خود می دانند. به همین دلیل می کوشند که هر طور شده از این احساس فرار کنند.

رقابت مانع بزرگی برای هم کاری و مشارکت مردم در سطوح مختلف است و آگاهانه گروه های انسانی را رو در روی هم قرار می دهد. میل به رقابت و ضرورت رقابت عملی ضد گفت و شنود است فرصتی فراهم نمی کند تا دانش آموزان بتوانند با هم گفت و گو کنند و هم دیگر را بهتر بشناسند. رقابت به واسطه ی چنین رفتاری در نهایت به انهدام دنیا منجر می شود. عده ای باید دستور بدهند و گروهی نیز دستور بپذیرند افسانه ی این که قانون طبیعت است که کسانی که قدرتمندند باید سلطه داشته باشد. اما آموزش و پرورش مترقی می کوشد که دانش آموزان را با نام رقابت رودر روی هم قرار ندهد بلکه فضاهای مشترک و همکاری را در بین آنها بوجود بیاورد. آموزش و پرورش مترقی می کوشد که برنامه هایی را سازمان دهی کند که موقعیت همگانی عدالت اجتماعی به عنوان یک اصل بنیادین در تفکر کودکان جا بگیرد.

۵- تفکر نقادانه:

آموزش و پرورش از پیش تعیین شده به شکل جدی مخالف فکر کردن دانش آموزان به حوزه های جدید و متفاوت است. فریره معتقد است که تفکر نسبت به موضوع های جدید و تفکر نقادانه نسبت به هر آنچه که هست لازمه آموزش و پرورش مترقی است

البته این حرف بدین معنی نیست که هر آن چه هست احتمالاً غلط و مضر و یا مخالف آزادی انسان است بلکه بازنگری و انتقادی نگاه کردن به آن ها موضوع کار این نظام آموزشی است. لازمه تفکر انتقادی فراهم کردن فرصت هایی برای کمک به شناخت استعدادها و توانایی های فردی کودکان است. این امکان زمانی اتفاق می افتد که اعتقاد داشته باشد که هر کودک موجودی منحصر به فرد است متفاوت است استعدادهای خاص خود را دارد.

آموزش و پرورش مترقی، در هر لحظه از فرایند آموزش به کودکان کمک می کند تا خود او و توانایی های خود را بشناسد، جسارت کنند و استعدادهای خود را متجلی کنند.

از دیدگاه فریبه مجموعه ی عواملی مانند گفت و شنود پرهیز از برنامه های از پیش تعیین شده کنش فعال و تفکر انتقادی می تواند به مترقی شدن آموزش و پرورش یاری برساند. در غیر این صورت نظام آموزشی به ستم، محرومیت و به سلطه دامن می زند. نقش معلم در آموزش و پرورش مترقی و فعال از نظر فریبه:

در این نظام آموزشی معلم نقش به سزایی دارد معلم سعی می کند که خود را از تفکر رفتارنگری رها کند و از این دانای کل است. مجموعه ای از اطلاعات را به دانش آموزان انتقال دهد بلکه می کوشد که به دانش آموزان یاری برساند. معلم می داند که کودکان نه در حاشیه اند و نه در بیرون جامعه زندگی می کنند آنان اصل هستند و همیشه داخل جامعه بوده اند. کودکان در تملک کسی نیستند و قرار نیست که کسی صاحب آنان باشد بلکه باید آموزش ها به سویی حرکت کنند که کودکان را تبدیل به انسان هایی برای خود کنند.

معلم می کوشد که دانش آموزان واقعیت را ببینند، واقعیت ها را نقد کنند و در عین حال رویدادها و ایده های بیشماری برای بهتر شدن دنیا داشته باشند. معلم در این الگوی آموزشی لازم است که با شور و با فداکاری به کودکان و دانش آموزان خدمت کند و خود را با کودکان هماهنگ و مرتبط کند هر کاری که برای کودکان انجام می شود باید از نیازهای آن آغاز شود و نه از تمایلات و خواسته های بزرگترها و کارشناسان.

فریبه معتقد است که معلم باید بداند که در فرایند آموزش دو اصل مهم وجود دارد.

۱- آنچه که اصالت دارد نیازهای واقعی مخاطب است نه آنچه ما نیازهای آنان می پنداریم.

۲- این که مخاطبین باید خودشان تصمیم بگیرند نه اینکه دیگران برای آنان تصمیم بگیرند. معلم در این الگو آموزشی عمیقاً به آزادی انسان اعتقاد دارد او می داند که هر کودک موجودی منحصر به فردی است که اجازه مقایسه کردن او با کسی دیگر را ندارد.

نظام آموزشی ای که فریبه مطرح می کند نظامی آزاد، غیر متمرکز، غیر رسمی، انعطاف پذیر و مبتنی بر جامعه ی محلی است. نظامی است که از هر نوع قید و بند دیوان سالاری پرهیز می کند و به شکل جدی مخالف استاندارد سازی آموزش است. این مخالف با دیوان سالاری اصلاً به معنی هرج و مرج نیست، بلکه به سازمان دادن برنامه ها و فعالیت بسیار معتقد است و تلاش های بسیاری برای سازمان دادن جریان می کند. فریبه معتقد است که ابعاد یک جریان آموزشی را نمی توان به سادگی از جامعه ای به جامعه ای دیگر انتقال داد. بدین ترتیب به جای اینکه قوانین، دستور العمل ها و بخش نامه ها را سازمان داد، باید گروه هایی را که در جریان آموزش دست اندرکار هستند سازمان داد. متشکل شدن دانش آموزان، معلمان، والدین و مردم جامعه ی محلی است که در این الگو اعتبار پیدا می کند تشکیل شوراها، انجمن ها و ... می توانند بر اساس هدف هایی که در پیش گرفته اند نظم و قوانین خود را تعیین کنند.

بدین ترتیب فریبه نظریه ای را بیان می کند که به آزادی انسان منتهی می شود. آزادی از هر نوع سلطه برای متجلی کردن توان مندی های خود او بیش از هر متخصص دیگری مدافع به رسمیت شناخته شدن آموزش فراگیر برای همه ی گروه های جامعه است. فریبه معتقد بود که مسئولین، معلمان و والدین در کنار کودکان باید در سایه فرهنگ مشارکت با رفتار و کردار خود آزادی را برای کودکان فراهم کنند.

آموزش عملی-مشارکتی:

روش های آموزش عملی مشارکت در برنامه های «مدیریت بلایا مبتنی بر اجتماعات محلی» مهمترین گام برای کاهش بلایای طبیعی و ایجاد یک روحیه پیشگیری محور، ظرفیت سازی در میان افرادی است که در این برنامه قدم می گذارند به همین دلیل در برنامه های اجتماعی محور، آموزش موضوعی اساسی به شمار می رود.

برنامه ها و سازمان های اجتماعی محور اساساً سازمان هایی درگیر فرآیند آموزش مستمر هستند و نسلی جدید از سازمان هایی محسوب می شوند که سازمان «یادگیرنده» نام گرفته است. این برنامه ها و سازمان ها نیازمند روش هایی هستند که بتواند فرآیند آموزشی مبتنی بر برابری و اندیشه ورزی برای تغییر اوضاع نامطلوب رهبری کند. روش آموزشی که برای برنامه های اجتماعی محور پیشنهاد می شود روش «آموزش عملی- مشارکتی» (PLA) است. ویژگی های اساسی این روش عبارت است از: مردمی است و مشارکت همه ی افراد درگیر در برنامه را امکان پذیر می کند. منصفانه است و برای همه شرکت کنندگان در آموزش ارزشی برابر قائل است. رهایی بخش است و رهایی از موقعیت ناتوان کننده را امکان پذیر می کند. به پایداری زندگی یاری می رساند و به مردم این امکان را می دهد که همه توانایی های بالقوه ی خود را به ظهور برسانند.

آموزش مشارکتی درحقیقت ابزاری است که می تواند به طور سیستماتیک برای افزایش آگاهی، آموزش منظم، طراحی برنامه و بازبینی مراحل انجام شده، ارزیابی اثرات برنامه، به دست آوردن حمایت عمومی و دفاع از اهداف، به کار رود. این روش با توجه به هدفی که برای رسیدن به آن مورد استفاده قرار می گیرد می تواند از روش های کمی و کیفی برای جمع آوری اطلاعات در عرصه های مورد نیاز اجتماعی، اقتصادی و سیاسی استفاده کند. استفاده ی منظم از دو روش آموزش و پرورش مشارکتی ابزاری قوی برای تغییر فرهنگ و آموزش و ساختن یک روحیه ی متفاوت و پیشگیری محور است. این روش یک روش آموزش مداوم برای مردمی است که نیاز دارند به طور مستمر در حال یادگیری باشند.

آموزش و پرورش انسان گرا

آموزش و پرورش ابزاری

نظرات متفاوتی در مورد نظام های آموزشی وجود دارد. برنامه ریزان، نظام آموزشی را، به دو گونه ی انسان گرا و ابزار گرا تقسیم کنیم.

این نظام در کشورهایی که بخش دولتی نسبت به بخش خصوصی از گستردگی بیشتری برخوردار است وجود دارد. در این نوع نظام، کلیه اطلاعات در رده های بالای برنامه ریزی، طراحی و تدوین می شود. و به سطوح پایین تر ابلاغ می شود. در چنین سیستمی هدف، تولید و توزیع دستورالعمل ها به وسیله مدیران بر اساس یک سری اطلاعات می باشد و این سیستم فاقد انعطاف و نرمی است.

نقش ها و کارکردها قابلیت تغییر نداشته اند و همه چیز بر اساس یک مکانیزم از پیش تعیین شده اند.

در این نوع نظام آموزش و پرورش = از دانش آموزان باهوش یا دارای IQ بالا بسیار تقدیر می شود. در مقابل آن که دانش آموزانی دیگری هستند بر چسب تنبل، به آنها زده می شود.

تحول در نظام آموزش و پرورش ابزار گرا، مبتنی بر تحول سایر نهادهاست و مدیریت آن مبتنی بر مهندسی اجتماعی است. نمونه ای از این نوع نظام آموزش و پرورش در یک مدل آرمانی و بر پایه اندیشه های مارکسیسم- لنینیسم بنیان شده است.

در نظام آموزش و پرورش انسان گرا = هدف، تربیت دانش آموزانی است که آرام و منزوی هستند که جایگاه مناسبی در اجتماع نیافته اند.

به اعتقاد اینگ اربگران، کارگردان معروف سوئدی: «امروز همه می گویند که هنر باید به سیاست پردازید اما من بر این باورم که هنر باید به اخلاق پردازد به راستی که سرانجام، به سیاست نیز راه می دهد.»
نظام آموزش و پرورش انسان گرا، به شناخت کنش ها، بازتاب، رفتار، کنش و منش و سلوک شخصیتی افراد توجه دارد.

آموزش و پرورش انسان گرا در دو فاز عنوان می شود:

- ۱ - فاز اول = در این فاز به جایگاه انسان در عصر صنعتی شدن و مناسبات اجتماعی انسان ها با مدرنیته می پردازد. این فاز تاکید زیادی بر روابط عقلی و نگرش های انسانی دارد که هدف آن سود رساندن فرد به جامعه است.
- ۲ - فاز دوم = از حوزه ی عقلانیت ابزاری فراتر رفته و به فرا روایت ها و عقلانیت ها توجه دارد. ویژگی این فاز، این است که در مدرسه های این دوران هدف یادگیری، حفظ کردن یک سری فرمول، تاریخ و ادبیات نیست. هدف این فاز = بازشناسی هویت های فردی، ترویج گفتمان های نو، تکثر فرهنگی، توجه به جنبه های زیباشناسی و غیره است. هویت علمی در مدرسه ی خلاق در فاز دوم آموزش و پرورش انسان گرا دارای ویژگی های زیر است:
 - ۱ یکی از انتقادهای اصلی به مدارس سنتی این بود که در بین شاگرد و معلم تلاشی در جهت بهینه سازی جریان گفتگو صورت نمی گیرد در حالی که عدم توجه به فرهنگ گفتگو محور سبب ضعف فکری - ادراکی دانش آموزان می شود. آموزش و پرورش زمانی به شکوفایی شهروندان کمک می کند که برای تجربه های نوین ارتباطی فراهم شود.
 - ۲ - در کلاس های نوین در آموزش و پرورش انسان گرای فاز دوم، هیچ مرکزی یافت نمی شود یعنی معلم در مرکز قرار ندارد و دانش آموزان در حاشیه.
 - ۳ - در دوره ی سنتی تاکید بر هویت جنسی و تفکیک بین آن هاست، در صورتی که بخشی از تغییرات اساسی مثل آزادی اندیشه، گسترش الگوهای تفکر و تغییر جایگاه سنتی جدید در فاز دوم به وقوع می پیوندد.
 - ۴ - یکی از توجهات اساسی در این عصر توجه به ارائه دیدگاههای متفاوت و گاه متناقض با یکدیگر است.
 - ۵ - یکی از معضلات آموزش و پرورش ابزار گرا این بود که به الگوهای فکری نامناسب مثل تعصبات، قوم مداری، تبعیض و موارد مشابه توجهی نداشت.

ارتباط بدون خشونت:

«ارتباط بدون خشونت» یک مدل ارتباطی مبتنی بر مهارت های کلامی است که در آن نیازهای انسان علت انجام هر عملی می باشد.

الگوی ارتباط بدون خشونت مبتنی بر سه بخش است:

۱. داشتن نیت «برقراری ارتباط» در زمان حال
 ۲. این الگو در سه حیطه مطرح می شود: الف. ارتباط با خود یا گفتگوی درونی فرد؛ ب. دریافت همدلانه دیگران یا شنیدن؛ ج. ابراز وجود صادقانه ی خود یا همان گفتن
 ۳. این الگو از چهار جزء استفاده می کند: مشاهده، احساس، نیاز و تقاضا
- ارتباط بدون خشونت فرایندی قابل یادگیری است که مراحل یادگیری در حیطه ی شناختی، از سطحی به سطح دیگر ارتقا می یابد و لازمه ی دستیابی به هر سطح گذر از مراحل قبلی است.
- از اولین کارگاه "زبان زندگی" و اولین متن منتشر شده در ایران بسیاری مناسبت تغییر کرده است.

درباره ی ارتباط بدون خشونت:

ارتباط بدون خشونت روشی تعاملی است که تبادل اطلاعات و حل صلح آمیز اختلافات را آسان می کند. ارتباط بدون خشونت باور دارد که به جای ایجاد احساس گناه، ترس، سرزنش و شرمندگی، معنا بخشیدن به زندگی رضایت آمیزترین انگیزه برای انجام کارهاست. این روش بر پذیرش مسئولیت فردی در انتخاب ها و افزایش کیفیت ارتباط به عنوان هدف های اولیه تأکید دارد.

مهارت های ارتباط بدون خشونت به شما کمک می کند تا:

* احساس گناه و ترس و شرم را از بین ببرید.

* خشم و ناامیدی را به پیامدهای مشارکتی تبدیل کنید.

* راه حل هایی را بر اساس امنیت و احترام خلق کنید.

* نیازهای اساسی فرد، خانواده، مدرسه و اجتماع را با روش های غنا بخشی به زندگی تحقق بخشید

زبان قلب

در بسیاری از کشورها، ارتباط بدون خشونت «زبان زرافه» نام گرفته است. زبانی که الهام بخش محبت و ارتباط های شادی بخش در تمام عرصه های زندگی است و بر ابراز احساسات و نیازها تأکید می کند. در برابر آن زبان «شغالی» برای کسی که از آن استفاده می کند، برقراری ارتباط مورد نظر خود را با دیگران بسیار سخت و زندگی را ناخوشایندتر از آنچه ممکن است باشد، می سازد.

ارتباط بدون خشونت تمرین تشخیص «شغال ها» و دوستی با آنهاست. کلمه ی «زرافه» مترادف ارتباط بدون خشونت به کار رفته است. و ممکن است به تمرین کننده ی ارتباط بدون خشونت نیز اشاره داشته باشد. در حالی که «شغال» به افکار و محبت هایی اشاره دارد که انعکاس دهنده ی تمرین ارتباط بدون خشونت نیست.

من (دکتر مارشال روزنبرگ) به آموزش هایی علاقه مندم که انگیزه ی آنها احترام به زندگی و میل به یادگیری مهارتها باشد. و با دیدن یادگیری هایی که از روی اجبار باشد، ناراحت می شوم. منظورم از یادگیری از روی اجبار آن است که دانش آموز مطالب را از ترس تنبیه، یا به خاطر میل به پاداش هایی که در قالب نمره، یا برای فرار از احساس گناه یا شرم، یا در نتیجه ی انگیزه مبهم «باید» و «الزام» یاد گیرد.

شغال ها و زرافه ها:

من (دکتر مارشال روزنبرگ) زبانی را که تأثیر بسزایی در یادگیری نشأت گرفته از احترام به زندگی دارد، رسماً «ارتباط بدون خشونت» می نامم و برای تفریح و هدف های آموزشی، دوست دارم آن را «زبان زرافه» بنامم. اما من به مدرسه ی شغالی رفتم، در آن جا معلم به زبان شغالی صحبت می کرد. مثال: اگر من سریع صحبت کنم و شما نتوانید حرف های مرا دنبال کنید، «شما مشکل شنوایی دارید» و اگر شما سریع صحبت کنید و من نفهمم، آن وقت چه؟ «شما مشکل گفتاری دارید»، اما زبان زرافه ← زرافه در میان حیوانات خشکی، صاحب بزرگترین قلب است. از آن جا که زرافه بزرگترین قلب را در بین حیوانات خشکی دارد، من برای زبان قلب، «زرافه» را انتخاب کردم. ارتباط بدون خشونت مستلزم آن است که ما مستمراً از زیبایی درون خودمان و دیگران آگاه باشیم. ارتباط بدون خشونت راهی را به ما نشان می دهد تا بتوانیم بسیار صادق باشیم؛ ارتباط بدون خشونت راه مرتبط باقی ماندن با زیبایی خود و دیگران را به ما نشان می دهد، حتی وقتی آنها از ارتباط بدون خشونت استفاده نمی کنند.

به محض استفاده از گوش های زرافه ای، فقط به آنچه در قلب دیگران می گذرد، توجه می کنیم، نه کلماتشان. پس به محض اینکه از این گوش ها استفاده کنیم، به گونه ی دیگری خواهیم شنید، دیگر چیزهایی را که از دهان یا مغز آنها بیرون می آید، نمی شنویم و به آنچه در قلبشان می گذرد، توجه می کنیم. با گوش های زرافه ای تمام آنچه ما می توانیم بشنویم، احساسات و نیازهاست. این چیزی است که همیشه پشت هر پیامی نهفته است. این اصطلاحات، الفبای اولیه ی «ارتباط بدون خشونت» است: احساسات و نیازها. شما یاد می گیرید که احساسات و نیازهای پشت هر پیام را بشنوید.

اگر بتوانیم یاد بگیریم که با احساسات و نیازها صحبت کنیم، برای دیگران، ساده تر خواهد بود که انسانیت و زیبایی درون ما را ببینند. وقتی ما به شیوه ی ارتباط بدون خشونت زندگی می کنیم، همه ی آنچه می توانیم ببینیم احساسات و نیازهای فرد دیگر است.

مشاهده در برابر ارزیابی:

بیائید به عنوان معلم واژه های زیر را از آگاهی مان بیرون کنیم. درست، غلط، خوب، بد، صحیح، اشتباه، کندذهن و تیزهوش. این زبان خطرناک است. بعضی از معلمانی که ما در یکی از مدرسه های آمریکا با آنها کار می کردیم نمی توانستند گذراندن حتی یک روز را بدون استفاده از این واژه ها سپری کنند.

پس ما چگونه می توانیم عملکردها را ارزیابی کنیم؟

من در یک روز، مسئولیت کلاس های متعددی را به عهده گرفتم؛ از کلاس درس ریاضی گرفته تا انگلیسی و هنر؛ و آنها همه جا از من فیلمبرداری کردند تا بتوانند به معلم ها نشان دهند که چگونه می توان برای ارزیابی عملکرد، به جای زبان شغال از زبان زرافه استفاده کرد.

این یک مفهوم شغالی است: وجود چیزهایی به نام مردم باهوش و مردم کودن، سؤال خوب و سؤال احمقانه! شنیدن انتقادهای دیگران یا نگرانی درباره ی این که مردم درباره ی ما چه فکر می کنند- چه شما باهوش باشید چه کودن، درست بگویید یا اشتباه- تأثیر مخربی بر چگونگی نگاهمان به خویشتن دارد. ما خودمان را زیبا نخواهیم دید، نمی توانیم زیبا ببینیم! مدرسه ی شغالی به ما می آموزد و به من آموخت که انسانها را با شیوه ی تفکر «آنها چه هستند» فاقد صفات انسانی نگاه کنم. بنابراین من برای به وجود آوردن این زبان متفاوت سخت تلاش کردم تا برای مرتبط ماندن با زیبایی مردم به من کمک کند. مردمی که به زبان شغالی صحبت می کنند در تفکیک مشاهده و ارزیابی مشکل دارند، «خیلی» واژه ی مورد علاقه ی شغال است، این روش تفکر مردم شغالی است، ذهن آنها برای دیدن دنیا اینگونه شکل گرفته است در دنیای آنها برای بیان هر چیزی عبارت های «دقیقاً همین»، «خیلی زیاد» و «خیلی کم» استفاده می شود و این آنها را خطرناک می کند، آنها فکر می کنند که می دانند چه چیزی درست است.

فیلسوف هندی کریشنا مورتی گفته است: بزرگترین جلوه ی هوش انسانی توانایی مشاهده بدون ارزیابی است.

«قدرت با» یا «قدرت بر»:

وقتی ما توانایی داشته باشیم که مردم را از درونشان برانگیزیم، به قدرت- با دست یافته ایم. در مقابل قدرت- بر مردم را وادار می کند تا درخواست آمرانه ی ما را به خاطر ترس از تنبیه یا شوق به تشویق انجام دهند. مثال: ذهن من (دکتر مارشال روزنبرگ) با تربیت شغالی یاد گرفته بود که کار من به عنوان معلم و یا یکی از والدین این است که افراد را مجبور کنم کار درست را انجام دهند، اما بچه ی دو ساله ام به من آموخت، که مهم نیست من چه آموخته ام، من نمی توانم آنها را وادار به انجام هیچ کاری کنم. حتی نمی توانم آنها را وادار کنم که اسباب بازی هایشان را به جعبه ی اسباب بازی برگردانند. خواهش می کنم اسباب بازی ها را در جعبه ی اسباب بازی بگذار. می خواهیم برویم بیرون. «نه!» حرفم را شنیدی؟ «نه!»

من نمی توانم آنها را به انجام هیچ کاری وادار کنم. تنها کار باقی مانده اعمال قدرت و تهدید و تنبیه است.

تضاد در مقابل درخواست آمرانه:

درخواست آمرانه آغاز یک بازی است که باختن در آن حتمی است اگر مردم تقاضای ما را با دستور آمرانه بشوند تقریباً تضمین شده است که مقاومت می کنند. ص ۶۷

ما احتیاج داریم تقاضایمان را با زبان عمل واضح بیان کنیم، زبان عمل به این معنی که ما نمی خواهیم از کلمات گنگ و مبهم استفاده کنیم. در ارتباط بدون خشونت لازم است تقاضایی که ابراز می کنیم بسیار واضح باشد نه تنها لازم است تقاضا واضح باشد بلکه ضروری است که فرد دیگر هم آن را به شکل یک تقاضا بشنود نه یک دستور آمرانه. ص ۶۹

برچسب‌ها افراد را به سوی پیش‌بینی خود تحقیق‌پذیر هدایت می‌کنند و وقتی ما فکر می‌کنیم دانش آموزان دیرآموز هستند آنها کند خواهند بود وقتی فکر می‌کنیم مردم ناسازگاران اجتماعی و هیجانی هستند آن‌ها ناسازگار خواهند بود. ص ۷۰
به محض آنکه مردم دستور آمرانه‌ای را بشنوند، انتخابشان تسلیم یا شورش خواهد بود. مردم هر چه در مدرسه‌های شغالی تحصیل کرده باشند برایشان تغییر سخت‌تر خواهد بود در نتیجه این بخش بزرگی از آموزش ماست تا به معلمان نشان دهیم که چگونه تقاضاهایمان را واضح بیان کنیم تا فرد بتواند اعتماد کند که تنها یک تقاضاست و نه دستور آمرانه؛ ص ۷۱-۷۲
شنیدن احساسات و نیازها، ارتباط همدلانه:

به هر پیامی که به سمت ما می‌آید به عنوان ابراز بیان احساسات و نیازهای فرد دیگر گوش می‌دهیم پس اگر طرف مقابل ساکت است ما آن را سکوت نمی‌شنویم با گوش‌های زرافه ما احساسات و نیازهای احتمالی پشت سکوت فرد را می‌شنویم. وقتی مردم به روشی ارتباط برقرار می‌کنند که دیدن زیبایی در آن‌ها سخت است، بیشتر از هر وقت دیگری نیاز دارند که ما زیبایی درون‌شان را ببینیم. در واقع در چنین زمانی آن‌ها بیشتر از هر وقت دیگری نیاز به همدلی دارند همدلی اصطلاحی است برای دریافت بخش دوم مفهوم ارتباط بدون خشونت. (ارتباط همدلانه) ص ۷۳
ما در مدرسه‌ها اغلب به معلمان یاد می‌دهیم که چگونه می‌توانند ارتباط بدون خشونت را به بچه‌ها بیاموزند یکی از روش‌های ما برای انجام کار آموزش عملی این رویه است. ص ۷۴
این اتفاق برای ما افتاده است که ما توانایی مان را در شگفت‌زدگی از دست داده ایم ما به روشی آموزش دیده ایم که آنچه خودمان هستیم ما را نگران می‌سازد.

تنبیه و خشونت:

انواع خشونت، اولین خشونت، هر گونه تنبیه است و تنبیه در ریشه‌ی کره‌ی زمین جای دارد و روش‌های گوناگونی برای رعایت قوانین و مقررات اجتماعی وجود دارد که شامل تنبیه نمی‌شود. تنبیه هرگز راه چاره نیست.
بیشتر مردمی که در فرهنگ ما رشد کرده‌اند، نمی‌توانند جهانی بدون تنبیه را تصور کنند. تنبیه یکی از انواع خشونت و تشویق نوع دوم خشونت است و همین‌طور احساس گناه نوع دیگری از خشونت است. تنبیه، تشویق و احساس گناه، تکنیک‌هایی غیرمجاز برای حل هر گونه تفاوتی است. و بازی احساس گناه وقتی راه می‌افتد که شما سعی می‌کنید دیگران را متقاعد کنید که علت رنج شما هستند. نوع دیگری از خشونت که مردم را مجبور کند کاری را از سر شرم انجام دهند و شامل استفاده از برچسب‌هایی می‌شود که اگر افراد کاری را که شما می‌خواهید انجام ندهند، برچسب‌هایی مثل: «تنبیل»، «بی‌ملاحظه»، و یا «احمق» هر گونه برچسب حاکی از در اشتباه بودن، رفتاری خشونت‌آمیز است، چرا که کوششی است برای مجبور کردن دیگران تا کارها را از سر شرم انجام دهند. شاید بدترین خشونت‌هایی که در نقش یک آموزگار می‌توانیم مرتکب شویم خشونت به روش «Amtssprache» که ترجمه‌ی «تحت‌الفاظی آن» یا «زبان اداری» یا «دیوان‌سالاری» است. و این اصطلاح در مواقعی بکار می‌رود که شما مسئولیت اعمال را انکار می‌کنی.

یعنی اگر کسی از شما بپرسد. چرا آن کار را انجام داده‌ای؟ جواب می‌دهید «مجبور بودم» و اگر بگوید چرا مجبور بوده‌ای؟ می‌گوید: دستور مافوق من، درخواست سازمان و قانون این بود.

مجموعه‌ای از واژگان برای بیان احساسات:

زبان به ما این توانایی را می‌دهد که وانمود به ابراز احساسات کنیم، اما در حقیقت آنچه را که ابراز می‌کنیم قضاوت در مورد فرد دیگری است. برای مثال: عنوان «خیانت‌شده» بیان نمی‌کند که شما چه حسی دارید و حاکی از آن نیست که شما ناراحت و یا عصبانی هستید. بلکه بیانگر تصویر ذهنی شماست از این که فردی به شما خیانت کرده است و این واژگان بیشتر تصویرهای ذهنی اند از آنچه مردم انجام می‌دهند و احتمالاً زمانی که بخواهیم در سطح قلب به هم متصل شویم مشکل‌آفرین می‌شوند. من در مدرسه‌هایی تحصیل کردم که توجه به احساسات و نیازهای من به عنوان یک انسان مهم نبود، بلکه در این مدرسه‌ها تنها یافتن جواب صحیح مهم بود و اینکه تو چه احساسی داری بخشی از معادله نبود.

ما آموزش ندیده ایم تا زیبایی درونمان را ببینیم. ما آموخته ایم تا پسران یا دختران کوچولوی خوب، پدر و مادر و معلم خوب باشیم و این ما را از زندگی جدا می کند و به مغزمان محدود می کند و در نتیجه دومین قدم در ارتباط بدون خشونت آن است که برای بیان احساسات مجموعه واژگانی بیاموزیم. قدم بعدی آگاه بودن به علت احساساتمان است و پذیرش مسئولیت برای احساسات خودمان.

آنچه دیگران انجام می دهند محرک احساسات ماست، اما نمی تواند علت احساسات ما باشد. احساس به چگونگی دریافت ما بستگی دارد. برخی اوقات ما رو به درون داریم و در این حالت تصمیم می گیریم که مسائلی را شخصی دریافت کنیم. اگر چنین باشد مقدار زیادی از زندگیمان صرف احساس گناه، شرم و افسردگی می شود برخی اوقات رو به بیرون داریم که آن وقت دیگران را قضاوت می کنیم و مقدار زیادی از زندگیمان صرف خشمگین بودن می شود.

نیازها:

مبنای احساسات ما تحقق یا عدم تحقق یکی از نیازهای ماست و به همین دلیل ما می خواهیم بر مرتبط کردن احساس و نیازمان مسلط شویم، نه این که احساساتمان را به روشی ابراز کنیم که تلویحاً حاکی از آن باشد که دیگران علت بروز آن احساسات بوده اند.

همه ی بازی های خسته کننده انسانی وقتی آغاز می شود که ما علت و محرک را در زبان روزمره با هم مخلوط کنیم. استفاده از واژه ی عشق متفاوت است، مثلاً زرافه از واژه ی عشق به عنوان نیاز یاد می کند و شغال عشق را به عنوان احساس به کار می برد اما عشق چیزی است که شما آن را زندگی می کنید؛ نه چیزی که آن را احساس می کنید. و عشق چگونگی ابراز خودمان و چگونگی دریافت پیام های دیگران است. و این قدرتمندترین روشی است که برای تحقق نیاز به عشق می شناسیم.

نگاهی به سیر تکامل تاریخی آموزش و پرورش در ایران:

مکتب‌خانه را می‌توان اولین نهاد رسمی آموزش خارج از خانواده قلمداد کرد. ابتدا تقسیم‌بندی‌های اصلی در حوزه‌ی مکتب‌خانه‌ها را بیان و سپس به ذکر توضیح چند دانشگاه و دانشسرای عالی می‌پردازیم. پایان بخش این گفتار بررسی حوزه‌های مدیریتی در آموزش و پرورش ایران است.

انواع مکتب‌خانه‌ها: از لحاظ جنس، مکتب‌خانه‌ها سه شکل داشتند: ۱- مختلط ۲- دخترانه ۳- پسرانه

شیوه‌های آموزشی: ۱- احترام به معلم ۲- تنبیه شاگردان

وسایل آموزش: قلم، دوات، مداد، کاغذ، تخته، رحل

مشهورترین آموزشگاه‌های عالی: دانشگاه دینی دافنه از سده یکم میلادی

مدرسه آمد- مدرسه سلوکیه- مدرسه ایرانیان در شهر آدسا مشهور به رها از سال ۳۶۳ تا ۴۸۹ میلادی

پای گیری انواع مدرسه‌ها: ایران با سابقه‌ی درخشان فرهنگی به گونه‌ای از نخستین کشورهای بود که در آن مدرسه‌های اسلامی

پای گرفت. در آغاز مسجدها نخستین مدرسه‌های مسلمانان بودند که هنوز هم این سنت برقرار است؛ اما به علت‌های اجتماعی،

اقتصادی، فرهنگی گاه نمی‌توانستند پاسخگوی همه‌ی نیازهای آموزشی باشند.

عامیت مدرسه‌ها: فرقه‌های مختلف مذهبی هریک در شهرهای کوچک و بزرگ به نسبت قدرت اجتماعی و اقتصادی خود

مدرسه‌سازی کرده‌اند. مدرسه‌ها دارای موقوفاتی از قبیل دیه‌ها، دکاکین و کاروانسراها بودند.

دانش‌های غیردینی که از زمان ساسانیان رواج چشم‌گیری پیدا کرده بود و در دوره‌ی تقاطع تمدن‌ها توسعه بیشتر یافت. با تاسیس

بیت‌الحکمه در بغداد و آشنایی مسلمانان با فرهنگ و تمدن یونانی اسکندرانی و تشویق مامون عباسی، نهضت جدید علمی شدت

بیشتری یافت.

..... شیمی مدرسه‌ها: این جنبش علمی از زمان علی بن الحسین (ع) شروع شده، در زمان حضرت باقر (ع) شکل گرفت و در دوره

امام جعفر صادق (ع) عمق و گستردگی یافت؛ تا در زمان امام کاظم (ع) کاملاً شناخته شد.

در زمان صفویه حوزه‌های شیمی خاصه در ایران رونق بیشتر یافتند. در دوران صفویه: اجباری نبودن رفتن به مکتب‌خانه‌ها و

مطرح نبودن قید سنی و نیز رایگان بودن تحصیل، در پیشرفت علم نقش چشم‌گیری داشته است.

دولتی شدن نهاد آموزش و پرورش: میرزاتقی خان امیرکبیر با تاسیس مدرسه دارالفنون در تهران با کمک معلمان مدرسه‌های

اتریشی، فرانسوی، هلندی و لهستانی حرکت جدیدی را در تاریخ فرهنگی آغاز کرد.

تاسیس انجمن معارف و کوشش‌های فرهنگی آن: گروهی که از پیش از همه در این کشاکش‌ها سهم فرهنگی داشتند، انجمن

معارف را پایه‌ریزی کردند. هیئتی که برای تشکیل و تاسیس مدراس و اداره آن و جلب و تشویق خیریه دادن کمک مالی انتخاب

شد.

نهاد‌های آموزش در عصر مشروطیت

در دوره‌ی معاصر در مسیر ۲ نوع دگرگونی و تحول بیرونی و درونی جامعه قرار گرفت. از لحاظ درونی، قبول مسئولیت دولت در

قبال کارکردهای نهادی آموزش و پرورش و از لحاظ بیرونی قرار گرفتن آن در رویارویی با غرب که به صورت مستقیم از طریق

برخوردها و تاثیر و تاثرات فرهنگی ۲- غیرمستقیم از طریق برخورد کل جامعه ایرانی با اروپا و غرب.

۱- مشروطیت و آموزش و پرورش: جنبش مشروطیت با آنکه ریشه در روحانیت اسلامی داشت اما در امر آموزش و پرورش

توضیحی حاصل شد و علت آن شاید توجه بیشتر به امر عدالت خواهی و ازسوی دیگر پایداری در برابر دخالت‌های خارجی در

امور سیاسی بود.

۲- کوشش‌ها و تشکیلات اداری: قانون‌هایی که هر کدام پیوستگی نهاد آموزش و پرورش با دولت را نشان می‌دادند.

۳- وزیران معارف: شخصیت‌ها در امر آموزش بیشتر نقش داشتند تا نیازهای جامعه

۴- تاسیس مدارس و بودجه بندی: دولت با تصویب طرح تعیین بودجه ای محدود توانست، ۳۰ باب مدرسه ابتدایی مجانی و ۶ باب مدرسه غیرمجانای تاسیس نماید.

آموزش و پرورش در دوره ی پهلوی)

دگرگونی حکومتی باعث تغییراتی در نهاد آموزش و پرورش شد

۱- قوانین و مقررات جدید

۲- بودجه و آغاز فزونی مدارس

مکتب خانه: تلاش کاربه‌دستان وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش) حتی المقدور بر آن میسر بود که با تاسیس دبستان‌های جدید به سبک دلخواه از تشکیل مکتب‌خانه‌های سنتی جلوگیری به عمل آورند.

تحصیل در مدارس جدید دولتی و بی ارزش کردن تحصیل در مکتب خانه‌ها، از اعتبار آن کاسته شد. در دوره قاجار باب شد حوزه های علمیه عتبات به ویژه نجف و دیگر کانون های مذهبی و فرهنگی بین النهرین ، حرکت چشمگیری در امر مدارس شیمی پدید آمد. پس از تاسیس دارالفنون که نخستین دانشگاه ایرانی به سبک جدید بود، کوشش های در ایجاد مدرسه های عالی در زمینه های مختلف علوم و فنون به رسید. از آغاز سلطنت محمد رضا شاه تا کودتا ۲۸ مرداد (۱۲سال) ۳۰ کابینه روی کار آمد و ۲۰ وزیر عهده‌دار امور فرهنگی کشور شد. پس از کودتا که حاکمیت بر فرهنگ و آموزش دولتی استحکام بیشتری یافته بود، تا سال ۱۳۴۶ خورشیدی در ۱۳ کابینه ۶ وزیر عهده‌دار آن وزارت خانه بودند و از آن زمان وزارت فرهنگ به ۳ وزات خانه بر شرح زیر تقسیم شد

۱- وزارت آموزش و پرورش: اداره امور مربوط به کودکان دبستان به دبیرستان و آموزش های حرفه‌ای

۲- وزارت علوم و آموزش عالی، اداره امور مربوط به دانشگاه و مدارس عالی و تحقیقاتی

۳- وزارت فرهنگ و هنر

نگاهی دقیق‌تر به سیر تاریخی آموزش و پرورش ایران: نظام آموزش و پرورش ایران

۱- آموزش و پرورش دوره تابستان: در دوره ی هخامنشیان تعلیم و تربیت در خانواده، آتشکده و آموزشگاه درباری صورت می گرفت و دوران تحصیل از سال های ۵ تا ۷ سالگی آغاز می شد. مرحله ی اول آموزش خانوادگی که طی آن مهم ترین و اساس ترین شالوده ی تربیت و آموزش ایجاد می شد و مادر وظیفه ی سنگینی برعهده داشت. در این مرحله آداب و رسوم ملی آموزش داده شده واز معاشرت با همبازی های ناباب جلوگیری می شد. مرحله ی دوم آموزش عمومی بود که از ۷ سالگی آغاز و تا ۱۴ یا ۱۵ سالگی ادامه می یافت . معلمان در این مرحله نقش راهنما داشتند، در این مرحله علاوه بر آموزش های نظری به آموزش های عملی و تربیت بدنی پرداخته می شد. مرحله ی سوم آموزش اختصاصی بود در این مرحله استعداد ها شناسایی و با توجه به آنها رشته های تخصصی به خود آموزش داده می شد.

معلمان در دوره ی زرتشت با آموزش و پرورش نوباوگان و فرزندان جامعه، نقش مهمی در سازمان جامعه برعهده داشتند و بی نهایت مورد احترام و توجه بودند. تا اواخر دوره ی ساسانیان کلیه ی آموزش گاه ها بر مبنای اصول تعالیم زرتشت اداره می شد. دانش آموزان به ۳ گروه تقسیم می شوند: ۱- دانش آموزان خاص که شامل شاهزادگان و بزرگان بوده و به آنها علوم سیاسی، جنگی و کشور داری آموخته می شد ۲- دانش آموزان حرفه ای شامل فرزندان موبدان و پیشه وران که شغل پدر را به آنان می آموختند. ۳- دانش آموزان عمومی که فرزندان معلمان، کارمندان دربار و بارزگانان بوده و به آنها امور فرهنگی و اقتصادی آموزش داده می شد. در دوره ی هخامنشیان به دستور داریوش دانشگاه هایی برای آموزش علوم مختلف تاسیس شد که در آنجا فلسفه، نجوم، ریاضی، الهیات و مقدمات آن ها تدریس می شد. حفظ کردن و به خاطر سپردن مهم ترین عنصر تدریس را تشکیل می داد. عمده ترین برنامه ی نظام آموزش آنها عبارت بود از: نیروی بدنی ، اخلاق ، سلحشوری، شرافت ملی پرستی. دولت از عناصر مهم

در تربیت بود. اهداف دولت در تربیت کودکان را می توان به این موارد خلاصه کرد: هدف دینی، نیرومندی جنگی، اقتصادی، سیاسی، عمرانی.

آموزش عالی در دوره ی ساسانیان: در تعلیم و تربیت دوره ی ساسانی دو طریق معمول بود: اول این که حدود برنامه وحدت تحصیل تعیین می شد و اولیا، در پرورش کودکان و انتخاب معلم و روش آموزش آزاد بودند. دوم این که دولت در تمام عوامل تربیت دخالت داشته و با اهداف شخصی عقاید خاصی را به کودکان القا می کرد. دختران طبقات عالی در دوره ی ساسانیان علاوه بر آموزش خانه داری، سوار کاری، تیراندازی و چوگان، ادبیات، موسیقی و تحصیلات نظری را نیز فرا می گرفتند.

۲- در این دوره برزویه پزشک معروف ایرانی به دستور انوشیروان برای سفر مطالعاتی به هند رفت و با اندوخته های فراوانی از طب هندی به ایران بازگشت. اردشیر بابکان تحت تاثیر فرهنگ هندی و یونانی دستور داد تا کتب یونانی و هندی را به پارسی برگردانند. این اقدامات زیربنای راه اندازی گندی شاپور بود. در این دانشگاه اساتید به طب بیشتر از فلسفه و ریاضیات توجه داشتند.

مهم ترین رشته ها و علوم دانشگاهی در ایران باستان عبارت بود از: ۱- دانش نظری شامل: ادبیات، وقایع نگاری اشعار و ادبیات پهلوی ۲- فلسفه ۳- حقوق قضائی ۴- ریاضی و نجوم ۵- دانش کاربردی که شامل: الف) کشاورزی ب) کانال سازی و کاریز ج) معماری و ساختمان سازی د) پزشکی

۳- نظام آموزش و پرورش ایران: نظام آموزش و پرورش ایران شامل کودکان، دبستان، دبیرستان، موسسات عالی و دانشگاه است. نظام آموزش و پرورش رسمی ایران از انقلاب مشروطه و پس از وضع قانون اساسی و متمم آن بوجود آمده است. تا قبل از انقلاب مشروطه آموزش و پرورش در مکتب خانه های سنتی جریان داشت؛ که معلمان آن از طریق یادگیری فقه، اصول و قرآن باسواد شده بودند. دولت و رسانه های دولتی هیچ گونه نظارتی بر آنها نداشتند. همچنین قبل از انقلاب مشروطه برای نخستین بار مدرسه به سبک نظام آموزشی غرب در ایران ظهور پیدا کرد. میرزا تقی خان امیرکبیر به منظور ایجاد تحول در جامعه و آشنایی جوانان با علوم، فنون و متون جدید، موسسه ی علمی دارالفنون را در سال ۱۲۲۵ شمسی تاسیس کرد. در پی فعالیت های آموزشی مدارس به سبک جدید و لزوم نظارت دولتی در سال ۱۲۳۷ شمسی، وزارتخانه ای به نام علوم تاسیس شد. این وزارتخانه مسئولیت آموزش و پرورش فرزندان جامعه از ابتدائی تا عالی را برعهده داشت. در شهریور ۱۲۸۹ قانون اداری «وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه به تصویب رسید و سازمان و تشکیلات وزارت معارف به وجود آمد. که برخی وظایف آن به این شرح است. ۱- مراقبت در امور تعلیمات ابتدائی و متوسطه ۲- ترتیب کلاس های درس برای اکابر ۳- ایجاد مدارس برای ایتمام ۴- تهیه وسایل برای پیشرفت کارمکاتب و طبع کتاب ۵- ایجاد مدارس شبانه روزی برای شاگردان خارجی و داخلی.

به این ترتیب مراکزی به نام دارالمعلمین تاسیس شد که بعدها نام دانشسرای مقدماتی به خود گرفت. در سال ۱۲۸۹ شمسی قانون فرهنگ نیز به تصویب رسید که متضمن اجباری بودن تعلیمات ابتدایی برای عموم ایرانیان بود. در این قانون آمده: مدارس بر دونوع دولتی و ملی می باشند.

از بدو تصویب قانون اساسی تا سال ۱۳۰۰ شمسی آموزش و پرورش از رشد قابل توجهی برخوردار نشد ولی از سال ۱۳۰۰ به بعد گسترش آموزش الزامی شد. سنگ بنای دانشگاه توسط وزارت فرهنگ که عهده دار تعلیمات از دوره ابتدایی تا عالی بود نهاده شد.

تا سال ۱۳۴۳ دومقطع آموزشی وجود داشت یکی دوره ابتدایی و دیگری متوسطه هر کدام به مدت ۶ سال. از سال ۱۳۴۳ سطوح آموزش به سه دسته تقسیم شد ۱- ابتدایی ۲- راهنمایی ۳- متوسطه

نظام آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران:

شورای تغییر بنیادی نظام آموزش و پرورش با تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی از فروردین ۱۳۶۵ شمسی رسماً آغاز به کار کرد.

ضمائم:

مدرسه‌ی خلاق:

مقدمه:

در این بخش به بررسی یک مدرسه‌ی خلاق، نوآور، پویا و متفاوت می‌پردازیم؛ مدرسه‌ی خلاق، مدرسه‌ای است که نه تنها به آموزش، تحقیق و رشد علمی دانش‌آموزان اهمیت می‌دهد؛ بلکه می‌خواهد پا را فراتر نهاده و مهربانی، عشق، ارتباط خلاق و جهانی شدن را آموزش دهد. دانش‌آموز امروزی باید علاوه بر رشد علمی، شهروندی خوب برای دنیایی باشد که در آن اینترنت و ارتباطات حرف اول را می‌زند. در مدرسه اخلاق تجربه هر کودک بخشی از گسترده خود را تشکیل می‌دهد، که می‌تواند آینده را از آن خود سازد.

گفتگو، محور آموزش‌های مدرن:

دانش‌آموزان امروز توانایی‌های بسیاری خواهند داشت، اگر بتوانند از محدودیت‌های دست و پاگیر آموزش‌های خطی رهایی یابند. در مدرسه خلاق هدف این است که هر دانش‌آموز بتواند جهان بینی و نگاه ژرف نسبت به محیط اطرافش پیدا کرده و توانایی بروز استعدادها و خلاقیت‌هایش را بیابد.

یکی از عمده‌ترین ویژگی‌های آموزش خلاق این است که مدل و طراحی ساخت کلاس‌ها به گونه‌ای باشد که همه دانش‌آموزان به همراه معلم و دور یک میز گرد بنشینند و آسوده به گفتگو بپردازند.

گفتگو در این خصوص از پایه‌های رشد جوامع در عصر جدید تلقی می‌شود. بدون گفتگو و بحث جامعه به اهداف مورد نظر خود نمی‌رسد.

این در واقع خصلت جهانی است که ما در آن زندگی می‌کنیم البته گفتگو در میان بشر قدمتی به طول تاریخ دارد؛ منتهی اشکال آن به مرور دستخوش تغییر و تحول شده است.

در دنیای جدید، گفتگو یعنی مشارکت همه و ابراز نظر در مورد یک موضوع خاص، بدون آنکه قرار باشد یک ایده بر ایده دیگران مسلط گردد.

روش تحقیق:

در این کتاب که از سنخ آرمانی ماکس وبر استفاده شده است، تاکید می‌شود که برای دستیابی به یک تحقیق کامل، لازم است با تبیین یک سنخ آرمانی، صراحت و معنای بیشتری به موضوع تحقیق بدهیم.

سنخ آرمانی شاخصی است که به مانند یک خط کش در تحقیقات بکار می‌رود، بخشی از آن در عالم واقعیت وجود دارد و بخشی دیگر تصویر ذهنی محقق را شامل می‌شود.

مدرسه خلاق مدرسه‌ای است که بخشی از آن در جهان امروز پدید آمده و مورد استفاده قرار می‌گیرد، و بخشی از آن ابعاد و ویژگی‌هایی دارد که نگارنده برای ایجاد مدرسه‌های پویای آینده، موثر و لازم می‌داند.

درآمد:

نحوه‌ی آموزش نیاز به تحول اساسی دارد، تحولی که علاوه بر حوزه ابزاری نحوه یادگیری و شیوه‌های ارتباطی معلمان با دانش‌آموزان و ... را نیز شامل می‌شود.

اگر ما آموزش و پرورش را به معنای عام، معادل اجتماعی شدن و فرهنگی شدن تک تک مردم یک جامعه بدانیم در آن صورت کانال‌های تاثیرگذار فراتر از مدرسه‌ها و دوران تحصیل خواهد بود.

ویلفرد دوتاروی متخصص مسائل آموزشی معتقد است:

دانش آموزان قرن بیست و یک با تحولات پیش‌بینی شده‌ی بیشتری نسبت به دانش آموزان قرن بیستم روبه‌رو هستند. چون امروز نرم‌افزار به سخت‌افزار، و دانایی بر اقتصاد غلبه کرده است.

امروز در محافل علمی و غیرعلمی بحث‌های زیادی در مورد گفتگو و متدهای آن وجود دارد.

گفتگو، در دنیای جدید ارتباطات ساختاری کیفی دارد. مایکل کنت معتقد است: گفتگو رویکردی ارتباطی است، که شامل: ریسک، اعتماد، نزدیکی، ارتباط دو جانبه و تعهد می‌شود.

مایکل تاکسون متخصص جامعه‌شناس آموزش و پرورش برای گفتگوی خلاق سه ویژگی و امتیاز قائل است.

- ۱ - گفتگو می‌تواند به باورها و سلیقه‌های متفاوت اجازه‌ی ظهور و آشکار شدن دهد.
- ۲ - گفتگو به رشد خلاق و نظام ارزش‌های انسانی منجر می‌گردد.
- ۳ - گفتگو به افراد یاد می‌دهد، که بتوانند با یکدیگر مخالفت کنند و همواره با هم باشند.

فرهنگ‌ها و رنگ‌ها:

مطالعات فرهنگ‌شناسی و مردم‌شناسی نشان می‌دهد که، رنگ‌ها در فرهنگ‌های مختلف ویژگی‌ها و کارکردهای متفاوتی دارند.

تنوع رنگ‌ها یک مسئله فرهنگی است و درک آن بستگی به شرایط اجتماعی و فرهنگی شدن افراد دارد.

به‌طور کلی شهروندان کلان‌شهرها نسبت به شهرهای کوچک و روستاها زندگیشان بیشتر با رنگ‌ها عجین شده است.

اگر از بیرون به زندگی مردم در مناطق مختلف نگاه کنیم نوعی یک‌دستی و هم‌نوایی بین خانه‌ها و لباسها ... می‌بینیم.

عموما ترتیب و ارتباط رنگ‌ها با حالات روحی افراد موضوعاتی است که کمتر در روستاها و مناطق سنتی مورد توجه قرار می‌گیرد.

رنگ‌ها و مدارس جدید:

یکی از ویژگی‌های مدارس جدید، توجه به محیط مناسب برای تحصیل است. ویژگی‌های مکانی مدارس باید به گونه‌ای باشد که:

- اول دسترسی به آن برای شهروندان آسان باشد.
- دوم از لحاظ امکانات رفاهی در وضعیت مناسبی قرار داشته باشد.
- سوم این که از لحاظ زیبایی مطبوع و دلپذیر باشد.

به تعبیری دیگر طبیعت و رنگ تاثیر بسزایی در راندها مان آموزشی دارد... آگاهی از رنگها و خصوصیاتشان می‌تواند فرایند یادگیری، یاددهی، پرورش نیروهای ذهنی دانش آموزان و رشد و شکوفایی خلاقیت آن‌ها را تحت تاثیر قرار دهد.

استفاده از رنگ‌ها در محیط‌های مختلف می‌تواند تاثیر زیادی بر روی انسان‌ها داشته باشد.

انسان‌ها تحت تاثیر رنگ‌ها به آرامش، اطمینان قلبی، استواری، خلوص، آسودگی خاطر و... خواهند رسید و اگر از رنگ‌ها بنابر خصلت‌هایشان استفاده صحیحی نشود کسالت، افسردگی، تنبلی، سردی و... ایجاد خواهد شد.

مدارس خلاق گنجینه‌ای بنام رنگ‌ها:

رنگ ها پل ارتباط بین انسان ها هستند. امروزه هجوم ترس و غم از انسان ها مجسمه هایی انسان نما ساخته، که هر روز بیش تر در لاک خود فرو می روند و از طبیعت و زیبایی هایش دور می شوند، روح و روان و محیط در تعامل دو سویه با هم هستند، اگر هر کدام از آن ها مورد بی مهری قرار گیرند ممکن است جامعه را با انبوهی از بیماری ها مواجه سازد. بدون شک ما در کنش با طیف وسیعی از رنگ ها قرار داریم، به طوری که در برخورد با تمامی اشیاء اطرافمان قبل از ارتباط با آن ها به رنگ آن ها توجه می کنیم. مثلاً می گویم چه اتومبیل خوش رنگی! در مدرسه خلاق هدف این است، که دانش آموزان رنگ ها را بشناسند و با آن ها زندگی کنند. دکتر جرالده سیمون متخصص مسائل آموزشی معتقد است: «توجه به رنگ ها در مدارس سبب می شود که به موازات رشد عقلی، احساسات و توانمندی های روحی افراد نیز رشد نماید.» به طوری که اگر در جامعه ای فرهنگ استفاده صحیح از رنگ ها در مدارس آموزش داده شود، به مرور این جامعه به سمت درک بهتر از محیط و ایجاد محیطی مناسب برای زندگی پیش می رود. عصر جدید عصر نوآوری:

در گذشته ماهیت نظام های آموزشی، بیان گر رویکردی موجی گرایانه بود. بر اساس نیازهای درونی یک کشور طراحی می شد. امروزه مدارس، با استفاده از تجربیات غنی تمدن های بشری و تحولات مرسوم به جهانی شدن راه دیگری در پیش گرفته اند، کشوری مانند مالزی توانسته است با تاسیس مدارس جدید در عرض کمتر از سه دهه گام های بلندی را در این مسیر بردارد. بشر در سال های اخیر به خصوص بعد از فروپاشی شوروی وارد فاز چهارم شده، این موج چهارم را عصر گسترش دنیای مجازی نام نهادند.

مهم ترین مشخصه ی این عصر اینترنت است که به نوعی جهان را وارد مرحله جدیدی کرده است. اگر ساختار مدارس را در عصر ما قبل اطلاعات مورد توجه قرار دهیم ملاحظه می کنیم که حتی نوع معماری این مدارس، استفاده از رنگ ها، طراحی مدل کلاس ها و... بسیار تغییر کرده است.

در مدارس سنتی معلم نقش اساسی و کلیدی ایفا می کند و عنوان می شود که اطلاعات مورد نیاز فقط در اختیار اوست، در صورتی که در سیستم های جدید؛ اطلاعات بین معلم و شاگرد به صورت یک سیل دورانی در حرکت است و این رابطه نوعی گفتمان تعاملی شبکه ای چند بعدی را رقم می زند. در آموزش سنتی، آموزش مبتنی بر حفظیات، جزوات آموزشی و کتب درسی است ایده های نو در مدارس قدیمی به سرعت می میرد، یک ایده زمانی شکل می گیرد و توسعه می یابد که با دیگر ایده ها رابطه گفتگویی برقرار کند. دانش آموزان عصر دیجیتال در مدارس جدید دیگر نیازی به یادگیری و حفظ کردن تاریخ اندیشه ها ندارند؛ آن ها باید بدانند که چگونه بیاندیشند و از چه طریقی می توانند روح جامعه اش را درک نمایند.

مدارس نوین و تحول بنیادین در یادگیری:

در سال های اخیر در جهان بحثی مطرح شده است؛ که نظام های آموزشی در رسیدن به اهدافشان موفق نبوده اند یعنی بازدهی نظام آموزشی که همان فارغ التحصیلان می باشند؛ متناسب با اهدافشان نبوده اند و کارایی موثر و مناسب برای جامعه نداشتند. اگر چه درصد فراوانی مدارک تحصیلی نسبت به گذشته بسیار بالا است، اما آگاهی و تفکر در جوامع رشد نکرده. «یادگیری، نیازمند تحول بنیادی در طرز تفکر انسان و حرکت اساسی برای بازبینی پیش فرض های ذهنی است.» پیتر سنیکه: یادگیری واقعی در قلب و ذهن انسان نفوذ می کند، موجب آگاهی و تغییر رفتار می شود و به انسان بودن آدمی معنی می بخشد.

به نظر می رسد آموزش های رسمی، امروز کمتر به این سطح از یادگیری (سطح عمیق و کیفی) توجه دارند. عمده یادگیری ها صرفاً به پر کردن ذهن دانش آموزان با اطلاعات خام و بدون کارکرد می پردازند.

معلم‌ها به دانش‌آموزان می‌گویند؛ باید درس‌ها را برای امتحان دقیق بخوانید، والدین به فرزندانشان فشار می‌آورند که درس بخوانند، چون باید مهندس یا پزشک شوند، در جامعه نیز همه چیز مهیا است تا با اخذ مدارک دانشگاهی به اعتبار و منزلت ویژه‌ای دست یابند.

گویا همه می‌توانند عیوب و ناتوانی‌هایشان را پشت مدرک‌های تحصیلی پنهان نمایند.
راه حل:؟!

جامعه‌شناسی آموزش و پرورش:

باید توسعه را در مقام ابعاد آموزشی مورد توجه قرار دارد و اگر ما نتوانیم، فاصله میان آموزش و توسعه کشور زیاد می‌شود و مجبور می‌شویم که بسیاری از مدارس را تعطیل کنیم.

تحول در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و فرهنگی زمانی به نتیجه می‌رسد که نگاهی نو به آموزش و پرورش داشته باشیم.

باید دانست که آموزش در عصر جدید: آموزشی است که به سازندگی معلم، شاگرد، ساختار مدرسه و در نهایت فرهنگ جامعه کمک می‌کند.

سودخوملیسنکی: دنیای فکری و عاطفی دانش‌آموزان را نباید در چهارچوب فعالیت‌های کلاسی محدود کرد. آنچه که جهان امروز را شکل می‌بخشد، ایجاد پیوند عمیق میان زندگی واقعی و شیوه‌های علم‌آموزی است.
متخصصان تعلیم و تربیت: یادگیری زمانی به شکوفایی می‌رسد منجر به کشف تازه‌ای از جهان می‌شود.

نقش عشق در مدرسه خلاق:

بسیاری از معلمان اعتراض می‌کنند که دیگر بچه‌ها به حرف آنها گوش نمی‌دهند در امتحان شاگردان زرنگ و تنبل بر سر خود می‌کوبند و خود را برای امتحان آماده می‌کنند.

چرا مدرسه نباید محل انس و الفت و محبت انسان‌ها با یکدیگر باشد؟!

متاسفانه میراث آموزش و پرورش‌های سنتی که هنوز در کشورهای در حال رشد وجود دارد مانع اساسی هرگونه اصلاحات و تحول در این زمینه است.

ما می‌خواهیم انسان‌هایی را تربیت کنیم که به معنای حقیقی به همدیگر اعتماد دارند و در برابر ناملازمات شخصیت‌های مهربان و صمیمی هستند. به طور کلی بهترین الگوی

توسعه در جامعه‌ای محقق می‌شود که سازمان‌ها و نهادهای آموزشی آن جامعه برنامه‌هایی برای رشد روحی-عاطفی دانش‌آموزان داشته باشند.

متاسفانه در دنیای ما بیشتر از هر دوره‌ای با اشکال گوناگون قتل، خودکشی و تجاوز رو به رو هستیم در حالی که معجزه‌ی نیروی عشق می‌تواند به تعبیر تاگور، چراغ راه زندگی باشد.

ماهیت عشق:

در مورد عشق، سخن فراوان گفته شده است. سخنانی که بعضاً در تضاد با یکدیگر قرار دارند.

دکتر آکلیس کارل: عشق جوهره‌ی روان آدمی است.

افلاطون در سیر تعالی و کمال، عشق و تماس یافتن با حقیقت زیبایی را عنوان میکند،

در عین حال بر خلاف فروید عشق را فراتر در نظر می‌گیرد و معتقد است عشق نشأت

گرفته از نیاز انسان به وصل و غلبه به جدایی و رهایی از زندان تنهایی است. وی

همچنین معتقد است عشق قابلیت تربیتی و یادگیری دارد و برای عشق بارور چهار ویژگی معرفی می‌کند: توجه، احساس، احترام و شناخت.

آموزش و پرورش، ایده‌های نوین، نیروی عشق؛

باید در نظر گرفت با توجه به ضعف‌هایی که نظام‌های آموزش سنتی داشته‌اند لازم است با رویکردی متفاوت و با اهمیت عشق آن‌ها را مورد بازبینی قرار داد.

کارکردهای ویژه‌ی عشق در مدارس:

اگر بخواهیم مدلی برای مدارس در این زمینه طراحی کنیم قبل از هر چیز لازم است

بنیادها و انواع ارتباطات در مدارس را بشناسیم. در مدارس با چند نوع رابطه به شرح زیر روبه‌رو هستیم:

الف: رابطه دانش آموز با معلم

ب: رابطه ی دانش آموز با دانش آموز

ج: رابطه معلم با والدین

د: رابطه دانش آموز با مسولان و کارکنان

الف: رابطه دانش آموز با معلم

هر وقت از محبت در مدارس صحبت به میان می‌آید بلافاصله رابطه‌ی معلم با دانش آموز مورد توجه و بحث قرار می‌گیرد. در مدارس جدید معلم و دانش آموزان علاوه بر ارتباط اداری، در یک رابطه و پیوند عاطفی عمیق با یکدیگر قرار می‌گیرند به طوری که معلم‌ها به احساسات و رویاها و اندیشه‌های دانش آموزان ارجح می‌گذارند و به حرف‌های آنان در کلاس گوش میدهند. اگر در کلاس تفاوت‌های فردی دیده شود در

زیر یوغ سلیقه‌ی معلمین تلف نمی‌شود و در اثر توجه به همین تفاوت‌های ذهنی، دانش‌آموزان خلاق و ایده‌پرداز خواهند شد.

ب: رابطه دانش آموز با دانش آموز

اگر دوره‌ی تحصیل را به صورت دو بخش دوره ابتدایی و تحصیلات متوسطه در نظر بگیریم می‌توان گفت: که در مرحله‌ی ابتدایی نقش هنجارپذیری از معلمان جایگاه ویژه‌ای دارد اما هرچه دانش‌آموزان بزرگتر شده و به دوره‌ی متوسطه نزدیکتر می‌شوند تاثیرگذاری اجتماعی شدن از حوزه‌ی معلمین به حوزه‌ی دوستان و همکلاسی‌ها بیشتر می‌شود. به عبارت دیگر دانش‌آموزان به مرور از حیطه‌ی اقتدار معلمین خارج و به تعاملات بیشتر با همسالان خود توجه می‌کنند. لذا نقش مشارکتی دانش‌آموزان و گسترش تعاملات دانش‌آموزی از جمله ویژگی‌هایی است که ساخت نظام آموزشی به آن دچار شده است.

ج: رابطه معلم با والدین

در عصر پست‌مدرن هر نوع رابطه‌ای دارای اهمیت است، زیرا در عصر جدید بشریت برای دستیابی به سعادت و خوشبختی نیازمند بازبینی در الگوهای رابطه‌ای خود می‌باشد. یکی از ایراداتی که به مدارس سنتی گرفته می‌شود این است که در این‌گونه مدارس به روابط بین معلم و والدین توجهی نمی‌شود. به طور کلی یکی از تفاوت‌های جوامع پیشرفته با کشورهای در حال رشد این است که در کشورهای پیشرفته انجمن‌ها و نهادهای مشارکتی از گستره‌ی وسیعی برخوردارند و بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها از حوزه‌ی کلان و دولتی خارج شده و در حوزه‌ی نهادهای مدنی پیگیری می‌شود.

د: رابطه دانش آموزان با مسولان و کارکنان

به طور کلی در مدارس سنتی و مدرن ملاک و شاخص ارتباط در رابطه‌ی معلم و دانش‌آموز متمرکز بوده درحالی که در مدارس خلاق به تمام ارتباطات نمادی و غیرنمادی دانش‌آموزان با کل پرسنل و کارمندان توجه می‌شود. لذا لازم است در برنامه‌ریزی‌ها شیوه‌های صحیح ارتباط بین دانش‌آموزان و این قشر مورد توجه قرار گیرد. در مدرسه‌ی خلاق پیش‌زمینه‌ی هر رابطه‌ای گسترش فرهنگ عشق است .

گسترش ظرفیت‌های ارتباطی، نیروی انسانی:

آنچه که در مورد ارتباطات گفته شد روشن نمود که در یک جامعه آموزش و پرورش می‌تواند منشا تحولات باشد. اصولاً رشد استعدادها در محیطی فراهم می‌شود که الزامات و پیش‌زمینه‌های رشد آن فراهم گردد. خلاقیت زمانی به منصفی ظهور می‌رسد که موانع برطرف گردد. در کشورهای در حال رشد اگر نیروی انسانی دچار رکود می‌شود به دلیل این است که بسیاری از باورها و ایده‌های نادرست وارد سیستم فکری افراد شده است. در یک جامعه سالم، توجه به مقوله‌ی ارتباطات خلاق بسیار حائز اهمیت است. امروزه ثابت شده است که عشق جایگاه ویژه‌ای در گسترش ارتباطات انسانی دارد. البته ناگفته نماند وقتی از عشق صحبت می‌کنیم مقصود عشق‌های مجازی فانی و کوتاه مدت نیست بلکه مقصود حقیقت عشق است که در کل هستی ساری و جاری است. تربیت بدنی در مدرسه‌ی خلاق:

اهمیت ورزش و تربیت بدنی در سلامت جسم و روان انسان بر هیچ کس پوشیده نیست. ورزش به سلامت دانش‌آموزان کمک کرده و نقش به‌سزایی در یادگیری و افزایش توانایی‌های جسمی و روحی آنها دارد. این سینا در مورد ورزش معتقد است: ورزش عبارت است از حرکات ارادی که نفس را تند و باعث عرق کردن بدن می‌شود. کسی که به طور عادی ورزش می‌کند از بیماری بادی در امان مانده و احتیاجی به درمان پیدا نمی‌کند همچنین علت ضرورت ورزش این است که در موقع حرکت بدن بدون غذا نمی‌ماند. هرودوت مورخ یونانی می‌نویسد ایرانیان از ۵ سالگی تا ۲۰ سالگی ۳ چیز یاد می‌گیرند ۱- تیرو کمان ۲- سوارکاری ۳- راستگویی

تربیت بدنی و جامعه سالم

در فرهنگ عامیانه و شفاهی همواره گفته می‌شود: عقل سالم در بدن سالم است. اگر افراد جامعه از جسم سالم برخوردار باشند زمینه برای رشد روحی و فکری نیز پدید می‌آید. در بسیاری از کشورهای شرق آسیا در یک ساعت معین از صبح همه‌ی مردم در هر نقطه‌ای که باشند به حرکات ورزشی می‌پردازند. این امر چند کاربرد دارد:

- ۱ - به انسجام روحی و فکری در یک جامعه کمک می‌کند
- ۲ - سلامت روحی-فکری مردم را تضمین می‌کند
- ۳ - به ارتقای راندمان فعالیت‌های روزانه کمک شایانی می‌کند

مازلو نیازهای انسان را در چند دسته تقسیم می‌کند:

- ۱ - نیازهای جسمانی یا فیزیولوژیک
- ۲ - نیازهای ایمنی
- ۳ - نیازهای عاطفی و اصالتی تعلق
- ۴ - نیاز به احترام
- ۵ - پس از ارضای این نیازها، انسان «خود شکوفا» می‌شود.

انسان خود شکوفا انسانی است که علاوه بر مهارت و دانش، دیگران را دوست داشته و از رذائل اخلاقی تا حد زیادی فاصله دارد. اما این که کلاس‌های تربیت بدنی چه کمکی به رشد این گونه انسان‌ها می‌کند موضوعی است که باید به آن توجه ویژه‌ای شود. ورزش می‌تواند موجب تحول در جامعه شود، اگر ماهیت آن و چگونگی انجام آن مورد توجه قرار گیرد. با نگاهی آسیب‌شناسانه در باب تبیین مدرسه خلاق و نقش ورزش در آن می‌توان مواردی را به این شرح بیان داشت: ۱- زنگ ورزش در مدرسه خلاق فقط برای تربیت بدن و افزایش آمادگی

جسمانی نیست بلکه فضایی است برای ابراز دوستی‌ها و همکاری جمعی در جهت رسیدن به هدف مشترک. ۲- به دانش‌آموزان کمک می‌کند تا دروس دیگر را بهتر یاد بگیرند. ۳- تربیت فرد است از طریق فعالیت و حرکت. ۴- موفقیت در فعالیت‌های ورزشی

موجب رضایت‌مندی، شادمانی و احساس دوست داشتن خود می‌شود. ۵- نقش ورزش همه‌جانبه و با شکوفایی استعدادها و خلاقیت‌های دانش‌آموزان امری انکارناپذیر است. ۶- با عملی شدن تربیت بدنی با مدد گرفتن از تست‌ها و ورزش‌های جدید، بسیاری از اختلال‌های سیستم‌های عصبی به طور کامل مشخص می‌شوند. ۷- نکته مهم دیگر این است که بین ورزش و بازی تفاوت‌های عمده‌ای وجود دارد که هرکدام در جایگاه خاص خود کارکردهای خاصی دارند و لازم است به هر دوی آنها در درس تربیت‌بدنی پرداخته شود. ۸- توجه به تربیت بدنی کمک شایانی به گسترش ارتباطات در بین افراد می‌نماید. یکی از راه‌های کلیدی برای دستیابی به آرامش ذهن، روح و جسم، استفاده از مراقبه است که در تربیت بدنی بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد.

مدرسه خلاق، توسعه‌ی پایدار، آینده‌ی پایدار: به نظر می‌رسد مدرسه‌های عصر سنتی و مدرن از بسیاری از تنگناها و نامایمات رنج می‌برند. اگر چه نقدهای، فراوانی ارائه شده است، اما بسیاری از این نقدها عملاً نتوانستند کار خاصی انجام دهند. مدرسه خلاق مدرسه‌ای است که هم به لحاظ معماری و هم از لحاظ مفاهیم ارزشی تفاوت‌هایی با مدارس مدرن و سنتی دارد. تفاوت بین معماری، دکوراسیون، زندگی شهری،

مدارس و دانش‌آموزان را در گزینه‌های زیر می‌توان مورد توجه قرار داد:

۱- توسعه پایدار زمانی به دست می‌آید که تمام ابعاد زیست محیطی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به طور همزمان مورد توجه قرار گیرند.

۲- عده زیادی از جامعه‌شناسان معتقدند دستاوردهای مدرن برای همه‌ی کشورها به یک اندازه مفید نبوده است.

۳- شهرهای امروز دنیا مکانی برای تبلیغ کالاها مبدل شده‌اند.

معنویت در مدارس :

معنویت یکی از مهمترین دغدغه‌های انسان در طول تاریخ است. همواره بشر در جست‌وجوی آرامش قلبی و زندگی بدون دغدغه بوده و هست، اما در دوران معاصر و از قرن ۲۰ به بعد این توجه به معنویت گرایشی بیشتر شده است. به دلیل این که انسان در این قرن علاوه بر پیشرفت‌ها و دستیابی به تکنولوژی مدرن با موانع و مشکلات در رشد همه‌جانبه رو به رو شده است.

ماهیت معنویت

معنویت که معادل spirituality است اصطلاحی است که در ادیان الهی بسیار در مورد آن صحبت شده است. به طور کلی شاید بتوان به لحاظ تأثیرات اجتماعی معنویت سه مؤلفه را عنوان کرد. معنویت ما را دعوت می‌کند: اولاً به عدالت ثانیاً به احسان و ثالثاً به محبت. یعنی می‌گوید اولین وظیفه‌ی تو این است که نسبت به انسان‌های دیگر عادل باشی و هیچ حقی از دیگران را ضایع نکنی. دوم نسبت به آن‌ها احسان به‌ورزی، و سوم اینکه انسان‌ها را دوست بداری.

مدرسه خلاق معنوی گرا:

در تمدن مغرب زمین عقلانیت جایگاه ویژه‌ای دارد. عقلانیتی که تا حدودی به کشورهای مشرق زمین توصیه می‌شود و در حال انتقال است.

در مدارس خلاق هدف این است که به کودکان و نوجوانان زندگی با روحیه‌ی معنوی و اشرافی آموزش دهند. به طور کلی شاید بتوان از سه راه در مدارس، تربیت روحی دانش‌آموزان را فراهم نمود:

الف) در تمام کلاس‌های درس معلمان به روح معنوی کودکان و نوجوانان توجه کنند؛ به تعبیر دیگر معلم‌ها زمانی می‌توانند در این شغل موفق شوند که خوب با روح معنویت مأنوس باشند.

ب) لازم است در مدارس مکان‌هایی برای عبادت و دعا در نظر گرفته شود، تا هر کس در هر لحظه‌ای که دوست داشت و علاقه‌مند بود به آنجا رفته و به دعا پردازد.

ج) تربیت معنوی می‌تواند کاربردهای درمانی نیز داشته باشد چه بسا دانش‌آموزانی که با آسیب‌های روحی روانی دست و پنجه نرم می‌کنند و ما از آن‌ها غافلیم.

مدرسه خلاق، ارتباطات گسترده

عصر جدید، عصر ارتباطات گسترده، موجب رشد اجتماعی-فرهنگی یک جامعه می‌شود. در سال‌های اخیر توجه به هوش اجتماعی و تربیت انسان‌هایی که دارای استعدادهایی در زمینه ارتباطات هستند گسترده شده است. در مدرسه خلاق هدف دستیابی به مدیریت اقدار گرا نیست؛ بلکه هدف این است: رهبر، بر قلب‌ها استوار گردد.

آشنایی با بنیاد High-Scope

High-Scope اگر چه یک سیستم آموزشی است که نظریه را با عمل توأم می‌کند اما در حال حاضر این الگو تبدیل به بنیادی شده است که می‌توان گفت یکی از حرفه‌ای‌ترین سازمان‌های علمی در حوزه‌ی رشد و تکامل کودکان خردسال است. این موسسه با حمایت دولت آمریکا از سال ۱۹۷۰ یک طرح پژوهشی بزرگ را در دست کار داشت و بعد از ۲۷ سال در سال ۱۹۹۷ نتیجه‌ی تحقیق خود را اعلام کرد. این تحقیق بر این اساس بود که از سال ۱۹۷۰ گروه بزرگی از کودکانی که تحت پوشش برنامه‌های آموزشی آن‌ها بودند دنبال و پس از ۲۷ سال نتیجه کار خود را اعلام کردند. تحقیقات آن گروه نشان داد که کودکانی که در دوره‌ی خردسالی در مراکز پیش‌دبستانی دوره‌ی آموزش‌های اسکوپ بودند خانواده تشکیل دادند که تو به طلاق روی آوردند خطاهای قانونی و قضایی نداشتند و در کل در سطح به‌هنگار جامعه افراد موفقیتی بودند.

این تحقیق ۲۷ ساله در نوع خود یکی از باارزش‌ترین تحقیق‌هایی بود که اعتبار کار با کودکان خردسال را نشان می‌داد. به طوری که یونیسف، یونسکو و بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی آموزشی کودکان خردسال، با ارائه این پژوهش به ضرورت و ترویج آموزش کودکان خردسال پرداختند. این تحقیق حتی به دولت آمریکا نشان داد که براساس هریک دلاری که برای کودکان خردسال سرمایه‌گذاری کردند، پس از ۲۷ سال هفت دلار صرفه‌جویی کردند به همین دلیل نسبت ۱ به ۷ سرمایه‌گذاری و صرفه‌جویی را در دنیا مطرح کردند. به دنبال این تحقیق، بانک جهانی این شعار را ترویج کرد که "شش سال سرمایه‌گذاری کن و شصت سال بهره ببر".

بخش اول این تحقیق بسیاری از دولت‌ها را به این فکر انداخت که هر چه زودتر توجه به آموزش کودکان خردسال را جدی بگیرند. گروه‌هایی نیز در کشورهای دیگر سعی کردند با توجه به بخش دوم تحقیق (یعنی نسبت ۱ به ۷) را به دولت‌های خود ارائه دهند تا آن‌ها را تخریب کنند. یادگیری متناسب با رشد:

نظریه پردازان این سیستم آموزشی معتقدند که وقتی از یادگیری منطبق با رشد صحبت می‌کنیم سه اتفاق مهم رخ می‌دهد: اولین نکته این است که این روند موجب می‌شود تا کودک استعدادها و علایق خود را دنبال کند، وقتی معلم با مراحل رشد روانی کودک آشنا باشد، به نوعی از قبل می‌داند که کودک در چه مرحله‌ای قرار دارد. به چه فکر می‌کند و اصولاً چه موقعیتی از رشد روانی را می‌گذراند. سپس طبیعی است به مواردی بپردازد که برای کودک جالب و با اهمیت است. وقتی کودک نسبت به موضوعی علاقه‌مند باشد، آن را جدی‌تر دنبال می‌کند و دقیق‌تر به آن می‌پردازد.

دومین نکته این موضوع است که وقتی کودک به سطحی از رشد برسد، می‌تواند قابلیت‌های خود را تشخیص دهد، به کار بیندازد و آن را پرورش دهد. برای مثال کودکی که هنوز توانایی نگهداری ذهنی اجسام را ندارد، نمی‌تواند مفهوم حجم را یاد بگیرد.

سومین نکته این مورد است که وقتی یادگیری متناسب با رشد باشد کودک می تواند یافته های خود را به خاطر بسپارد. تعمیم دهد، آن ها را با یافته های قبلی ارتباط دهد و با آن چه می خواهد در آینده بیاموزد ارتباط دهد.

در نظام High-Scope یادگیری فعال به یادگیری گفته می شود که کودک می تواند از طریق برخورد و ارتباط مستقیم با ابزار، مردم، دیدگاه ها و موقعیت ها و حتی رخ دادها به برداشت تازه ای برسد.

این تعریف به چند نکته ی مهم توجه دارد: ۱- مهم ترین بخش این جریان ارتباطات مستقیمی است که کودک باید با موضوع داشته باشد ۲- از طرف دیگر این ارتباط باید به برداشت جدیدی منجر شود و در کودک یک اثر پایدار را باقی بگذارد. در غیر این صورت یادگیری به معنی عمیق آن رخ نمی دهد.

اصول چهارگانه در یادگیری فعال:

۱- کار مستقیم با اشیاء ۲- بازتاب فعالیت ها

۳- خلاقیت ۴- حل مساله

۱- کار مستقیم با اشیاء: یادگیری فعال متکی بر استفاده از وسیله ها و مواد است. یعنی کاری که کودک به طور متمرکز روی وسایل انجام می دهد بسیار مهم است. بدین سبب لازم است کودک هر آن چه وسایل و ابزاری که پیرامون خود وجود دارد. کشف کند و بر آن مسلط شود کاری که مربی و معلم در این سیستم انجام می دهد این است که انواع وسایل و ابزار مختلف را پیرامون کودک قرار دهد و تنها وسایلی را در اختیار کودک قرار نمی دهد که خطرناک هستند مثل: چاقو، ساطور، سیم برق و در این مسیر کودک به سراغ وسایل و ابزاری می رود که برای او جالب و سوال برانگیز است یا مورد نیاز است و یا حتی به آن علاقه مند است. نکته مهم در این روش (روند) بی واسطه بودن کنش کودک با ابزار است، یعنی معلم حد واسط کودک و ابزار نیست. کودک وسیله را از طریق تلویزیون فقط تجربه نمی کند، کسی دیگر آن را برای او باز و بسته نمی کند و یا کسی دیگر ویژگی های آن را توضیح نمی دهد. نقش مستقیم کودک در استفاده و شناخت مواد بسیار جدید و تاثیر گذار است. در این سیستم معلمان شعاری دارند که مرتب آن را تکرار می کنند:

«بگذارید کودک، خود انجام بدهد، حتی اگر بد انجام بدهد»

۲- بازتاب فعالیت ها: یادگیری فعال با یک پرسش ذهنی شروع می شود، با فعالیت و کنش فیزیکی کودک سروکار دارد و سپس فعالیت های ذهنی را به کار می گیرد تا به دست یابد. این جریان به نوعی موضوع تعادل جویی پیاژه را مطرح می کند؛ موضوعی ناشناخته موجب می شود تا تعادل قبلی کودک به هم بریزد و سپس کار مستقیم با آن موضوع، سعی کند بازتاب فعالیت خود را دنبال کند.

۳- خلاقیت: یادگیری فعال به موضوع خلاقیت بسیار توجه دارد. از آنجا که بخش بزرگی از برنامه های آموزشی کودکان به صورت فوری تنظیم می شود، طبیعی است که خلاقیت به عنوان فردی ترین زندگی هر انسان در این مسیر جایگاه ویژه و مهمی دارد و روان شناسان، تحولی مانند تماس گرایش های روان شناسی شناختی و معتقد است که انگیزه ی یادگیری از خود کودک سرچشمه می گیرد. حال نکته ای که به نوعی فراتر از این بیان آموزشی پیش می رود این واقعیت است که کودک در مسیر واریسی، دست زدن و آزمایش به سطحی از ابتکار و نوع آوری دست می یابد، در این دیدگاه ابتکار و نوآوری در بستر دنیای غیر واقعی نیست بلکه کودک در سایه برنامه ای منسجم از آزمایش و تجربه کردن است که می تواند ابتکار و خلاقیت را تجربه کند. اصل مهم این است که خلاقیت همیشه بدین شکل نیست که محصول خوشایند، درست و کارآمدی به دست بیاید بلکه هر اثر خلاقانه ای باید آن قدر فرصت داشته باشد تا بتواند در سایه ی آزمایش و خطا شکل واقعی و نهایی خود را پیدا کند. بدین ترتیب همه ی آن محصولات به ظاهر ناخوشایند زمینه های خلاقیت و اختراعات کودکان می شود. در مراکز آموزشی High-Scope به اختراعات کودکان توجه خاص می شود.

۴- حل مساله: چهارمین اصل نظام یادگیری فعال توجه به حل مساله است. کودکان با توجه به سن و تجربه هایی که دارند، دانشی در حد خود از دنیا دارند. وقتی با رخ دادها و یا مسایل غیر منتظره رو به رو می شوند، سعی می کنند آن مسایل را با آنچه از دنیا

می دانستند هماهنگ کنند تا احتمالاً با تعادل و یا جواب برسند. نظام High-Scope معتقد است که این فرآیند هماهنگ شدن بامسایل با آن چه که کودکان از جهان می دانستند، موجب یادگیری می شود. اگر در روش مונته سوری با استفاده از یک سری ابزار مسایل را مطرح می کردند و یا درست تر اینکه حل مساله را به تعدادی وسیله محدود می کنند در این الگوی آموزشی یکی از اصول آموزش را منطبق بر حل مساله می کنند معلمین سعی می کنند هر پدیده ی کوچکی را تبدیل به یک جریان پرسشی کنند تا بتوانند حرکات ها و اقدامات بعدی کودک را به وجود بیاورند.

نکات کلیدی در High-Scope :

۱- حق انتخاب ۲- تحول روانی و استفاده از ابزار

۳- گفت و گو درباره ی تجربه ها ۴- خط یک امر طبیعی است

۱- حق انتخاب: کودکان حق انتخاب دارند و اصولاً کودکان در طی فعالیتها و برنامه‌های خود دوست دارند که انتخاب کنند. موضوع انتخاب کردن به هر حال محبت جدیدی نیست. از دوره ی گشتالت نگر مبحث انتخاب، موضوع جدید و مهمی بوده است. نکته ای که در دیدگاه High-Scope جدید و در عین حال جالب است توجه به این نوع انتخاب علاوه بر این که به بالندگی کودک یاری می رساند، تخریب و مخاصمه کودک را به حداقل می رساند به نوعی دیگر دلیلی برای خشونت، تخریب یا تهدید کودک به وجود نمی آید.

۲- تحول روانی و استفاده از ابزار: کودک در هر دوره از تحول روانی خود درک تازه ای از یک وسیله و یا یک موقعیت به دست می آورد به همین دلیل نمی توان گفت که کودک یک وسیله را به خوبی درک کرده است. حتی نمی توان گفت که یک وسیله برای کودک تکراری است بلکه کودک در هر موقعیت رشدی ادراک متفاوتی را تجربه می کند. برای مثال کودک ۱۰ ساله آن طور که آینه را تجربه می کند، بی شک مانند تجربه او در ۵ سالگی یا ۲ سالگی همان کودک نبوده است.

۳- گفت و گو درباره ی تجربه ها: کودکان را باید هدایت کرد تا از تجربه های خود مرتب صحبت کنند. صحبت کردن و گفت‌وگو، تفکر منطقی کودکان را بیان می کند. در این سیستم آموزشی به کودکان فرصت فراوان داده می شود تا حرف بزنند و از آن چه که فکر می کنند صحبت کنند. کودک براساس استدلال خود صحبت و مسایل را مطرح می کند و مربی این نظرات را فقط گوش می دهد.

۴- خطا یک امر طبیعی است: کودکان حق دارند خطا کنند و اصولاً خطا کردن لازمه ی رشد کودکان است. کودکانی که در مسیر رشد هستند کاملاً طبیعی است اشتباه کنند. کودکی که در آزمایش و وارسی و حتی در فضای ساخت و ساز است همیشه کارهای او به خوبی پیش نمی روند. این قانون برای همه ی کسانی که در مسند کار و تجربه ای هستند، مصداق دارد. چند جمله از پیازه:

- کودک از چیزهای که خود کشف می کند در کسی واقع پیدا می کند.

- هرگاه سعی کنیم چیزی را خیلی زود به کودک بیاموزیم، آن ها را از کشف دوباره آن به وسیله خودشان بازداشته ایم.

- وقتی بزرگ ترها سعی می کنند مفاهیم ریاضی را قبل از موعد به کودک بیاموزند، یادگیری او سطحی خواهد شد. درک واقعی

این مفاهیم فقط از طریق رشد ذهنی کودک امکان پذیر می شود.

- توجه به دیگران، توانایی گفت و گو به عنوان یک مهارت اجتماعی و حتی تفکر اجتماعی تا سن هفت یا هشت سالگی ایجاد نمی شود.

نمونه ای از کودک محوری

مراکز آموزشی High-Scope نمونه کاملی از کودک محوری هستند. این الگوی آموزشی بیشتر تمرکز خود را روی تحول روانی از دیدگاه پیازه گذاشته است. از آنجا که یکی از اصول دیدگاه پیازه فعالیت مستقیم و بی رابطه کودک با موضوع است و این که خود کودک باید به شیوه خود به درک آن برسد.

خلاقیت بالا، اعتماد به نفس بی نظیر، کشف توانایی ها و کار مداوم روی استعدادها و موفقیت کودک محصول این الگوی آموزشی است

الگوی Highscope در ایران

با این که مراکز آموزشی Highscope از سال ۱۹۷۰ در آمریکا کار خود را آغاز کرده اما هیچ نشانی از این الگو در منابع دانشگاهی ایران نیست. برای اولین بار این مراکز آموزشی در سال ۱۳۷۸ در دومین گردهمایی نمایندگان انجمن های آموزش کودکان خرد سال در شهر همدان معرفی شد. اگر چه پس از این سمینار عنوان الگوهای کودک محوری مطرح شد و حتی مورد بررسی قرار گرفت، اما عملاً هیچ نهاد آموزشی دولتی یا غیر دولتی موفق نشد آن را در ایران اجرا کند. بار دیگر موسسه پژوهش کودکان دنیا در سال ۱۳۸۴ سمینار بزرگی در معرفی الگوی Highscope برگزار کرد. کارشناسان موسسه موفق شدند ضمن معرفی اصول و مبانی آن به شکل کارگاهی روش های اجرای آن را به شکل محدود انجام دهند. دلایلی که می توان برای حضور گسترده دیدگاه پیاژه در جامعه آموزشی ایران نام برد:

حضور تعدادی از دانشجویان ایرانی که در گروه تحقیق پیاژه بودند. (دکتر محمود منصور و دکتر دادستان روان شناسان و متخصصینی بودند که اعتقاد عمیقی به نظریات پیاژه داشتند). از سوی دیگر پژوهش های پیاژه آن قدر علمی، دقیق و مبتنی بر نظریات زیست شناسی و ژنتیک بود که حداقل در دهه ۶۰ تا ۸۰ میلادی کسی نمی توانست آن را نادیده بگیرد.

نقش مربی

مربی در نظام High-Scope بیش از هر چند ناظر به فعالیت های کودک است - مربی به گونه ای آموزش می بیند که بتواند رفتار کودک را ببیند، در پذیرش رفتارهای او باشد و فرصت های بیشتری را برای رفتار های او فراهم کند. این پذیرش موجب می شود تا آنان بتوانند نیاز، خواسته ها و علایق کودکان را ببیند و براساس آن برنامه ریزی کنند. وقتی رفتار کودکان قضاوت می شود، وقتی آنان مورد نقد و بررسی قرار می گیرند کم تر خواسته ها و علایق خود را بیان می کنند. چون مربی کودکان را سرکوب نمی کند، کودکان به راحتی بخشهای مختلف خود را به مربی و بزرگسالان نشان می دهند. در نتیجه مربی بهتر می تواند به شناخت و کشف کودکان دست یابد و سپس براساس این شناخت برنامه ریزی کند ارتباط مربی با کودکان در این الگوی آموزشی فوق العاده قوی و صمیمی است.

مربی درصدد درک منظور کودک است

مربی همواره باید هوشیار باشد که از رفتارها، حرف ها، اعتراض ها و نکاتی که کودک بیان می کند یا نشان می دهد منظور اصلی کودک را درک کند. مربی در این سیستم از هر اتفاق مجموعه ای از پرسش ها را با خود درمیان می گذارد. بدین ترتیب مربی فقط یک روی ماجرا را نمی بیند بلکه سعی می کند از زوایای مختلف ماجرا را بررسی کند.

مربی از کودک حمایت می کند

حمایت فقط به این معنی نیست که از کودک مراقبت می کند؛ بلکه به حرف ها، تفکرات، خواسته ها و امیال کودک گوش می دهد و در قدم اول هر رفتار کودک را تأیید کرده و به عنوان یک حامی در کنار کودک است. مربی مرتب به کودک گوش می دهد. مربی از میان حرف هایی که با کودک می زند، متوجه علایق، شیوه فکر کردن و نوع اندیشه کودک می شود.

مربی کودک را در فعالیت همراهی می کند

مربی در کنار کودک بسیاری از کارها را به همان شیوه او انجام می دهد. این کار بدین سبب است که همراهی مربی موجب می شود تا رفتار و فعالیت کودک به سطح آگاهی وارد شود.

ارزیابی

از دید برنامه ریزان آموزشی «مشاهده» مهم ترین و معتبرترین ابزار ارزیابی است. مشاهده کودکان در تمام طول روز هفته و ماه موجب می شود تا بتوان مسیرهای حرکت و رشد او را بررسی و ارزیابی کرد. معلم ها هر روز موظف به تهیه گزارش های روزانه از جایگاه کودکانی هستند که با آن ها کار می کنند و سپس آن ها را تحلیل و ارزیابی می کنند.

زمان بازیابی

بازیابی آخرین بخش از این مسیر است که مربی از کودک می خواهد برنامه ای را که خود از ابتدا تنظیم کرده بود بررسی کند. آیا براساس همان برنامه پیش رفت؟ چه تغییرهایی داشت؟ اگر تغییر داشت به چه علت بود؟

نقش مهم مربی در این بخش به طور جدی آشکار می شود. مربی کودک را یاری می دهد که بتواند برنامه ریزی خود را مورد بررسی قرار دهد و مسایل و مشکلات خود را ببیند.

بازتاب فعالیت ها، تجربه ها، آزمایش ها و ارتباط ها و همگی در این بخش مورد بررسی قرار می گیرد. کاری که مربی انجام می دهد به نوعی آگاه کردن کودک از انتخاب هایش است.

یک اصل مهم در این فرآیند مسئولیتی است که کودکان در برابر انتخاب های خود دارند. این بخش سرآغاز زمان برنامه ریزی برای روز بعد می شود. در روزهای بعد وقتی کودک می خواهد فعالیت هایی را انتخاب کند، مربی فقط یاد آوری می کند که چه کاری برایش سخت است. چه قدر نیاز به وقت بیشتری دارد؟ چه کارهایی را باید جلوتر بیندازد و بافعلاً آن را حذف کند. این فرآیند در تمام روز تکرار می شود و بطور مستمر کودکی را یاری می دهند تا بتوانند به طور دقیق برنامه ریزی کنند.

برنامه آموزشی

در مراکز آموزشی Highscope برنامه های متنوع و متعددی برای آموزش کودکان وجود دارد. هیچ برنامه ای منطبق بر حفظ کردن نیست؛ بلکه می کوشند که نظام فکری، استدلال، منطق و رشد عقلانی کودک را پایه ریزی کنند. برای هر حرکت، هر فعالیت و یا هر تصمیمی که کودک می گیرد. دلیل و برهان خواسته می شود و کودک ترغیب می شود که برای هر تصمیم و انتخاب، دلایل خود را بیان کند.

مراکز آموزشی High Scope روی ۱۰ حوزه آموزشی با کودکان کار می کنند. این حوزه ها عبارتند از :

۱- نمایش خلاق ۲- زبان آموزی و سوادآموزی ۳- ابتکار عمل و روابط اجتماعی ۴- حرکت ۵- موسیقی

۶- طبقه بندی ۷- مجموعه سازی ۸- عدد ۹- فضا ۱۰- زمان

در این جا بخشی از دروس مهم و پایه ای را مرور می کنیم:

ریاضی

ریاضی یکی از مهم ترین فعالیتهای آموزشی برای کودکان در مراکز High-Scope است. مفاهیم ریاضی از طریق آموزش مستقیم به کودکان انتقال داده نمی شود، بلکه سعی می شود که با برداشت کودک از روابط موجود بین فضا یا در چارچوب های منطقی کودک را به کشف راه حل های مختلف رهنمون کنند.

در آموزش ریاضی هم به مهارت ها و هم به فرآیند توجه می شود. با این آگاهی که یادگیری مهارت ها و مفاهیم ریاضی فقط به واسطه کار فعال کودک و ارتباط مستقیم با اشیاء امکان پذیر است. و از آن جا که ریاضی جایگاه ویژه ای دارد. تقریباً هر روز یک ساعت با کودکان کار می شود.

علوم

بسیاری از مفاهیم پایه علوم و ریاضی باهم مشترک است. کار درباره چرایی، چگونگی، تغییر، تبدیل، ملیت و بخشی از آموزش علوم است. مهارت های اصلی در آموزش علوم بر فرآیند های علمی زیر متمرکز است:

۱- مشاهده ۲- جمع آوری اطلاعات ۳- طبقه بندی ۴- آزمایش شامل اندازه گیری ۵- تجربه و تحلیل ۶- پیش بینی ۷- کنترل تغییرات ۸- اجرا ۹- گزارش و نتایج

در دوره پیش دبستانی اگر چه روی تقویت حواس پنجگانه بسیار کار می شود، علاوه بر آن با مفاهیمی مانند محیط، شکل و ساختار انرژی، تغییرات و اشکال مختلف زندگی و موجودات زنده با کودکان کار می کنند.

حرکت

حرکت در این الگو فقط به معنای رشد حرکتی یا جسمی نیست. بلکه روش سازنده ای برای شکل دهی هماهنگ بین جسم، شناخت، فکر و زبان است. بدین منظور در حرکت سعی می شود که موارد و فعالیت های زیر مورد توجه قرار گیرد:

- * آگاهی جسمانی: کمک به کودک برای آگاه شدن از موقعیت جسمانی، مهارت های بدنی و شیوه های کاربرد هر یک از این اندام.
- * آگاهی زبانی: کودک وقتی حرکتی را انجام می دهد لازم است نام حرکت را بداند و آن را بیان کند.
- * آگاهی فضایی: وقتی کودک حرکتی را تجربه می کند، میزان ارتفاع، جهت، اندازه، مقدار و ... آن حرکت را براساس بدن خود می شناسد.
- * آگاهی زمانی: کودک به واسطه هر نوع حرکتی می آموزد که آن حرکت چقدر کند و یا سریع بوده است. در چه دوره زمانی اجرا و یا به طول انجامیده است.

نکته مهم الگوی آموزشی تلفیق حرکت با کلاس هایی چون ریاضی، علوم، سواد آموزی است. یعنی می توان در تمام فعالیت ها از این برنامه بهره برد و استفاده کرد.

سواد آموزی

خواندن و نوشتن دورکن بسیار مهم محسوب می شوند در سواد آموزی، ماجرای سواد آموزی فرآیندی است که از نوزادی شروع می شود و تمرین های بسیار ساده ای با کودکان می شود تا آنان بتوانند از طریق نشانه شناسی و کد بندی به تصویر خوانی برسند. سواد آموزی یک فرآیند شناختی است. یعنی کودک به جایگاهی می رسد که لازم است حرفهایی را برای دیگران بنویسد و یا پیام های دیگران را بخواند. آموزش خواندن و نوشتن از جایی آغاز می شود که کودک نسبت به شناخت دنیا ابراز علاقه مندی کرده باشد.

رویکرد تحول نگر، بسیاری از متخصصین در حوزه ی شناختی اساس روش های آموزشی خود را بر آزادی می دانند و یا حداقل این که با این شعار کار خود را آغاز کردند که کودکان در فرآیند آموزش باید آزاد باشند اما مسئله ی مهم این است که تمام نظام های آموزشی شناختی نسبت به رفتار گراها آزاد بودند. اما در نهایت به نوعی هیچ کدام از رفتارگراها و روش های شناختی نتوانستند به مفهوم واقعی به آزادی در آموزش دست پیدا کنند. در تمام منابع آموزشی روش های شناختی از آزادی هدایت شده – آزادی معقول – آزادی مبتنی بر نظم، رفتار سنجیده و حتی از آزادی های محدود سخن می گویند تقریباً تمامی این نظریه پردازها از آزادی بی قاعده به عنوان هرج و مرج یاد می کنند.

همین که مجموعه ی محدودی از ابزار را ما برای کودکان تعیین می کنیم و محیط کودک را فقط با این ابزار محدود می کنیم افتادن در دام فضای از پیش تعیین شده است. این تصور غلط که کودک از طریق ابزار فوق می تواند به کشف دنیا نایل شود همان نگرش رفتارگراهاست که فکر می کنند کودکان چه چیزهایی را باید یاد بگیرند.

تمام نظام های آموزشی مدافع شناخت گراها می گویند: که ما به کودک اجازه می دهیم تا آزادانه با وسایل کار کند و با روش های اکتشافی را بیاموزد. بر همین اساس به کودکان آن قدر وقت داده می شود تا بتوانند در آن مهارت توانا شوند. تمامی نظام های آموزشی مبتنی بر شناخت گرایی کودک را در محدوده ای از مهارت آموزی خلاصه می کنند. مونته سوری در نظریه ی خود به این نکته اشاره می کند که در امر آموزش پاسخ مطلوب مهم نیست بلکه اگر مهارت هایی را بیاموزد به مراتب ارزش مند تر است. یعنی تکنیک و روش مهم است. به همین دلیل از کودک انتظار می رود تا همین تکنیک ها را بیاموزد و کودک موظف به آموختن این روش ها می شود. در این فرآیند دو نکته ی بسیار ظریف وجود دارد. اولین نکته این است که محتوا در روش رفتار گرایی تبدیل به تکنیک در روش شناختی شده است. دومین نکته مفهوم اجبار در رفتار گراها در الگوی شناختی تبدیل به انجام وظیفه شده است و کودک موظف است که کاری را انجام بدهد.

روش های ارائه موثر مطالب در کارگاه های آموزشی

بخش های مختلف به هم مرتبط باشد: درباره موضوع، مطالبی مرتبط و مناسب با منطقه، کشور، محل و گروه خود جمع آوری کنید، بر اهداف شخصی تکیه کنید: یک راه خوب برای اینکه مطالب مرتبط باشند، تاکید مداوم بر اهمیت اهداف شخصی شرکت کنندگان است.

انعطاف پذیر اما متمرکز باشید: بحث های گروهی همواره به پراکندگی و دور شدن از موضوع گرایش دارد. نسبت به آن چه در بحث برای افراد شرکت کننده مهم است انعطاف پذیر و حساس باشید، اما تلاش کنید بحث در مسیر اصلی باشد مشارکت کردن و محدودیت زمانی: شما نمی توانید انتظار داشته باشید اعضای گروه فعالیتی را انجام دهند یا در بحثی مشارکت کنند که خودتان آن کار را انجام نمی دهید. زمان خود را کنترل کنید.

دایره وار بنشینید: تا همه افراد رودروی هم قرار بگیرند و هم دیگر را ببینند.

دیکته نکنید: این قاعده را که شرکت کنندگان باید بیش از شما در هر جلسه صحبت کنند برای خودتان به رسمیت بشناسید. همه ی مکتوبات مرتبط با مطالب را نگه داری کنید. فرصت رفع خستگی را فراهم کنید. در طرح سوالات از سوالات بسته استفاده نکنید. از سوالات باز که با آيا و چگونه شروع می شود استفاده کنید.

خلاصه کردن: هدف خلاصه کردن، نزدیک کردن ایده های مهم به یکدیگر، منتقل کردن یا ایجاد پایه ای برای بحث های بیشتر، مرور کردن و روشن نمودن کلام است. برای خلاصه کردن موضوع باید به دقت به آن گوش کرد. خوب است در هنگام خلاصه کردن بر نکته های کلیدی بحث تکیه کرد.

تشویق کردن: با تشویق افراد به صحبت کردن می توان بحث را متنوع تر و غنی تر کرد. با گفتن جملاتی مانند «خیلی جالبه» «متوجه شدم»، «لطفاً درباره آن بیشتر توضیح دهید» افراد را تشویق کرد.

ابزار ها و تکنیک های آموزشی: در روش آموزش عملی مشارکتی، ابزارهایی وجود دارند که از آنها برای افزایش آگاهی، آموزش، برنامه ریزی، بازبینی، ارزیابی اثرات برنامه، کسب حمایت های عمومی و دفاع از برنامه های پیشنهادی استفاده می شود برخی از این ابزارها عبارتند از:

۱) مسیر سفر: در این روش سفر از نقطه ای آغاز و به نقطه ای ختم می شود. در نقاط آغازین، افراد و گروه ها، موقعیت و دیدگاه های شان را برای آینده و اینکه چگونه برای رسیدن به آن برنامه ریزی می کنند مورد بررسی و آزمودن قرار می دهند. روش الماس: این روش برای تحلیل های مربوط به فقر، ارزیابی سطوح امنیت غذایی، خشونت خانگی و اثرات توانمندسازی استفاده می شود. برنامه ها می تواند برای تحت پوشش قرار دادن افراد واقع در انتهای الماس تعریف شود. دایره ها: نمودارهای دایره ای ارتباط بین عناصر مختلف را بصورت مناطق هم پوشان نشان می دهد. از این نمودار می توان برای تحلیل های کمی و کیفی و تحلیل های مجدد از تغییرات، در یک دوره زمانی در اندازه ها و شکل های متفاوت استفاده کرد. تقویم ها: از این تقویم ها می توان برای تغییرات فصلی در وضعیت معیشتی، مسائل سلامت، بهداشت و سایر موضوعات استفاده کرد.

نقشه ها: نقشه ها موقعیت های جغرافیایی مانند خانواده، منابع و بازارها را نشان می دهد. اطلاعات کمی و کیفی بعنوان «نقشه های هدف» ترسیم و بازنگری می شود.

نمودار درختی: تنه ی درخت نشانگر یک موضوع است، نهاده ها بعنوان ریشه و ستاده ها بعنوان شاخه نشان داده می شود. از این روش می توان در تحلیل مسائل و راه حل ها، عوامل و اثرات، درآمدها و هزینه ها، منافع و مضار استفاده کرد.

روش ماتریسی: ماتریس ها می توانند روابط بین دو متغیر را در یک جدول نشان دهند. این روش می تواند در یک آموزش جنسیتی برای ترسیم نیمرخ های کنترل و دسترسی بکار رود و براساس آن اهداف و استراتژی ها اولویت بندی شود.

برای اینکه این نمودارها به ابزارهای مفیدی تبدیل شود لازم است که بتوان به خوبی آنها را تحلیل کرد و قدم‌های مناسبی برداشت، این قدمها عبارتند از:

(۱) بایستی تفاوت‌های مشاهده شده در نمودار تحلیل شود (۲) چشم انداز تغییرات ترسیم شود، یعنی مشخص شود برای رسیدن به هدف چه چیزی را باید تغییر داد (۳) تا کنون چه قدم‌های مثبتی برداشته شده است (۴) چه تغییرات منفی ای اتفاق افتاده است (۵) راه حل‌ها مشخص شود (۶) آیا تغییراتی وجود دارد که قابل مذاکره باشد؟
هدف از آموزش عملی مشارکتی، تولید و نشر دانش کاربردی است که به درد زندگی روزمره می‌خورد. هدف گسترده تر آن، پیوند دادن این دانش کاربردی با تلاش‌هایی برای افزایش رفاه، بهبود وضعیت اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و روان‌شناختی افراد و جوامع است. باید مشارکت‌کنندگان را قانع کرد که با دقت مسئله‌ی مورد نظر را توصیف کنند و نتایج عملی بدست آورند. برای دستیابی به این هدف دو روش دیگر ارائه می‌شود.

(۱) توالی داده‌ها: مسئله را توصیف کنید. برای توصیف از عبارات و جملات کلیدی استفاده کنید. گروه معنای عبارات را مشخص کنید. خصوصیات و ویژگی‌ها اصلی موضوع را مشخص کند. گزارش آزمایشی تهیه و تنظیم کنید. گزارش با کمک سایر مشارکت‌کنندگان ارزیابی شود.

روش دوم: شش پرسش چرا؟ چگونه؟ چه کسی؟ چه چیزی؟ چه موقع؟ و کجا؟

جهت‌گیری کلی را به سمت کانون آموزش و تحقیق نشان می‌دهد و پرسش‌های بعدی به مشارکت‌کنندگان امکان می‌دهد اطلاعات دقیق‌تری بدست آورند.

نتیجه‌گیری:

برای اینکه سیستم آموزش عملی مشارکتی پایدار بماند لازم است با سایر فرایندهای آموزشی موجود تلفیق شود و با گسترش آموزش همه‌جانبه‌ی موضوعات، شبکه‌های اجتماعی ایجاد شده‌ی آن تقویت، به سمت ساختارهای تصمیم‌سازی مشارکتی رود. این روش آموزشی در حقیقت با طرح موضوعات مربوط به زندگی هر روزه و تلاش برای حل مسائل مربوط به آن اساساً به آموزش غیررسمی و درازمدت تبدیل خواهد شد که به توسعه‌ی گفت‌وگو و ایجاد شبکه‌های مناسب اجتماعی کمک خواهد کرد و در آخر به افزایش سرمایه‌ی اجتماعی در بطن یک جامعه‌ی دموکراتیک باری می‌رساند.

جهانی شدن و آموزش و پرورش

شبکه مجازی و جهانی پر از تناقض

ویژگی‌های یادگیری که منجر به خلاق بودن آن می‌شود:

۱ - بین یاد دهنده و یادگیرنده رابطه تعاملی و دوسویه فراهم شود.

۲ - یادگیری به محدوده‌ی معلم و دانش آموزان خلاصه نشود. و به برنامه ریزی و طراحی روش چند جانبه، در یادگیری توجه شود.

۳ - برنامه درسی دانش آموز محور باشد.

- ۴ - سیستم ارزیابی به ارزشیابی مداوم و مستقر توجه کند.
 - ۵ - در مدارس خلاق هدف شکوفایی استعدادها است.
 - ۶ - یادگیری باید به مرحله ی تثبیت برسد و این زمانی است که تخیل درونی شود و رشد کند.
 - ۷ - یادگیری درونی شده، همواره مورد ارزیابی قرار گیرد.
- دانش آموزان باید:

- ۱ - اطلاعات علمی روز و مورد نیاز را داشته باشند
- ۲ - از لحاظ انسانی فردی متعهد باشند. (در سایه اتحاد سیاست ها بدست می آید).
- ۳ - از لحاظ اجتماعی، سخنوری توانا باشند.

موج های انقلاب:

- ۱ - انقلاب کشاورزی ← ساختار تغذیه.
 - ۲ - انقلاب صنعتی ← تولید.
 - ۳ - انقلاب اطلاعاتی ← که جهان را متحول ساخت.
- ولی با وجود این تحول و پیشرفت آسایش و آرامش ما افزایش نیافته.

مختصات دنیای جدید و رویکرد اصلاحی به آموزش و پرورش:
 ذهن انسان عصر جدید، فراتر از ذهن نوشتاری است. بلکه ذهن او به ذهن رسانه و ارتباطی تبدیل شده است.
 در عصر جدید ما شاهد دگرگونی های ساختاری، در روابط تولید، نظام قدرت، فرآیندهای مسلط رشد، آموزش و پرورش دیجیتال هستیم که منوط به داشتن استراتژی مبتنی بر مختصات دنیای جدید است.

ویژگی های جهانی شدن:

برای برنامه ریزی در جامعه شبکه ای، به تدوین یک استراتژی بلند مدت و هم جاپذیر، نیاز است.
 شکست طرح کاد:

- ۱ - هیچ گونه برنامه ریزی همه جانبه برای این طرح دیده نشد.
 - ۲ - اجرای این طرح با افزایش آسیب های اجتماعی در مدارس همراه بود.
- اکنون که علاوه بر دنیای واقعی و بیرونی، ما در دنیای مجازی زیست می کنیم نیاز به برنامه ریزی و استراتژی دوگانه وجود دارد.

رویکرد جهانی شدن:

نظریات متفاوت درباره ی جهانی شدن:

- ۱ - گروهی معتقدند جهانی شدن پروژه ی تعیین شده ای است که هدف آن تخریب فرهنگ های ملی و بومی است که جهانی شدن را با عناوینی مثل جهانی سازی، غربی سازی و آمریکا سازی معادل می کنند.
- ۲ - گروهی معتقدند جهانی شدن انحصار دولت را شکسته و نوعی تعامل را در سطح جهانی فراهم نموده است آن ها می گویند تقسیم کار بین المللی و جهانی مبتنی بر شایسته سالاری است.
- ۳ - گروهی دیگر می گویند: جهانی شدن خود به خودی نیست کشورهای جهان در پذیرش آن موفق یا ناموفق عمل می کنند. پدیده دو جهانی شدن یعنی: دو جهان که موازی و در عین حال با یکدیگر مرتبط هستند، در کنار یکدیگر وجود دارند، جهان اول، جامعه محسوس و جهان دوم نامحدود، بی زمان و بی مکان است.

دنیای ریسک و آموزش

مقایسه یک جامعه سنتی تا جامعه مدرن

در جامعه سنتی قواعد و هنجارها و ارزش ها، الگوهایی هستند که رفتارهای تک تک افراد را استاندارد می کنند. در چنین جامعه ای آموزش و پرورش می تواند به سادگی دانش آموزان را برای تحصیل زیر یک سقف آماده کند. اما جوامع مدرن دارای تحولاتی است که زمینه کنترل و تثبیت بسیار سخت و مشکل است. یعنی در دنیای فرا مدرن هیچ چیز دارای محدودیت و قابل کنترل نیست به همین دلیل به دنیای جدید، دنیای ریسک گفته می شود. ریسک= در زبان پرتغالی به معنی جرات داشتن است و وقتی شما جرات کاری یا جسارت انجام کاری را دارید باید ریسک کنید که این امری بنیانی است و برداشتی پویا از جهان است. زمانی که فرد در شرایط ریسک پذیری زندگی کند، شیوه زندگی، نوعی منش و رفتارهایش تغییر می کند. در مدرسه خلاق، به دانش آموزان یاد داده می شود که آینده در کنترل آن ها ست به شرط این که خوب ببینند، بیندیشند، و درست حرکت کنند و تاکید می شود که تند نروید، چون به سرعت سقوط خواهید کرد. «مدیریت ریسک»: در این مدیریت تاکید می شود که شهروندان را به توانمندی برساند، مسئولیت و تعهد را در آن ها درونی سازد، و ذهنیت جامعه را به هوشمندی دیجیتالی مجهز سازد تا جهان را در دست بگیرد.

ما چگونه می توانیم ضریب تاثیر ریسک های منفی را به حداقل برسانیم؟

برای این که دانش آموزان را در فرایند دیجیتالی مناسبی قرار دهیم باید چند نکته را رعایت کنیم:

۱ محدودیت های رسانه ای را به حداقل رسانده و فضایی را به وجود آوریم که دانش آموزان از آخرین اطلاعات موجود در دنیا بهره مند شوند.

۲ - دانش آموزان را در پروژه های متفاوت شرکت داده و امکان آموزش از طریق تماشای فیلم، CD های آموزشی برای آن ها فراهم کنیم.

۳ - آموزگاران را، از نزدیک با جامعه ریسکی آشنا کنیم و مزایا و معایب آن را برای آن ها روشن سازیم.

۴ - دانش و فناوری را به شیوه های دموکراتیک در اختیار تمام لایه ها و طبقات اجتماعی قرار دهیم.

مادسیج

شبکه آموزشی - پژوهشی ایران



مادسیج، پنجره ای به یادگیری نوین

مادسیج مخفف کلمه madsage به معنای شیفته دانایی و در مفهوم بومی به معنای دهکده علم و دانش ایران می باشد. در این مفهوم اشاره به دو کلمه سیج (یکی از روستاهای زیبای کشورمان) و ماد (یکی از اولین اقوام ایران) می باشد.

شبکه آموزشی - پژوهشی مادسیج (IRESNET) با هدف بهبود پیشرفت علمی و دسترسی هرچه راحت تر جامعه بزرگ علمی ایران، در فضای مجازی ایجاد شده است. هسته اولیه مادسیج از طرح پایان نامه کارشناسی ارشد جناب آقای رضا محمودی دانش آموخته رشته مدیریت آموزشی دانشگاه تهران که با راهنمایی استاد گرانقدر جناب آقای دکتر عبادی معاون دانشگاه مجازی مهر البرز می باشد، بر گرفته شده است.

IRan Education & Research NETWORK